



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



آر علی مرتضیٰ

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

زندگانی

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
و سخنان آن حضرت در علوم مختلف

محمد صادق هاشمی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگانی امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و سخنان آن حضرت بزرگوار در علوم مختلف

نویسنده:

محمد صادق نجمی

ناشر چاپی:

نشر منیر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
زندگانی امام علی بن موسی الرضا و سخنان آن حضرت در علوم مختلف	۷
مشخصات کتاب	۷
پیش گفتار	۷
تولد آن حضرت	۸
اشاره	۹
اخبار مربوط به مادر آن حضرت	۹
اخبار مربوط به نام‌گذاری آن حضرت	۱۰
نصوص وارده بر امامت حضرت علی بن موسی الرضا	۱۱
اخبار وارده از طرف حضرت موسی بن جعفر	۱۱
نسخه‌ی وصیت حضرت موسی بن جعفر	۱۲
اخبار وارده در اثبات امامت آن حضرت در ضمن امامت ائمه‌ی اطهار	۱۳
معجزات و کرامات حضرت علی بن موسی الرضا	۱۸
فضایل، مناقب، اخلاق و رفتار حضرت رضا	۲۰
فرمایشات حضرت در توحید، معرفت امام و عصمت و علائم امام	۲۳
اشاره	۲۳
معرفت و علائم امام، در بیان حضرت	۳۰
ایمان و درجات ایمان در بیان حضرت	۳۱
تزویج حضرت فاطمه در بیان حضرت	۳۱
سخنان حضرت در مسائل مختلف	۳۲
مناظرات آن حضرت با مأمون و علمای یهود و نصارا	۴۰
اشاره	۴۰
مناظره‌ی حضرت با علمای یهود و نصارا و سایر ملل	۴۶

۵۲	بحث آن پیرامون عصمت انبیا
۵۵	ذکر خبری درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی وَ قَدْئِنَاهُ بِذِئِجٍ عَظِيمٍ
۵۷	رفتار هارون با حضرت کاظم و رفتار مأمون با حضرت رضا و قبول ولایت عهدی
۵۷	رفتار هارون الرشید نسبت به حضرت موسی بن جعفر
۶۴	علت به وجود آمدن واقفیه
۶۵	رفتار مأمون با حضرت رضا و قبول ولایت عهدی
۶۸	شهادت آن حضرت، و ذکر اولاد آن بزرگوار
۶۸	اشاره
۷۱	اولاد حضرت امام رضا
۷۱	ولادت حضرت امام محمدتقی
۷۲	ثواب زیارت حضرت رضا و برکات مشهد مقدس ایشان
۷۲	اشاره
۷۳	معجزات و کرامات بارگاه حضرت رضا
۷۴	اصحاب حضرت رضا
۷۴	پاورقی
۷۵	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

زندگانی امام علی بن موسی الرضا و سخنان آن حضرت در علوم مختلف

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: زندگانی امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و سخنان آن حضرت بزرگوار در علوم مختلف / تألیف هاشمی، محمد صادق. مشخصات نشر: تهران: منیر، انتشارات، ۱۳۸۳. مشخصات ظاهری: ص ۲۳۰ شابک: ۹۶۴-۷۹۶۵-۱۰-۱۰-۹۱۷۰۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۷۹۶۵-۱۰-۱۰-۱۷۰۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: چاپ قبلی محمد صادق هاشمی، ۱۳۶۹ (۱۹۰ ص یادداشت: پشت جلد لاتینی شده Zendegani Imam Reza. یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم ۴۱۵۳ - ۲۰۳ ق -- سرگذشتنامه موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم ۴۱۵۳ - ۲۰۳ ق -- احادیث رده بندی کنگره: BP۴۷/۲ه ۱۳۸۳ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۷ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۲-۲۹۱۰۴

پیش گفتار

عالم ربانی و با فضیلت، روحانی پارسا و جلیل القدر، فقید سعید، مرحوم آیه الله آقای حاج سید محمد صادق هاشمی - قدس الله سره - در نخستین روز از محرم الحرام سال ۱۳۲۷ هجری قمری در خانواده‌ای با فضیلت و علم و تقوی، دیده به جهان گشود. دوران طفولیت را در دامان والد ماجدش مرحوم حجة الاسلام و المسلمین آقای آقا سید محمود هاشمی رحمه الله - که در زهد و تقوی نمونه و صاحب نفس قدسی بود - سپری کرد و از همان ابتدای دوران نوجوانی از محضر ایشان کسب علم و فضیلت نمود و به جهت اشتیاق فراوان به تحصیل علوم دینی، در سیزده سالگی، به سال ۱۳۴۰ قمری یعنی در اوایل تأسیس حوزه‌ی علمیه‌ی قم وارد آن حوزه‌ی مقدسه گردید. پس از تحصیل مقدمات، دوره‌ی سطح عالی حوزه را از محضر اساتید برجسته‌ی آن زمان همچون: مرحوم آیه الله العظمی آقای حاج سید شهاب الدین نجفی مرعشی رضوان الله علیه؛ مرحوم آیه الله العظمی آقای آخوند ملاعلی معصومی همدانی [صفحه ۱۰] رضوان الله علیه؛ مرحوم آیه الله العظمی آقای حاج سید محمدرضا گلپایگانی رضوان الله علیه؛ مرحوم آیه الله العظمی آقای حاج سید محمدتقی خوانساری رضوان الله علیه؛ مرحوم آیه الله آقای حاج میرزا محمد همدانی رضوان الله علیه استفاده نمود. سپس به مدت پنج سال در درس خارج فقه و اصول مؤسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم، شیخ الفقهاء و المجتهدین، مرحوم آیه الله العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی اعلی الله مقامه و پس از آن سالی چند در درس مرحوم آیه الله العظمی حجت کوه کمری رضوان الله علیه شرکت نمود. در سال ۱۳۷۰ هجری قمری معظم له به امر مرحوم آیه الله العظمی حجت، جهت تدریس، اقامه‌ی شعائر دینی، امامت جماعت و رسیدگی به امور مذهبی مردم از قم به تهران عزیمت نمود. ایشان از بدو ورود به حوزه‌ی علمیه به جهت اهتمام جدی به درس و بحث و رعایت کامل مراتب تقوی و احتیاط، مورد توجه خاص مرحوم حاج شیخ و سایر اساتید و علما قرار داشت و پیوسته از توجه و عنایت مراجع بزرگ شیعه در قم و نجف بهره‌مند بود. به طوری که از سوی مرجع بزرگ جهان شیعه، مرحوم آیه الله العظمی آقای حاج سید محسن طباطبایی حکیم رضوان الله علیه به سمت وکیل تام الاختیار منصوب گردید. آن بزرگوار عمر شریف و پر برکتش، در راه ارشاد و هدایت مردم و اعتلای شریعت نورانی اسلام و خدمت به مکتب مقدس ولایت و نشر سیره‌ی اهل بیت علیهم السلام صرف گردید. ارادت ایشان به ائمه معصومین علیهم السلام به ویژه نسبت به ساحت مقدس حضرت ثامن الحجج، امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء، ایشان را به نگاشتن اثری در احوال آن جناب واداشت. خود می‌فرمود: «در حرم مطهر آن حضرت از آن [صفحه ۱۱] بزرگوار درخواست نمودم که به من توفیقی عنایت فرماید تا به عنوان عرض ادب، رساله‌ی مختصری راجع به احوالات و فضایل و مناقب و کلمات نورانی آن امام همام به رشته‌ی تحریر درآورم و در فاصله‌ی کوتاهی موفق به انجام آن شدم». اثر دیگر ایشان، کتابی در تفسیر سوره‌ی یوسف علیه السلام

و چند سوره‌ی دیگر از قرآن مجید می‌باشد. آن مرحوم همچنین از حیث زهد و پارسایی سرآمد بود: در اجتناب از مکروهات و انجام مستحبات و ادای نوافل اهتمامی به سزا داشت، به گونه‌ای که نماز شب ایشان در طول هشتاد سال یعنی از قبل از بلوغ ترک نشد، و در تشریف به بیت الله الحرام و مشاهد مشرفه‌ی ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام، امر به معروف و نهی از منکر سعی بلیغ از خود نشان می‌داد، و پیوسته عموم مردم - به ویژه طلاب و اهل علم - را به رعایت پرهیزگاری و حفظ شئون دینی و اخلاقی توصیه می‌فرمود. معظم له در واپسین سال‌های زندگانی به علت ضعف و کهنولت، قرین بستر گردید، اما زبانش همچنان به ذکر الهی مترنم بود. سرانجام مقارن ظهر روز شنبه ۲۳ صفر المظفر سال ۱۴۲۴ قمری در آستانه‌ی نود و هفت سالگی به دنبال یک عارضه‌ی کوتاه به دیار باقی رخت برکشید، تغمده الله بغفرانه و أسکنه فسیح جنانه. اینک در ایام شهادت حضرت ثامن الائمه امام رضا علیه‌السلام و یادبود یکمین سالگرد درگذشت آن فقید سعید، تألیف ایشان پیرامون آن حضرت - که برای بار دوم و با تجدیدنظر به چاپ می‌رسد - به شیفتگان آن امام بزرگوار تقدیم می‌گردد؛ با مسئلت از درگاه ایزد متعال که بر درجات مؤلف فقید بیفزاید. [صفحه ۱۳]

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين الحمد لله الواحد القهار العزيز الجبار الرحيم فاطر السماء والارض والصلوة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين من الآن الى يوم الدين. اما بعد چنین گوید الراجی الی رحمۃ رب العالمین، العبد العاصی حاج سید محمد صادق هاشمی: قوام دین و دنیا و استقرار کون و مکان، به وجود مقدس محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اولاد طاهرین اوست. پس هر کس به این سلسله‌ی جلیله متمسک شد، از تمام بلاها و مهلکات نجات پیدا کرد؛ و هر کس از آنها تخلف نمود، هلاک گردید. در تمام سیره و آداب و سلوک ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام، نشر احکام الهی است، تا بندگان خدا به سبب امتثال اوامر و اجتناب از نواهی الهی از ورطه‌ی هلاکت نجات یابند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیای او به قدر مقدور در نشر احکام الهی نظر داشتند و حتی الامکان در این راه کوتاهی نکردند. بنابراین تمام انسان‌ها باید اعمال و رفتار ایشان را سرمشق خود قرار دهند تا به [صفحه ۱۴] این وسیله، ایشان را بین خالق و مخلوق، در دنیا و آخرت واسطه قرار دهند. همه وظیفه دارند به اندازه‌ی عقل و فهم خود به مقداری که از احکام الهی فهمیده‌اند، در نشر آن کوتاهی نکنند تا مورد توجه خداوند متعال و حضرات ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام واقع شوند، و در روز قیامت مورد عنایت حضرت احدیت قرار گیرند، و از گرفتاری و عذاب آخرت و آتش دوزخ نجات یابند. یکی از معارف و احکام دین که مورد توجه خداوند تبارک و تعالی است، معرفت و نشر احوالات ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام می‌باشد. لذا تصمیم گرفتم تا درباره‌ی زندگانی و سخنان حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء که مورد توجه خاص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد، کتابی مختصر بنویسم. با تمسک به عنایت آن حضرت، طلب توفیق در این باره می‌نمایم تا این عاصی را یاری فرماید که آن را به اتمام برسانم. این کتاب مشتمل بر ۹ باب و یک خاتمه است: باب اول؛ در بیان تولد و نام‌گذاری آن حضرت و اخبار وارده در حق مادر آن بزرگوار است. باب دوم؛ در ذکر نصوصی است که بر امامت آن حضرت وارد گردیده است. باب سوم؛ در معجزات و کرامات آن حضرت است. باب چهارم؛ در فضایل و مناقب و اخلاق و رفتار آن حضرت می‌باشد. باب پنجم؛ در بیان احادیثی است که از آن حضرت در توحید و امامت، و معرفت و عصمت و علایم امام، و بیان ایمان و تزویج [صفحه ۱۵] حضرت زهرا علیها‌السلام بیان فرموده‌اند. باب ششم؛ در سخنان آن حضرت در متون مختلف است. باب هفتم؛ پیرامون مناظرات آن حضرت با مأمون و علمای یهود و نصارا است. باب هشتم؛ در رفتار مأمون علیه اللعنة با حضرت رضا علیه‌السلام، و قبول ولایتعهدی است. باب نهم؛ در ذکر شهادت و اولاد آن حضرت است. خاتمه؛ در بیان ثواب زیارت آن حضرت، و استجابت دعا نزد قبر مبارکش، و بیان برخی از معجزات آن بزرگوار که نسبت به زوارش ظاهر گردیده، می‌باشد. [صفحه ۱۷]

اشاره

علی بن میثم از پدرش، و او از مادرش روایت کرده است که گفت: از نجمه، مادر حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم که می‌گفت: هنگامی که من به پسر، علی بن موسی علیه‌السلام، حامله شدم، سنگینی حمل را در خود نمی‌دیدم و زمانی که خواب بودم، از شکم خود صدای تسبیح و تهلیل و حمد می‌شنیدم. این صداها مرا به وحشت می‌انداخت. ولی وقتی بیدار می‌شدم چیزی نمی‌شنیدم. این زمزمه‌ها ادامه داشت تا وقتی که وضع حمل کردم. آن حضرت به محض تولد، دو دست خود را بر زمین گذاشته سر خود را به طرف آسمان بلند کرده لب‌های خود را حرکت می‌داد و ذکر می‌گفت. سپس پدر بزرگوارش بر من وارد شد و فرمود: ای نجمه، کرامت پروردگارت بر تو گوارا باد. من فرزندم را در پارچه‌ی سفیدی پیچیدم و به دست آن حضرت دادم. ایشان در گوش راست او اذان، و در گوش چپش اقامه گفت. سپس آب فرات خواست و آن را در دهان او ریخت و پس از [صفحه ۱۸] آن به من داد و فرمود: این را بگیر، که این بقیه‌الله در زمین، از جانب حضرت پروردگار عالم است، و قدم او مبارک و میمون است. در تاریخ میلاد آن حضرت، از نظر روایات و احادیث اختلاف است: از غیاث بن اسید، مروی است که گفت: از جماعتی از اهل مدینه شنیدم که درباره‌ی تولد حضرت رضا علیه‌السلام گفتند: آن حضرت در مدینه، روز پنجشنبه یازدهم ربیع‌الاول سال ۱۵۳ هجری، پنج سال پس از رحلت جد بزرگوارش، حضرت امام صادق علیه‌السلام، به دنیا آمد. شیخ کلینی رحمه الله در کتاب اصول کافی فرموده است: ولادت باسعادت آن حضرت در سال ۱۴۸ هجری بوده است. و این خبر را اصح اخبار شمرده‌اند. شیخ مفید رحمه الله نیز تولد آن حضرت را در سال ۱۴۸ هجری، در مدینه نوشته است. ابن شهر آشوب در کتاب مناقب، ولادت آن حضرت را در روز جمعه و یا پنجشنبه یازدهم ربیع‌الاول سال ۱۵۳ هجری ذکر کرده است و در کتاب ریاض الشهاده، روایت کلینی را اختیار نموده است. مجلسی رحمه الله در بحار قائل است که تولد آن حضرت، در یازدهم ذی‌القعدة در مدینه‌ی طیبه در سال ۱۴۸ هجری واقع شده است. در مصباح کفعمی، روز پنجشنبه، یازدهم ماه ذی‌القعدة سال ۱۴۸ هجری ذکر شده است. و شهید رحمه الله در دروس، تولد آن حضرت را در یازدهم ذی‌القعدة [صفحه ۱۹] سال ۱۴۸ در روز پنجشنبه نوشته است. چون روایات زیادی در کتب مختلف، در این باره ذکر شده، و مطالب آن طولانی بود، از آنها صرف نظر نموده به همین روایات اکتفا کردیم. مدت عمر آن حضرت، چهل و نه سال و شش ماه بوده که بیست و نه سال و دو ماه آن در زمان حیات پدر بزرگوار خود، حضرت موسی بن جعفر علیهما‌السلام بود. مقداری از زمان امامت ایشان که بیست سال و چهار ماه بوده است، در انتهای خلافت هارون‌الرشید ملعون واقع شد. پس از هارون، سه سال و بیست و پنج روز، محمد امین پسر زبیده خاتون عیال رشید، سلطنت کرد. بعد از او، عبدالله مأمون، بیست سال و بیست و سه روز سلطنت کرد، و بدون رضایت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام در ولایت عهدی خود، از مردم برای آن حضرت بیعت گرفت. این زمانی بود که حضرت را به قتل تهدید کرد و بر این کار الحاح و اصرار داشت. ابتدا آن حضرت امتناع ورزید تا اینکه آن حضرت بر اثر امتناع، مشرف به هلاک شدن گردید. ایشان هنگام قبول ولایت عهدی فرمود: «پروردگارا، تو مرا نهی کردی از اینکه خود را به دست خودم به هلاکت بیندازم. اینان مرا اجبار کردند و مضطر نمودند و اگر قبول ولایت نکنم از جانب عبدالله مأمون مشرف به قتل می‌شوم، چنانچه یوسف و دانیال در قبول ولایت عهد طاغوت زمان خود مضطر شدند. پروردگارا، عهدی نیست، مگر عهد تو و ولایتی نیست، مگر ولایت تو. پس مرا توفیق عنایت کن برای اقامه‌ی دین خودت و زنده کردن سنت [صفحه ۲۰] پیامبرت، محمد صلی الله علیه و آله و سلم. به درستی که تو، مولا و یآوری».

اخبار مربوط به مادر آن حضرت

مرحوم صدوق رحمه الله می‌فرماید: ابوعلی حسین بن احمد بیهقی، در خانه‌ی خود در نیشابور در سال ۳۵۲ هجری روایت کرده

است که محمد بن یحیی صولی گفت: مادر حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام ام ولدی به نام «تُکْتَم» بود. ابوالحسن علی بن میثم که مردی است با خبر از امور ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام و تزویج های ایشان - به طوری که یکی از راویان می گوید: آشناتر از او در این باره ندیدم - می گوید: حمیده، مادر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام، که از اشراف و بزرگان عجم بود، کنیزی داشت به نام «تُکْتَم» که از جهت عقل و فهم و ادب، از تمام زنان برتر بود و مولای خود را بسیار تعظیم و احترام می کرد. به طوری که از زمانی که حمیده مالک او شد، هرگز در مقابل او ننشست. حمیده به فرزند خود، موسی علیه السلام گفت: ای فرزند، «تُکْتَم» کنیز بسیار فهمیده و با فضلی است. من تا به حال کنیزی به این خوبی ندیده‌ام. و شکی ندارم که اگر نسل و اولادی از او متولد شود، مورد توجه خداوند خواهد بود. من او را به تو بخشیدم؛ پس سفارش می کنم که با او به خوبی رفتار کنی. چون حضرت رضا علیه السلام از او متولد شد، آن حضرت، اسم او را تغییر داده وی را طاهره نامید. حضرت رضا علیه السلام زیاد شیر طلب می کرد، مادر آن حضرت تقاضای کمک نمود. به او گفته شد: آیا شیر شما کم است؟ گفت: به [صفحه ۲۱] خدا قسم، شیرم کم نیست ولی از عبادت باز می مانم. هنگامی که فرزندم در رحم من بود، به من در ذکر و تسبیح یاری می کرد؛ تا آنجا که وقتی من خواب بودم، او در رحم من مشغول ذکر و تسبیح بود. علی بن میثم از پدرش روایت کرده است: چون حمیده مادر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام، نجمه مادر حضرت رضا علیه السلام را خرید، به او گفت: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که به من فرمود: ای حمیده، نجمه را به فرزند خود، موسی ببخش. به زودی از او فرزندی متولد خواهد شد که بهترین تمام مخلوق در زمین خواهد بود. پس هنگامی که حضرت رضا علیه السلام از او متولد شد، اسم مادر خود را به طاهره، تغییر داد. برای مادر آن حضرت چندین نام بود: نجمه، تُکْتَم سمان، اروی، سکن. از پدرم شنیدم که گفت: از مادرم شنیدم که می گفت: چون حمیده، نجمه را خرید باکره بود. و از هشام بن احمد مروی است که گفت: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به من فرمود: ای هشام، آیا اطلاع داری که از اهل مغرب کسی به این سرزمین آمده باشد؟ عرض کردم: نمی دانم. فرمود: بلی، آمده و آن شخص «سرخ مو» ست. سپس حضرت مرا همراه خود برد، با هم سوار شدیم و نزد آن شخص رفتیم. او مردی از اهل مغرب بود و چند مملوک همراه داشت. حضرت به او فرمود: مملوک خود را به ما بفروش. آن مرد چند مملوک به ایشان عرضه کرد. حضرت فرمود: احتیاجی به آنها نیست. سپس فرمود: هرچه داری عرضه کن. گفت: چیزی ندارم مگر کنیزی که مریض است و به درد شما نمی خورد. حضرت فرمود: چه مانعی است که او را عرضه نمی کنی؟! و [صفحه ۲۲] سپس مراجعت فرمود. بعد مرا نزد آن مرد مغربی فرستاد و فرمود: برو نزد آن مرد و آن کنیز را به هر قیمتی که گفت، خریداری نما. هشام می گوید: برحسب امر آن حضرت به نزد آن مرد رفتم و آنچه را فرموده بود به او گفتم. در جواب گفت: از فلان قیمت کمتر نمی فروشم. گفتم: به همان قیمت قبول کردم. گفت: کنیز مال شما، اما بگو که آن شخص که دیروز همراه تو بود چه کسی است؟ گفتم: از طایفه بنی هاشم است. گفت: از کدام بنی هاشم؟ گفتم: از نقبا و خوبان است. گفت: بیش از آن قیمت می خواهم. گفتم: من بیشتر ندارم. قبول کرد و سپس گفت: من این کنیز را از دورترین بلاد مغرب از زنی از اهل کتاب خریدم. وی پس از خرید به من گفت: صلاح و سزاوار نیست که این، کنیز تو باشد و باید نزد بهترین مردم قرار گیرد. زیرا مدتی نمی گذرد مگر اینکه از این کنیز پسری متولد می شود که تمام زمین از نور وجود او روشن می گردد و از مشرق تا مغرب زمین به وجود او مزین خواهد شد. هشام می گوید: من آن را خریدم و به خدمت آن حضرت آوردم. ایشان از دیدن او خوشحال شد. مدتی نگذشت که حضرت ابوالحسن، علی بن موسی الرضا علیهما السلام از آن کنیز متولد گردید و مردم از تولدش مسرور شدند، و قدم مبارکش در تمام مراتب اثری عجیب داشت. [صفحه

محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی (معروف به شیخ صدوق) به طرق متعدده از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت کرده است که گفت: به حضرت ابی جعفر، محمد بن علی علیهما السلام عرض کردم: عده‌ای از مخالفان شما گمان می‌کنند که چون پدرت به ولایت عهدی راضی شد، مأمون او را رضا نامید. فرمود: قسم به خداوند دروغ می‌گویند و فاجر شدند. بلکه حق تعالی او را رضا نامید. زیرا آن بزرگوار به ذات احدیت در آسمان، و به رسول خدا و ائمه‌ی طاهرین بعد از او راضی بود. احمد گفت: من به ایشان عرض کردم: مگر هر یک از آباء و اجداد شما از خداوند و رسول او و ائمه‌ی بعد از او راضی نبودند؟ فرمود: آری، همه راضی بودند. عرض کردم: پس چرا از میان همه‌ی آنان، پدر بزرگوارت رضا نامیده شد؟ فرمود: زیرا مخالفان و دشمنان و دوستان و شیعیان او، به آن حضرت راضی بودند، و برای هیچ یک از آباء و اجداد او این طور نبود. از این جهت از میان همه امامان، او «رضا» نامیده شد. از سلیمان بن حفص مروزی مروی است که گفت: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرزند خود را «رضا» نامید و همیشه او را با این نام یاد می‌کرد و می‌فرمود: فرزندم رضا را نزد من بیاورید، یا به فرزندم رضا چنین گفتم، و فرزندم رضا به من چنین گفت، و هرگاه او را مخاطب قرار می‌داد می‌فرمود: یا ابالحسن. [صفحه ۲۵]

نصوص وارده بر امامت حضرت علی بن موسی الرضا

اخبار وارده از طرف حضرت موسی بن جعفر

۱ - محمد بن اسماعیل بن فضل الهاشمی روایت کرده است: بر حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شدم در حالی که شکایت سختی می‌فرمود. عرض کردم: اگر خدای نکرده، روزی چشم ما به جمال بی مثال شما روشن نباشد - که هرگز چنین واقعه‌ای را از خدا نمی‌خواهم - آقا و امام ما بعد از شما کیست؟ فرمود: فرزندم علی است، کتاب او کتاب من، و او بعد از من وصی و جانشین من است. ۲ - از علی بن یقظین مروی است که گفت: نزد حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام بودم، فرزندش حضرت علی بن موسی علیهما السلام نیز حاضر بود. فرمود: ای علی بن یقظین، این، فرزند من علی و سید اولاد من است، و من کینه‌ی خود را به او دادم. [صفحه ۲۶] علی بن یقظین می‌گوید: چون این مطلب را به هشام بن سلام گفتم، هشام دست خود را بر پیشانی زد و گفت: انا لله. به خدا قسم خبر مرگ خود را به تو داده است. ۳ - از حسین بن جعفر بن صحاف مروی است که گفت: من و هشام و علی بن یقظین در بغداد نزد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نشسته بودیم. حضرت علی بن موسی فرزند بزرگوارش داخل شد. آن حضرت فرمود: علی، سید اولاد من، و فقیر تر از همه‌ی فرزندان من می‌باشد. کینه‌ی خود را به او بخشیدم. هشام گفت: به خداوند قسم، من به شما خبر می‌دهم که بعد از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام امر امامت به عهده‌ی فرزندش علی بن موسی علیهما السلام است. ۴ - غنام بن قاسم از منصور بن یونس روایت می‌کند: روزی بر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شدم. فرمود: می‌دانی امروز چه حدیثی را برای شما می‌گویم؟ عرض کردم: نمی‌دانم. فرمود: بدانید فرزند خود، علی بن موسی علیهما السلام را وصی و جانشین خود تعیین نمودم. ۵ - از فرزندان جعفر بن ابی طالب مروی است: روزی حضرت موسی بن جعفر ما را احضار کرد و ما به خدمتشان رفتیم. فرمود: علت احضار شما این است که می‌خواهم بدانید من فرزند خود، علی را وصی و جانشین خود تعیین نمودم. او بعد از من امام است و جانشین من است در تمام امور. من، شما را شاهد گرفتم. بعد از من [صفحه ۲۷] گواهی و شهادت دهید که او، وصی من و خلیفه‌ی من بر عموم مردم است. هر کس از من طلبی دارد، از او مطالبه کند و هر کسی وعده با من دارد از او بخواهد؛ او انجام می‌دهد. هر کس بخواهد مرا ملاقات کند، دیگر مرا نخواهد دید، پس او را ملاقات کند؛ چون او بهترین اولاد من است. تمام کارهای بعد از من، به عهده‌ی فرزندم، علی است. او انجام خواهد داد. او با من فرقی ندارد. تمام شیعیان ما باید اطاعت او را واجب بدانند، و به امر او عمل کنند. ۶ - از مفضل بن عمر روایت شده که گفت: بر

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شدم، در حالی که حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در دامن پدر خود بود و آن حضرت او را می‌بوسید و زبان او را می‌مکید. او را بر شانه‌ی خود می‌گذاشت و به خود می‌چسباند. سپس فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد؛ چه قدر خوشبو و پاکیزه هستی. عرض کردم: فدایت شوم، چه قدر محبت این فرزند در قلب من افتاد که تا به حال چنین محبتی از کسی در قلب من واقع نشده است مگر برای تو. حضرت فرمود: ای مفضل، او نسبت به من، به منزله‌ی من است نسبت به پدرم «ذَرِیَّةُ ذُرِّیَّةٍ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ [۱] ما ذریه‌ای هستیم که بعضی از بعض دیگریم. مفضل می‌گوید: عرض کردم: او صاحب امر است بعد از شما؟ فرمود: بلی. هر کس او را اطاعت نماید نجات یابد، و هر کس از او [صفحه ۲۸] تخلف کند و با او مخالفت نماید، کافر است.

نسخه‌ی وصیت حضرت موسی بن جعفر

ابراهیم بن عبدالله جعفری این حدیث را از چند نفر روایت کرده است که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام، اسحاق بن جعفر بن محمد، ابراهیم بن محمد الجعفری، جعفر بن صالح، معاویه بن الجعفری، یحیی بن الحسین بن زید، سعد بن عمران الانصاری، محمد بن حارث الانصاری، یزید بن سلیط الانصاری و محمد بن جعفر الاسلامی را بر این وصیت‌نامه شاهد گرفت: «نیست خدایی مگر ذات پاک خداوند متعال؛ غیر او کسی نیست و شریک ندارد. و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و پیامبر اوست. قیامت حق است و بعد از این خواهد آمد و شکی در آن نیست. خداوند، تمام مردگان را زنده می‌کند و از قبرها برمی‌انگیزاند، و زنده شدن و برانگیخته شدن مردگان بعد از مردن، حق است. حساب و قصاص حق است؛ ایستادن در پیشگاه خدای تعالی حق است، و آنچه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خداوند آورده، همه حق است. آنچه جبرائیل از جانب خداوند آورده حق است؛ با اعتقاد به آنها خلق شدم، و با اعتقاد به آنها می‌میرم، و با اعتقاد به آنها برانگیخته می‌شوم. شما را شاهد و گواه می‌گیرم بر اینکه، این وصیت، به خط من است، و خودم نوشتم، و نسخه کردم وصیت جدم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، و وصایای حضرت امام حسن و امام حسین و امام علی بن الحسین و امام باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام را حرف به حرف. و به سبک وصیت آنها به فرزندم علی وصیت کردم، و او را [صفحه ۲۹] وصی خود قرار دادم. بعد از این باید تمام فرزندان با او همراه و موافق باشند و از او تخلف نکنند. پس اگر او با آنها در راه راست و حق انس گیرد، یعنی آنان با او درست رفتار کنند و به امامت او اقرار کنند، همه‌ی کارها با اوست. تمام اموال و صدقات و اطفال خود را که گذاشته‌ام، به او، و سایر اولادم (ابراهیم، عباس، اسماعیل، احمد، ام احمد) سفارش کرده‌ام. ولی امر زنان خود را فقط به علی محول نمودم. همچنین در مورد ثلث صدقات پدر و اهل بیت، او را وصی قرار دادم؛ هر جا که خواهد برد، و هر کس را می‌خواهد، صاحب مال کند. اگر دوست دارد به آنچه درباره‌ی عیالاتم ذکر کردم عمل کند، چنین نماید، و اگر راضی به آن نیست، اختیار با اوست. اگر میل دارد که به غیر آنچه من به آن سفارش کردم بفروشد، بخشش کند و یا تصدق نماید، اختیار با اوست و همان طور عمل کند. اوست وصی من در مورد مال و عیال و تمام فرزندان من؛ اگر صلاح دانست که برادرانش را که در اول این وصیت نام بردم، ثابت بدارد، آنان را نگه دارد و با آنان باشد. و اگر از آن کراهت دارد، پس آنان را اخراج کند. بر او ایراد و اشکالی نیست. اگر یکی از آنها بخواهد خواهر خود را به کسی تزویج کند، باید از او اجازه بگیرد. هر صاحب قدرتی که او را در عمل به وصیت من باز دارد و یا مانع شود، پس او از خداوند متعال، و از پیامبر خاتم او بیزار شده، و خدا و پیامبرش از او بیزارند. لعنت خداوند، و لعنت لعن کنندگان و ملایکه‌ی مقربین، و تمام پیامبران و مؤمنان بر او باد. هیچ یک از صاحبان قدرت و فرزندانم که مال من نزد اوست، نباید چنین کاری [صفحه ۳۰] را انجام دهد. آنچه را از مقدار مال که او می‌گوید، باید تصدیق کنند که او راست می‌گوید. مقصود من از داخل کردن کسانی که با او داخل کردم از فرزندانم، فقط ذکر اسامی آنهاست، و گرنه تمام اختیار با اوست. اختیار فرزندان کوچک من، مادران آنها و هر

کس که در منزل در حجاب می‌باشد، با اوست. هر طور که خواهد، با آنان رفتار کند. هر کس از آنان که شوهر اختیار کند، نباید در عیال من برگردد، مگر آنکه علی تجویز کند. و نیز دختران من، بدون اجازه‌ی او، نباید ازدواج کنند. هر کس در تمام مطالب ذکر شده با او مخالفت کند، خدا و رسول را مخالفت کرده است. زیرا فرزندم، علی در تزویج آنها صلاحیت بیشتری دارد. تمام اولاد من از ذکور و اناث نباید بدون اجازه و مشورت او کاری انجام دهند. من به خویشان خود و عیالم به این صورت که ذکر کردم، وصیت نمودم، و خدا را بر آنان گواه می‌گیرم. کسی اجازه ندارد که فرزندم، علی را در وصیتی که به این نحو نوشتم، منع کند. پس هر کس در آن دخالت و بدی کند، به ضرر اوست، و هر کس احسان کند، به سود او خواهد بود. هیچ صاحب قدرت و غیر آن حق ندارد وصیتی را که نوشتم و مهر کردم باز کند، و باعث نقض آن شود. پس چنین کسی، گرفتار لعنت و غضب خدا و لعنت ملائکه و تمام مؤمنان خواهد شد.» حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و تمام شهود، این وصیت‌نامه را امضا و مهر کردند. عبدالله بن محمد جعفری می‌گوید: عباس بن موسی بن جعفر به ابن عمران قاضی گفت: زیر این نوشته، جوهری و گنجی برای ما [صفحه ۳۱] می‌باشد که می‌خواهند از ما دریغ کنند. پدرمان چیزی باقی نگذاشت مگر برای برادرمان، علی. سپس ابراهیم بن محمد جعفری به سوی او برجست و این مطلب را به او شنواید. پس از او اسحاق بن جعفر برخاست و او نیز مثل برادر خود چنین کرد. پس عباس به قاضی گفت: خداوند امورت را اصلاح کند؛ مهر را بشکن و آخر وصیت را بخوان. قاضی گفت: من چنین کاری نمی‌کنم که مورد غضب و لعنت پدرت واقع شوم. عباس گفت: من خودم مهر را می‌شکنم. قاضی گفت: شما می‌توانید، انجام دهید. ولی من این کار را نمی‌کنم. عباس مهر را شکست و خواند: هر کس چنین کند، از وصیت من خارج است. تنها، وصیت منحصر به علی بن موسی می‌باشد. اختیار با اوست؛ آنها را داخل وصیت کند یا خارج کند. پس حضرت علی بن موسی علیهما السلام به عباس فرمود: برادر من، می‌دانم که چه چیز شما را به این عمل وادار کرده است. و آن، غرامت و قرض‌های شماست. پس فرمود: ای سعد، معین و معلوم کن که چه قدر او بدهکار است. آنها را ادا کن و قبض رسید بگیر که در آن حقوق و برائت ذمه‌ی ایشان معلوم شود. سپس به برادر فرمود: برادر، به خدا قسم، مادامی که روی زمین صبح و شام می‌کنم، مواسات و نیکویی به شما را ترک نمی‌کنم. شما هر چه می‌خواهید بگویید. پس عباس گفت: تو به ما عطا نمی‌کنی، مگر زیادتی اموال ما را، و برای ما بیش از اینها نزد تو نیست. حضرت فرمود: هر چه می‌خواهید بگویید. خدایا امور آنها را اصلاح کن و آنان را در طاعت و بندگی یاری نما. خداوند وکیل و شنواست آنچه را که ما [صفحه ۳۲] می‌گوییم. عباس گفت: مرا به زبانت، بشناسان و برای دست مالیدن تو، نزد من، گلی به هم نمی‌رسد (کنایه از اینکه تملقی در آن نیست). البته در این وصیت، نسبت به املاک و صدقات، مطالبی طولانی و مفصل بود که از توضیح و ذکر آن صرف نظر کردیم. حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام املاک و باغات زیادی داشت، و قسمتی از آن را برای فقرا صدقه تعیین نمود که مفصلاً در محل خود ثبت شده است. در وصیت، به خط خود نوشته بود که فرزندم، علی در تمام مراتب و اعمال، مثل من است و هر طور که می‌خواهد، انجام دهد و با برادران خود هر چه صلاح می‌داند عمل نماید. آنان را داخل وصیت کند یا نکند، اختیار با اوست. و نیز درباره‌ی عیالات و دختران سفارش نمود؛ همان طور که قبلاً ذکر شد. اگر چه بعد از رحلت آن حضرت بعضی از برادران حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام مثل عباس، اعتراض کردند که چرا پدر ما تمام اختیار را به او داده است. ولیکن چون مقام امام، مقام شامخ علم و حلم است، آن حضرت با برادران با تواضع و حلم رفتار نمود. هر کسی قابل امامت نیست، تعیین امام با خداست. درباره‌ی امامت، در بعضی از موارد، بین اولاد ائمه اختلاف بود که در بعضی از روایات صحیح و معتبر وارد شده است. از آن جمله روایت ابی نصره است که ذکر خواهد شد.

هنگامی که وفات و رحلت حضرت امام باقر علیه‌السلام نزدیک شد، در حال احتضار، فرزند بزرگوار خود امام جعفر صادق علیه‌السلام را احضار [صفحه ۳۳] فرمود، تا وصیت و عهد امامت را به فرزند خود بسپارد. زید بن علی، برادر امام باقر علیه‌السلام عرض کرد: شما از حق پیروی کنید، همان طور که حضرت امام حسن علیه‌السلام با برادر خود امام حسین علیه‌السلام عمل نمود، و او را بعد از خود، امام تعیین کرد، شما نیز مرا بعد از خود امام و خلیفه قرار دهید. امیدوارم که عمل شنيع و خلاف نکرده باشید. حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: ای ابوالحسن، امامت نه تمثال است، و نه به آداب و عهد. بلکه قبل از تولد، امام از طرف خداوند تعیین شده است. تعیین امام با ما نیست، و مطابق آنچه که از طرف خداوند تعیین شده، باید عمل کنیم. برای اتمام حجت، حضرت امام باقر علیه‌السلام جابر بن عبدالله انصاری را احضار کرد و فرمود: ای جابر، متن صحیفه‌ای را که با چشم خود دیدی، برای ما تعریف و بیان نما. جابر بن عبدالله عرض کرد: در زمان حیات حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بر مولاه خود، دختر حضرت رسول الله وارد شدم، تا او را به مولود مسعود حضرت امام حسین علیه‌السلام تهنیت عرض کنم. وقتی وارد شدم در دست آن مخدیره‌ی معظمه، صحیفه‌ای از در سفید دیدم. عرض کردم: ای سیده‌ی زنان عالم، این صحیفه چیست که در دست شماست؟ فرمود: ای جابر، این صحیفه‌ای است که در آن، اولاد و ذریه‌ی من ثبت است. عرض کردم: ممکن است که به من عطا فرمایید تا من نیز ببینم؟ فرمود: اگر از آن نهی نشده بودم، هر آینه این کار را می‌کردم. ولی نهی شده است که دست کسی غیر از پیامبر یا وصی او، و یا اهل بیت [صفحه ۳۴] پیامبر به او برسد. ولیکن شما اجازه دارید که از ظاهر به باطن آن نظر کنید، و از باطن آن مطلع شوید. جابر می‌گوید: تمام آن را خواندم؛ چنین نوشته شده بود: «ابوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفی، مادر او آمنه. ابوالحسن علی بن ابی‌طالب المرتضی، مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف. ابو محمد حسن بن علی. ابو عبدالله حسین بن علی التقی، مادر این دو فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم. ابو محمد علی بن الحسین العدل، مادر او شهربانو بنت یزد جرد. ابو جعفر محمد بن علی الباقر، مادر او ام عبدالله بنت الحسن بن علی بن ابی‌طالب. ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق، مادر او ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی‌بکر. ابو ابراهیم موسی بن جعفر، مادر او کنیزکی است به نام حمیده المصعاه. ابوالحسن علی بن موسی الرضا، مادر او نجمه. ابو جعفر محمد بن علی الزکی، مادر او کنیزکی به نام خیزران. ابوالحسن علی بن محمد الامین، مادر او کنیزکی به نام سوسن. ابو محمد حسن بن علی، مادر او کنیزکی به نام سمانه و کنیه‌ی او ام الحسن. ابوالقاسم محمد بن الحسن، اوست حجه‌الله القائم، مادر او کنیزکی به نام نرجس خاتون صلوات الله علیهم اجمعین.» از ابی‌بصیر از حضرت ابی‌عبدالله جعفر بن محمد علیهما‌السلام مروی است که فرمود: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: من حاجتی به تو دارم، پس هر وقت که فرصت داری و برایت آسان است، با تو مطلب سری دارم و از شما پیرامون آن سؤال می‌کنم. جابر عرض کرد: هر وقت که بخواهید حاضرم. سپس پدرم با او خلوت کرد و به او فرمود: [صفحه ۳۵] ای جابر، از لوحی که در دست مادرم فاطمه بنت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دیده‌ای مرا خبر بده، و از آنچه که مادرم فاطمه علیها‌السلام به تو خبر داده که در آن لوح نوشته شده است، مرا مطلع کن. جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که در زمان حیات جدت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خدمت مادرت، دختر رسول خدا برای تبریک و تهنیت تولد امام حسین وارد شدم. در دست دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لوحی سفید، از در سفیدتر و یا سبز رنگ دیدم. گمان کردم زمرده است که نوشته‌ی سفیدی در آن مثل نور آفتاب می‌درخشید. عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد ای دختر رسول خدا! این لوح در دست شما چیست؟ فرمود: این لوح را خدای تعالی برای پدرم، رسول خدا هدیه فرستاده و در آن اسم پدرم و شوهرم، و اسم دو فرزندم حسن و حسین، و سایر اوصیا از فرزندانم ثبت است. پدرم برای مژدگانی این را به من عطا فرموده است. جابر عرض کرد: به خاطر تقاضای من، مادرت لوح را به من داد. من آن را خواندم و از او نسخه‌برداری نمودم. پدرم فرمود: ای جابر، ممکن است آن را به من بدهی؟ جابر گفت: آری. پدرم با جابر به منزل او رفتند و پدرم صحیفه‌ای نوشته شده از وی گرفت که از پوست نازک بود. جابر عرض کرد: خدا را شاهد و گواه می‌گیرم که این، عین عبارتی است که در آن لوح ثبت

شده بود: «بسم الله الرحمن الرحيم، این نوشته از جانب خداوند عزیز و علیم، از برای محمد، نور و سفیر، و رسول او و ترجمان و دلیل [صفحه ۳۶] اوست که روح الامین از نزد پروردگار عالمیان برای او فرود آورده است. ای محمد، اسماء مرا تعظیم کن، نعمت‌های مرا شکر نما و ظاهر و باطن آن را انکار مکن. منم خداوندی که غیر من خدایی نیست، و من هلاک کننده‌ی ظالمان و جباران هستم. منم خوار کننده‌ی آنان و حکم فرمای روز جزا. منم خداوندی که غیر من خدایی نیست؛ پس هر کس به غیر فضل من امیدوار باشد، یا از غیر عذاب من بترسد او را عذابی کنم که کسی از عالمیان را به آن عذاب نکرده باشم. پس مرا عبادت کن و بر من توکل نما. پیامبری را مبعوث نکردم که روزهای عمر او را تمام کنم و مدت عمرش منقضی شود، مگر اینکه برای او وصی تعیین کردم. و من تو را بر جمیع پیامبران فضیلت و مزیت دادم. وصی تو را نیز بر تمام اوصیا مزیت و برتری دادم، و تو را به دو شبل و دو سبط بعد از وصی تو، که حسن و حسین باشند گرامی داشتم. پس حسن را بعد از انقضای عمر پدر بزرگوارش معدن علم خود قرار دادم. حسین را خازن وحی قرار دادم، و او را به شهادت گرامی داشتم، و سعادت را به او ختم نمودم. پس او از تمام کسانی که شهادت یافته‌اند برتر است، و درجه‌ی او نزد من بلندتر و بالاتر از تمام شهداست. کلمه‌ی تامه‌ی خود را با او قرار دادم و حجت بالغه را نزد او نهادم. و به سبب عترت او ثواب می‌دهم و عقاب می‌نمایم. اول آنان علی، سید العابدین و زینت اولیای گذشتگان من است. سپس فرزند او، شبیه جد پسندیده‌ی خود، محمد باقر است. چرا که او [صفحه ۳۷] گشاینده‌ی علم و معدن حکم من است، و به زودی هلاک شوند کسانی که در حق جعفر، بعد از او شک کنند و کسی که او را رد کند، مثل کسی است که قول و حکم مرا رد کند. هر آینه نیکو گردانم مقام او را، و جعفر را میان تمام شیعیان و یاوران و دوستانش خشنود گردانم (یعنی آنها را به او ببخشم). و موسی را پس از او برگزیدم چه بعد از او، فتنه‌ی ظلمانی و تاریک واقع خواهد شد، و اختیار موسی بر آن است که رشته‌ی واجب من، منقطع نشود و حجت من مخفی نماند و دوستان من شقی نشوند. هر کسی یکی از آنان را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده، و هر کسی یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد، به من افترا بسته و هلاکت و عذاب بر او آماده است. وای بر کسی که به هنگام منقضی شدن عمر موسی، بنده و دوست و برگزیده‌ی من، او را انکار کند و به او افترا ببندد. به درستی که تکذیب کننده‌ی هشتمین، تکذیب کننده‌ی تمام حجج و اولیای من است. علی، ولی و یاور من است. او کسی است که سنگینی‌های نبوت را بر دوش او نهادم، و او را به قوت و قدرت خود، یاری نمایم. او را شخصی پلید و خبیث و متکبر و زشت شهید کند و در شهری که عبد صالح و بنده‌ی من یعنی ذوالقرنین بنا کرده، در کنار بدترین و دشمن ترین مخلوق دفن شود. دو چشم او را به فرزند خود، محمد، خلیفه‌ی او بعد از او روشن گردانم. پس او وارث علم و حکم من و موضوع امر پنهانی من و حجت من بر خلق است. کسی به او ایمان نیاورد مگر اینکه بهشت جای اوست. او را به بهشت داخل می‌کنم، و شفاعت او را در حق [صفحه ۳۸] هفتاد نفر، که تمام آنها به واسطه‌ی معصیت مستوجب جهنم می‌باشند، قبول خواهم کرد. و فرزند او علی؛ عاقبت امر او را به سعادت ختم می‌کنم، زیرا علی ولی و ناصر من است و در خلق، شاهد و گواه من. یعنی حجت من بر خلق، و امین من بر خلق و وحی من است. و از او، کسی که مردم را به رضا و راه مستقیم من دعوت کند، بیرون آورم و اسم او حسن است. و سپس او را به فرزندش، که رحمت بر تمام عالمیان است، به سر حد کمال برسانم. و با اوست کمال موسی، بهاء عیسی و صبر ایوب. به زودی در زمان او و اولیای من دلیل شوند، و سرهای آنان را مثل سرهای ترک و دیلم جدا کنند و به هدیه برند. آنان را به قتل رسانده بسوزانند. آنان همیشه با رعب و ترس زندگی می‌کنند، زمین از خون آنان رنگین شود و صدای ناله و فریاد در میان زنان آنها، بلند گردد. آنان اولیای راستین و درست من هستند و هر فتنه و فساد را که تاریک و ظلمانی باشد، به وسیله‌ی آنها خاموش کنم. به برکت وجود آنها، مصایب و بلاها را از روی زمین برطرف کنم و مکرها و خیانت‌های مردم را بر کنم. به واسطه‌ی آنها محبت و رحمت، از طرف پروردگار عالم شامل حال بنده می‌شود. ایشان هدایت شدگان عموم مردم، از دوست و دشمن می‌باشند.» عبدالرحمن بن سالم گوید که ابوبصیر گفت: اگر در دنیا، حدیثی غیر از این حدیث، ندیده و نشنیده باشی، هر آینه تو را کفایت می‌کند. پس این

حدیث را از غیر اهل آن حفظ کن. زیرا این حدیث، راهنما و هدایت کننده‌ی مردمانی است که قابل هدایت باشند. و [صفحه ۳۹]

شخص عاقل و فهمیده، نباید در حفظ آن مسامحه کند. چرا که این حدیث موجب عاقبت به خیری و نجات از بلاهای آخرالزمان است. همچنین اسحاق بن عمار از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: ای اسحاق، بشارت دهم تو را؟ عرض کردم: آری، فدایت شوم. فرمود: حدیث و صحیفه‌ای به خط امیرالمؤمنین علیه‌السلام، که جدم حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را املا کرده، و این حدیث از جانب خداوند به جدم هدیه شده است و ... و تمام حدیث را (مثل حدیث سابق) بیان فرمود. فقط در آخر حدیث فرمود: این صحیفه، دین کامل ملائکه، و تمام پیامبران و انبیاست. این حدیث را حفظ کن، و از غیر اهلش پنهان نما، تا خداوند کار تو را اصلاح کند. هر کس که به این حدیث عمل کند، باعث عاقبت به خیری و نجات از بلاها و مهلکات می‌شود؛ از عقاب و عذاب خداوند در امان است، و رحمت خداوند نصیب او خواهد شد. از علی بن فضل بغدادی روایت است که گفت: از ابی عمر مصاحب ابی العیاش شنیدم که از معنی فرمایش حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (انی تارک فیکم الثقلین) سؤال شد، که به چه جهت کتاب خدا و عترت رسول به «ثقلین» تعبیر شده است؟ فرمود: زیرا تمسک به این دو، ثقیل و مشکل و گران است، و از قوه‌ی هر کس به فعل نمی‌آید و بر آن قادر نخواهد شد. مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که آن حضرت از پدر بزرگوار خود و او از پدران خود، و آنها همه از حضرت [صفحه ۴۰]

امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «چون به آسمان برده شدم، حضرت پروردگار جل جلاله، به من وحی فرمود: ای محمد، چون به زمین نظر کردم تو را از اهل زمین برگزیدم و پیامبر قرار دادم، و از اسم خودم اسمی را برای تو مشتق کردم. پس منم محمود، و تویی محمد. چون دوباره نظر کردم، علی را از اهل زمین برگزیدم و او را وصی تو و شوهر دختر و پدر ذریه‌ی تو قرار دادم. برای او نیز اسمی از اسمی خودم مشتق گردانیدم. پس منم علی اعلی، و اوست علی. فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو نفر قرار دادم. سپس ولایت و محبت ایشان را بر ملائکه عرضه داشتم. پس هر کس قبول ولایت آنها نمود از مقربان درگاه من شد. ای محمد، اگر بنده‌ای مرا بندگی کند، تا اینکه قطعه قطعه شود و مثل انبان کهنه شود، ولی انکار ولایت و محبت ایشان کند، او را در بهشت جای نخواهم داد و در سایه‌ی عرش من قرار نمی‌گیرد. ای محمد، آیا دوست داری که آنها را ببینی؟ عرض کردم: آری ای پروردگار من. فرمود: سر خود را بلند کن. پس چون سر خود را بلند کردم، انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجه بن الحسن - که در وسط ایشان، قائم و مثل ستاره درخشان بود - را مشاهده کردم. عرض کردم: پروردگارا، اینها چه کسانی هستند؟ فرمود: اینها امامان از ذریه‌ی تو هستند. آن کسی که در وسط ایشان قائم است، کسی است که حلال مرا حلال می‌کند، و حرام مرا حرام می‌نماید. [صفحه ۴۱] به وسیله‌ی او از تمام دشمنان خود انتقام می‌کشم، و راحت دوستان من است. او کسی است که قلوب تمام شیعیان را از ظلم ظالمان و منکران و کافران، شفا می‌دهد و دو بت «لات و عزی» را بیرون می‌کند در حالی که هر دو تازه اند، سپس هر دو بت را بعد از بیرون آوردن از قبر آتش می‌زند و می‌سوزاند.» منظور از این دو بت بزرگ، اولی و دومی می‌باشند که بعد از رحلت پیامبر، منشأ فتنه و فساد، و غصب خلافت حضرت علی علیه‌السلام شدند. آن دو از هیچ فتنه و فساد کوتاهی نکردند، تا آنجا که در خانه‌ی فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام را آتش زده فدک را غصب کردند. یحیی بن القاسم از حضرت امام صادق علیه‌السلام، و او از پدر بزرگوار خود، و او از جد بزرگوار خود، و او از حضرت علی علیه‌السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خلیفه و ائمه بعد از من دوازده نفرند؛ اول آنها علی بن ابی‌طالب است، و آخر آنها حضرت قائم - عجل الله تعالی فرجه. آنها خلیفه و اوصیا و اولیای من، و حجت خداوند در امت من روی زمین می‌باشند. هر کس به ایشان اقرار کند، مؤمن است و هر کس آنها را انکار کند، کافر است.»

ثابت بن دینار از حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام، و او از پدر بزرگوار خود، حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام، و او از پدر

بزرگوار خود، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: «یا علی، ائمه از ذریه‌ی من بعد از من دوازده نفرند. اولی آنها تو هستی، و آخر آنها قائم است. خداوند به دست او، مغرب و مشرق [صفحه ۴۲] زمین را مفتوح کند و زمین را پر از عدل کند، بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد.» داوود بن قاسم الجعفری از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود: روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام تشریف فرما شدند، در حالی که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام و سلمان فارسی با آن حضرت بودند، و حضرت بر دست سلمان تکیه کرده بود. پس داخل مسجدالحرام شدند. در آن هنگام مردی خوش هیئت و خوش صورت با لباس نیکو وارد شد و بر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام سلام کرد. آن حضرت جواب سلام او را دادند. آن شخص پس از نشستن، عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، من سه مسأله از تو سؤال می‌کنم؛ اگر جواب مرا دادی، می‌فهمم که قوم تو، در حق تو جفا کردند و در دنیا و آخرت خود ایمن نیستند. و اگر جواب مسائل مرا نگویی، می‌دانم که تو با مردم مساوی هستی. سپس حضرت فرمود: از من سؤال کن هر چه می‌خواهی و برای تو ظاهر و آشکار است. عرض کرد: مرا خبر ده از انسان، هنگامی که می‌خواهد، روح او به کجا می‌رود؟ و خبر بده مرا از انسان، چگونه می‌شد که گاهی مطلب را متذکر می‌شود و گاهی آن را فراموش می‌کند؟ و مرا خبر ده از انسان، چگونه فرزند گاهی شبیه اعمام و گاهی شبیه احوال خود می‌شود؟ حضرت به طرف فرزند بزرگوار خود حضرت امام حسن علیه‌السلام نظر کرد و فرمود: ای ابامحمد، جواب این مسائل را بدهید. آن [صفحه ۴۳] حضرت فرمود: اما آنچه سؤال کردی از امر انسان که به هنگام خواب، روح او کجا می‌رود: روح انسان به باد تعلق دارد، و باد به هوا، تا زمانی که صاحب روح برای بیدار شدن حرکت می‌کند. پس اگر خداوند بر رد و برگشتن روح به صاحب خود اذن دهد، روح باد را جذب می‌کند، و باد هوا را جذب می‌نماید. سپس روح به بدن صاحبش رجوع می‌کند و ساکن می‌شود. اگر خداوند اذن ندهد که روح به صاحبش برگردد، هوا باد را جذب می‌کند و باد روح را جذب می‌نماید. پس بر صاحبش رد نکند تا هنگامی که خداوند دوباره او را مبعوث گرداند. و اما سؤال تو راجع به تذکر و فراموشی انسان: قلب شخص در حقه‌ای و بر آن حقه، طبقی است. پس اگر بر محمد و آل او صلوات تام بفرستد، آن طبق از روی آن حقه برداشته می‌شود و قلب او روشن خواهد شد و آنچه را که فراموش کرده متذکر می‌شود. و اگر صلوات بر محمد و آل او نفرستد و یا صلوات ناقص بفرستد، آن طبق از روی آن حقه برداشته نمی‌شود، بلکه مستحکم خواهد شد. (منظور از صلوات ناقص آن است که موقع فرستادن صلوات، اسم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نبرد. چنان که اهل تسنن بر آل محمد صلوات نمی‌فرستند، و آن صلوات ناقص است.) و اما آنچه راجع به مولود سؤال کردی که شباهت به اعمام و احوال خود پیدا می‌کند: هنگامی که مرد با عیال خود هم بستر می‌شود و قلب او آرام و ساکن است و اضطرابی در بدن مرد و رگهایش پیدا نمی‌شود، آن نطفه در داخل رحم ساکن شده بیچه به دنیا [صفحه ۴۴] می‌آید در حالی که به پدر و مادرش شباهت دارد. و اگر مرد با عیال خود هم بستر شود، در حالی که قلب او آرام و ساکن نباشد و اضطرابی در بدن مرد و رگهایش پیدا شود، آن نطفه مضطرب می‌شود، و در حال اضطراب بر بعضی از رگ‌ها واقع خواهد شد. پس اگر بر رگی از رگ‌های اعمامش واقع شود، آن مولود شبیه اعمام خود خواهد شد، و اگر بر رگی از رگ‌های احوالش واقع شود، آن مولود، شبه احوال خود خواهد شد. سپس آن مرد گفت: شهادت می‌دهم، که خدایی جز خدای یگانه بر حق نیست و همیشه بر این شهادت می‌دهم و آن را فراموش نخواهم کرد. و شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست. و شهادت می‌دهم که تو وصی بر حق او و بر پا کننده‌ی حجت او هستی و همیشه بر این شهادت خواهم بود. و شهادت می‌دهم حسن و حسین علیهما‌السلام حجت خداوند و وصی تو بعد از تو و خلیفه‌ی خدا و برحق هستند. و بر هر یک از ائمه و امامت آنها تا به حضرت حجه بن الحسن العسکری علیه‌السلام شهادت داد و سپس رفت. حضرت امیرالمؤمنین به فرزند خود، امام حسن فرمود: دنبال این شخص برو و بین کجا می‌رود. حضرت امام حسن علیه‌السلام به دنبال او رفت و برگشت و فرمود: من تا در مسجد رفتم، او از مسجد خارج شد و از نظرم غایب گشت. حضرت

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: این شخص را شناختی؟ حضرت امام حسن علیه‌السلام عرض کرد: خداوند متعال و رسولش و امیرالمؤمنین دانا ترند. پس آن حضرت فرمود: او خضر بود. [صفحه ۴۵]

معجزات و کرامات حضرت علی بن موسی الرضا

قطب راوندی رحمه الله، از ابراهیم بن موسی روایت کرده که گفت: در مسجد حضرت رضا علیه‌السلام در خراسان، به حضرت علی بن موسی در طلب چیزی اصرار و مبالغه کردم. آن حضرت برای استقبال بعضی از آل ابی طالب بیرون رفت، و هنگام نماز مراجعت کرد. بعد از آن با هم به طرف قصری که در آنجا بود رفتیم. پس به زیر سنگی که نزدیک قصر بود گام گذاشتیم. به من فرمود: اذان بگو. عرض کردم تأمل بفرمایید تا مردم برسند. فرمود: خدا تو را بیامرزد، نماز را از اول وقت بدون علت تأخیر مینداز و بر تو باد همیشه به اول وقت. پس اذان گفتم و نماز خواندیم. پس از نماز عرض کردم: ای پسر رسول خدا، وعده فرمودید حاجت مرا روا کنید. سر شما شلوغ است و هر وقتی نمی‌توانم از شما سؤال کنم. در این هنگام دیدم حضرت با عصای خود زمین را با شدت تمام کند. سپس دست به آن محلی که کنده بود زد و مقداری شمش طلا بیرون آورد و به من [صفحه ۴۶] فرمود: این را بگیر، خدا به تو برکت بدهد. با خود ببر و استفاده کن. اما آنچه دیدی به کسی اظهار نکن. راوی گفت: خداوند به آن طلا که حضرت به من داده بود، برکت داد و هر چه در خراسان احتیاج داشتم، به وسیله‌ی آن خریدم و غنی‌ترین مردم شدم. همچنین از احمد بن عمر روایت کرده که گفت: هنگامی که از کوفه به قصد زیارت حضرت امام رضا علیه‌السلام بیرون رفتم، عیالم حامله بود. چون به خدمت حضرت شرفیاب شدم، عرض کردم: ای پسر رسول خدا، وقتی که به عزم زیارت شما از وطنم، کوفه بیرون آمدم زوجه ام باردار بود. دعا بفرمایید که خداوند فرزند او را پسر قرار دهد. حضرت فرمود: پسر است. نام او را عمر بگذار. عرض کردم: نیت من این بود که اگر پسر باشد، او را علی نام گذارم. به اهل بیت خود نیز امر کردم تا نامش را علی بگذارند. حضرت فرمود: نام او را عمر بگذار. پس از مراجعت به کوفه، دیدم عیالم پسر زاییده و اسم او را علی گذاشته است. من برحسب امر آن حضرت، اسم او را تغییر داده عمر گذاردم. موقعی که همسایگان از این قضیه مطلع شدند گفتند: دیگر در مورد تو چیزی را قبول نخواهیم کرد. چون همسایگان من سنی بودند، و مرا شیعه می‌دانستند. گفتند: بر ما معلوم شد که تو سنی هستی، و اینکه نسبت شیعه به تو دادند، خلاف واقع بوده است. ما بعد از این، حرف مردم در مورد تو را قبول نخواهیم کرد. می‌گوید: یقین کردم که آن حضرت به خاطر علاقه به من، چنین [صفحه ۴۷] دستوری را به من دادند تا باعث علاقه‌ی همسایگان نسبت به من شود. و گرنه تغییر نام علی به عمر در نظر عموم مردم قبیح است. در کتاب بصائر الدرجات منقول است که احمد بن عمر گفت: شنیدم شخصی به نام اخرس در مکه، هنگامی که اسم حضرت امام رضا علیه‌السلام را می‌برند، دشنام داده به آن حضرت توهین می‌کند. به مکه رفته کاردی خریدم و او را پیدا کردم. با خود سوگند یاد کردم هر گاه از مسجد الحرام بیرون آید، او را می‌کشم. سپس سر راه او منتظر نشستم که نامه‌ای از حضرت امام رضا علیه‌السلام به من رسید که در آن نوشته بودند: به حق من بر تو، متعرض اخرس نشو. به درستی که خداوند تعالی ثقه و معتمد من است و خداوند مرا از دشمنانم کفایت می‌کند. در مناقب ابن شهر آشوب، از سلیمان جعفری روایت کرده که گفت: در خدمت حضرت امام رضا علیه‌السلام، در باغی متعلق به ایشان بودم که ناگاه گنجشکی در مقابل آن حضرت آمده، شروع به صیحه زدن کرد. حضرت فرمود: ای جعفری، می‌دانی این عصفور چه می‌گوید؟ عرض کردم: نه. فرمود: می‌گوید ماری آمده و می‌خواهد جوجه‌های مرا بخورد. این عصا را بردار و داخل حجره شو و مار را بکش. سلیمان گفت: عصا را برداشته داخل بیت شدم. مار را دیدم که در آنجاست. آن را کشتم و به خدمت آن حضرت مراجعت کردم. روزی مأمون خدمت حضرت امام رضا علیه‌السلام عرض کرد: فدایت شوم، نزد پدرانت بود علم آنچه بوده و آنچه خواهد شد تا روز قیامت. تو وصی و جانشین و وارث علم آنها هستی و مرا به تو حاجتی است. حضرت فرمود: حاجت چیست؟ مأمون عرض [صفحه ۴۸] کرد: یکی از کنیزان من

که زاهریه حطیه است، و در میان زنان خود او را خیلی دوست می‌دارم و به هیچ یک مثل او علاقه ندارم، چندین بار حامله شده و سقط کرده است. فعلا او باردار است، مرا راهنمایی کنید تا خود را به چه چیزی معالجه کند تا سالم مانده فرزندش را سقط نکند. حضرت فرمود: مترس و خاطر جمع باش، بچه را سقط نخواهد کرد و سالم می‌ماند. پسری می‌زاید که شبیه به مادرش می‌باشد، و خنصری زاید در دست راست، و نیز در پای چپ دارد. (مراد از خنصر انگشت کوچک است) پس کنیز مأمون که زاهریه بود، پسری وضع حمل کرد و طبق فرموده‌ی آن حضرت شبیه به مادر، و در دست راست و پای چپ او انگشت کوچک زائد داشت. شیخ صدوق پس از نقل این حدیث گفته است: این حدیث طولانی بود و از باب اختصار، تمام آن را نقل نکردیم. این حدیث، علم غیب حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را بیان می‌دارد. این علم از آباء و اجداد آن حضرت نسل به نسل از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان رسیده که جبرائیل این قضایا و حکایات را به حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بود. از محمد بن فضیل مروی است که گفت: در آن سال که هارون الرشید بر برمکیان غضب کرد، جعفر بن یحیی را کشت، یحیی را زندانی کرد و تمام برمکیان را از بین برد، بر اثر نفرین حضرت امام رضا علیه السلام در حق برمکیان بود. زیرا در آن سال موسم حج در روز عرفه، حضرت ابوالحسن ایستاده بود و دعا می‌کرد. سپس سر به زیر انداخت. و مردم از آن حضرت علت را پرسیدند. فرمود: [صفحه ۴۹] به سبب آنچه بر پدر بزرگوارم اهانت و اذیت کردند، امروز دعا کردم و خداوند دعای مرا درباره‌ی ایشان اجابت کرد. پس چون آن سال از حج برگشت، مدتی نگذشت که جعفر و یحیی برمکی مورد غضب هارون واقع شدند، و در اندک زمانی وضعشان برگشت؛ بلکه به کلی از بین رفتند. راوی می‌گوید: من در آن سال با حضرت علی بن موسی علیهما السلام بودم که یحیی بن خالد برمکی با عده‌ای از آل برمک با وقار می‌رفتند. حضرت فرمود: این بدبخت‌ها نمی‌دانند که امسال چه بلایی به سرشان می‌آید و سپس فرمود: عجیب‌تر از اینها - و دو انگشت مبارک را کنار هم قرار داد - هارون و من همچون این دو هستیم. راوی می‌گوید: به خدا سوگند ما فرمایش و کلام آن حضرت را نفهمیدیم تا هنگامی که حضرت را در جنب هارون دفن کردند. آن وقت مقصود حضرت را متوجه شدیم. شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد از غفاری روایت کرده که گفت: مردی از آل ابو رافع (آزاد کرده‌ی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) از من طلبی داشت و مطالبه می‌کرد. من چون نماز صبح را در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ادا کردم به خدمت حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام رفتم، که در آن موقع در عریض، خارج از شهر مدینه بودند. هنگامی که به در منزل آن حضرت رسیدم، حضرت را دیدم که از منزل بیرون آمده، در حالی که سوار بر حمار بود و پیراهن و ردایی بر تن داشت. چون نظر مبارک بر من انداخت، خجالت کشیدم که چیزی عرض کنم. حضرت به من نزدیک شدند. ایستادند و من سلام [صفحه ۵۰] عرض کردم. چون در آن هنگام ماه مبارک رمضان بود، عرض کردم: فدایت شوم، فلانی از من طلبی دارد و مرا رسوا کرده است. و در دل خود گفتم که به حضرت عرض کنم تا به او بفرماید فعلا از من مطالبه نکند و مرا مهلت دهد و به ایشان عرض نکردم که چه مقدار طلب دارد. سپس به من فرمود: بنشین تا برگردم. من به فرموده‌ی آن حضرت ماندم تا مغرب شد و نماز مغرب را بجا آوردم. من روزه بودم و سینه‌ام تنگی می‌کرد، خواستم برگردم که دیدم حضرت تشریف می‌آورد و جماعتی از فقرا و اهل سؤال بر سر راه آن حضرت هستند. به یک یک آنان تصدق کرده جواب سؤال دادند. آنها متفرق شدند و آن حضرت داخل منزل شد. سپس بیرون تشریف آورد و مرا خواند و من با آن حضرت داخل خانه شدیم. به من فرمود: گمان نمی‌کنم که افطار کرده باشی. عرض کردم: نه. فرمود برایم طعام آوردند. و به یکی از غلامان امر کرد تا با من غذا بخورد. پس از خوردن غذا و افطار، آن حضرت به من فرمود: آن وساده را بلند کن و هرچه در زیر وساده است بردار. من وساده را بلند کردم و دیدم مقداری دینار در زیر آن می‌باشد. آن را برداشتم و در کیسه‌ای گذاشتم. سپس به چهار نفر از غلامان خود امر فرمود که تا منزل همراه من باشند. عرض کردم: فدایت شوم، کردها شب در گردش هستند، و نمی‌خواهم که آنها غلامان شما را با من ببینند، خودم می‌روم. فرمود: بارک الله، درست گفתי. سپس به

غلامان فرمود: همراه او باشید تا هر جا که خواست، سپس برگردید. پس همراه من بودند تا [صفحه ۵۱] نزدیک منزل رسیدم و به آنها گفتم برگردید. داخل خانه شدم، چراغ طلبیدم و در روشنایی پول‌ها را شمردم. دیدم که چهل و هشت دینار است و از زر سرخ می‌باشد. طلب آن مرد از من بیست و هشت دینار بود. در میان پول‌ها، یکی از آن سکه‌ها را دیدم که می‌درخشید. دیدم بر آن با خط روشن نوشته طلب آن مرد از تو بیست و هشت دینار است و مابقی آن برای خودت باشد. تعجب کردم؛ زیرا در مقدار طلب آن طلبکار، چیزی به آن حضرت عرض نکرده بودم. پس معلوم شد که آن حضرت از طریق علم غیب، مطلب را استنباط کرده است. در عیون اخبار الرضا علیه السلام از محمد بن داوود روایت شده است که گفت: من و برادرم در خدمت حضرت رضا علیه السلام بودیم که کسی آمد و عرض کرد: چانه‌ی محمد بن جعفر را بستند و او مرد. سپس ما به همراه آن حضرت رفتیم و دیدیم که چانه‌اش را بسته‌اند، و اسحاق بن جعفر و فرزندانش و جماعتی از آل ابی طالب گریه می‌کنند. حضرت امام رضا علیه السلام بالای سر محمد بن جعفر نشست و بر صورت او نظر کرد و تبسم فرمود. اهل مجلس را بد آمد و گفتند این تبسم شمات است. به همراه آن حضرت بیرون آمدیم و گفتیم: فدایت شویم، از این جماعت حرف ناخوشی نسبت به شما شنیدیم که ما را خوش نیامد. حضرت فرمود: من از گریه‌ی اسحاق بن جعفر تعجب کردم. به خدا او پیش از محمد بن جعفر خواهد مرد، و محمد بر او گریه می‌کند. راوی گفت: پس محمد خوب شد و اسحاق مرد، و همه [صفحه ۵۲] فهمیدند که آن حضرت بهتر از همه این مطلب را می‌دانستند. از محمد بن حفص مروی است که گفت: یکی از غلامان آزاد شده‌ی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام برای ما حدیث کرد که در خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در بیابان بودیم، و سخت تشنگی بر ما و چهارپایان ما غلبه کرد. به طوری که همه بر خود ترسیدیم که هلاک شویم. حضرت رضا علیه السلام جایی را به ما نشان دادند و فرمودند: با من بیایید آنجا آب خواهید یافت. گفت: به امر حضرت آنجا رفتیم و آب پیدا کردیم و خودمان و چهارپایان از آن خوردیم و سیراب شدیم. سپس از آن محل حرکت کردیم و آمدیم. بعد به فرموده‌ی حضرت مجدداً به آنجا رفتیم و چشمه‌ی آبی ندیدیم. از ریان بن الصلت مروی است که گفت: هنگامی که اراده‌ی عراق کردم و قصد کردم که با حضرت امام رضا علیه السلام وداع کنم، در خاطرم گذشت که از آن حضرت پیراهنی از جامه‌های مخصوص حضرت بخواهم تا مرا در آن کفن کنند، و چند درهم از مال خود حضرت بخواهم تا برای دخترانم انگشتر بخرم. هنگام وداع با حضرت، گریه و اندوه فراق بر من غلبه کرد و فراموش کردم که مطلب و نیت خود را اظهار کنم. چون از حضرت جدا شدم، مرا ندا فرمود و باز گشتم. فرمود: دوست نداری که چند درهم به تو بدهم تا برای دختران خود انگشتر تهیه نمایی، و پیراهنی از جامه‌های خود را به تو بدهم تا برای خود کفن کنی؟ عرض کردم: در خاطرم بود تا تقاضا کنم، ولی به هنگام وداع، [صفحه ۵۳] گریه و اندوه بر من غلبه کرد، و فراموش کردم که عرض کنم. سپس حضرت وساده را بلند کرد، پیراهنی از زیر آن بیرون آورد و به من مرحمت فرمود. و نیز جانب مصلی را بلند فرود و چند درهم بیرون آورد و به من داد. شمردم سی درهم بود. فرمود: برای دختران خود انگشتر تهیه کن. البته این گونه مطالب غیبی از آن حضرت مکرر و زیاد واقع شده، و از حد و حصر گذشته است. [صفحه ۵۵]

فضایل، مناقب، اخلاق و رفتار حضرت رضا

مرحوم علامه‌ی مجلسی در کتاب جلاء العیون در احوال حضرت رضا علیه السلام نوشته است: اسم آن حضرت، علی و کنیه‌ی ایشان ابوالحسن و مشهور القاب آن حضرت، رضا بود. حضرت صادق علیه السلام به آن حضرت علاقه‌ی زیادی داشت. از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام مروی است که فرمود: پدر بزرگوارم، امام صادق مکرر به من می‌فرمود: عالم آل محمد در صلب توست. خیلی مایل بودم او را درک کنم. او همانم جد ما حضرت امیرالمؤمنین است. شیخ صدوق رحمه الله از یزید بن سلیط روایت کرده است که گفت: جماعتی بودیم که در راه مکه به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدیم. عرض کردیم: پدر و مادرمان فدای تو

باد؛ هیچ کس را از مرگ راه گریزی نیست، پس به ما چیزی بفرمایید تا به بازماندگان خود برسانیم. [صفحه ۵۶] حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: اینها فرزندان من هستند. سپس اشاره کرد به پسرش حضرت موسی بن جعفر و فرمود: این بزرگ ایشان است. او دارای علم و حلم و فهم و جود، و معرفت به آنچه که مردم به آن محتاجند، و در آنچه که مردم در امر دین خود اختلاف می‌کنند، می‌باشد. او دارای حسن خلق و حسن جوار، و دارای صفتی است که بهترین اوصاف است. یزید بن سلیط عرض کرد: فدای تو شوم، آن صفت که فرمودید، چیست؟ حضرت فرمود: خداوند از صلب او بیرون می‌آورد دادرس و فریادرس این امت را. خداوند متعال خون‌ها را به وجود او حفظ می‌کند، و نزاع‌ها را میان مردم به وسیله‌ی او اصلاح کرده برطرف می‌نماید. پراکندگی را به وجود او انتظام می‌دهد، و برهنه‌ها و گرسنه‌ها را می‌پوشاند و سیر می‌کند، و تمام مردم مطیع و فرمانبردار او شوند. سخن او حکمت، و خاموشی او علم است. تمام اختلاف‌های مردم را توضیح داده بیان می‌کند. او صابر و فاضل و رضی و قره‌اعین المؤمنین و غیظ‌الملحدین است. حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام همیشه فرزند بزرگوار خود را به «ابوالحسن» خطاب می‌کرد. خلاصه فضائل و مناقب حضرت ابوالحسن، علی بن موسی الرضا علیهما السلام نه چندان است که در حیز بیان درآید، و یا کسی بتواند آن را احصا کند. در حقیقت شمردن فضائل آن حضرت مثل شمردن ستارگان آسمان است. شیخ طبرسی، صاحب تفسیر مجمع البیان از ابوالصلت هروی [صفحه ۵۷] روایت کرده است که گفت: عالم‌تر از حضرت رضا علیه السلام هیچ ندیدم. مأمون چندین مجلس مناظره برای حضرت تشکیل داد؛ آن حضرت همه را مجاب و محکوم کرد. علمای یهود و نصارا را در چندین مجلس با دلیل واضح از تورات و انجیل محکوم نمود، و بدون تأمل هر سؤال را از کتاب خودشان جواب می‌فرمود. آنچنان که همه‌ی آنها در مقابل آن حضرت اظهار عجز نموده به علم ایشان اعتراف کردند. در اثر حسن رفتار و اخلاق، مردم چنان شیفته‌ی آن حضرت بودند که خود را مثل غلام در مقابل آن حضرت قرار می‌دادند. در کتاب کافی و بحارالانوار، از عبدالله بن الصلت مروی است: شخصی از اهل بلخ به من گفت: وقتی که حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام به طرف خراسان سفر می‌کرد، در رکاب همایونش بودم. روزی سفره‌ی طعام خواست، و غلامان خود از سیاه و سفید و غیر آن را بر سر سفره‌ی غذا خواند. من عرض کردم: فدایت شوم، خوب بود که برای این جماعت، سفره‌ی دیگری مقرر می‌فرمودی، و با سیاهان در یک سفره جلوس نمی‌فرمودی تا رعایت حشمت و عظمت خود را می‌نمودی. در جواب فرمود: «ان الرب تبارک و تعالی واحد و الأُم واحد و الأب واحد و الجزء بالأعمال واحد». پاداش اعمال هر کسی بر حسب اعمال اوست، و گر نه مردم از جنبه‌ی بشریت، پدر و مادرشان یکسان هستند، و هیچ کس را بر دیگری مزیتی نیست. چنان که این مطلب در دیوان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، مسطور است. پس بالفطره کسی نمی‌تواند خود را بر دیگری برتری دهد. [صفحه ۵۸] النَّاسُ مِنْ جِهَةِ التَّمَثَالِ أَكْفَاءُ أَبُوهُمْ آدَمَ وَالْأُمُّ حَوَاءٌ مَكَرَ أَيْنَكُ مِنْ حَيْثُ اطَاعَتْ، عِبَادَتِ وَتَقَوُا مُوْفِقُ شُود و پاداش نیکو یابد و به بهشت رود. بنابراین در دنیا همه‌ی مردم از جهت پدر و مادر یکسانند، و مزیت و فضیلت آنها منوط به عمل است، آن هم در آخرت. که اگر عمل صالح بجا آورده و تقوا داشته باشد، بر آن کس که در دنیا اهل معصیت بوده، مزیت و فضیلت دارد. همان طور که در آیه‌ی شریفه است: «إِنْ أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ» [۳]. در کتاب جنات الخلود و سایر کتب مسطور است: از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام از هر مطلب سؤال می‌کردند، فوری و بدون تأمل جواب می‌فرمود و سائل را قانع می‌نمود. هر سه روز یک قرآن ختم می‌کرد و می‌فرمود: در کمتر از سه روز هم می‌توانم قرآن را ختم کنم، ولیکن در آیات رحمت و غضب تأمل می‌نمایم. سخن کسی را قطع نمی‌فرمود. چه بسا افرادی صحبت طولانی می‌کردند و ایشان تا آخر به کلام او توجه داشت. همیشه رو به قبله و دو زانو می‌نشست و پای خود را دراز نمی‌کرد. کم می‌خوابید و در تمام سال هر ماه، سه روز روزه بود. در کتاب بحار و کافی مروی است: یک روز غلامان آن حضرت مشغول خوردن میوه بودند، و نیم خورده آن را دور می‌انداختند. آن حضرت فرمود: سبحان الله، اگر شما سیر هستید و احتیاج ندارید، دیگری احتیاج دارد، به آنها بدهید. چرا آن را ضایع می‌کنید. اسراف [صفحه ۵۹] نکنید. «وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» [۳]. و نیز در کتاب بحار و کافی از ابو عبدالله بغدادی

روایت شده که گفت: برای حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام به هنگام شب مهمانی رسید. حضرت با مهمان خود نشسته و مشغول صحبت بودند که وضع چراغ تغییر کرد. مهمان دست خود را به طرف چراغ برد که آن را اصلاح کند. آن حضرت مانع شد و خودش مشغول به اصلاح چراغ شد و آن را درست کرد. سپس فرمود: ما هیچ وقت راضی نمی‌شویم که کاری را به مهمان واگذار کنیم. و از جمله‌ی مکارم اخلاق حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام این است که حضرت امام صادق علیه السلام درباره‌ی آن حضرت فرموده است: حضرت رضا فریادرس امت و بیچارگان و وجود مقدسش باعث شرافت زمین خراسان می‌باشد. ابن شهر آشوب از موسی بن سیار روایت کرده که گفت: با حضرت امام رضا علیه السلام به دیوارهای طوس نزدیک می‌شدیم که صدای شیون و فغانی شنیدیم. پس به دنبال آن صدا رفتیم که ناگاه به جنازه‌ای برخوردیم. چون نگاه ما به جنازه افتاد، حضرت از اسب پیاده شد و نزدیک جنازه رفت و او را بلند کرد. خود را به آن جنازه چسبانید و به من رو کرد و فرمود: ای موسی بن سیار، هر کس که جنازه‌ای از دوستان ما را مشایعت کند، مانند روزی که از مادر متولد شده و هیچ گناهی ندارد، پاک می‌شود. [صفحه ۶۰]

و چون جنازه را نزدیک قبر بر زمین نهادند، دیدم آن حضرت را که به طرف میت رفته مردم را کنار زده خود را به جنازه چسبانید. سپس دست خود را بر سینه‌ی میت نهاد و فرمود: ای فلان بن فلان (اسم میت را برد) تو را به بهشت بشارت باد؛ دیگر بعد از این ساعت، برای تو ترس و وحشتی نیست. عرض کردم: فدایت شوم، آیا این شخص را می‌شناسید، در حالی که تاکنون به این سرزمین نیامده‌اید؟ فرمود: ای موسی بن سیار، آیا هنوز نفهمیدی که اعمال شیعیان ما در هر صبح و شام بر ما ائمه عرضه می‌شود؟ پس اگر در اعمال آنان تقصیری دیدیم از خداوند می‌خواهیم که آن را عفو فرماید، و اگر اعمال خیری از آنان دیدیم به او پاداش می‌دهیم.

شیخ کلینی رحمه الله از عیسی بن حمزه قمی روایت کرده که گفت: من در مجلس حضرت امام رضا علیه السلام بودم، و با حضرت مشغول صحبت و مذاکره بودیم. جمعیت در خدمت آن حضرت بودند و همه از حلال و حرام سؤال می‌کردند که مردی بلند قامت و قوی داخل شد. عرض کرد: یابن رسول الله، من، و آباء و اجداد من از دوستان و علاقمندان شما هستیم. از بیت الله برمی‌گردم و نفقه‌ی خود را گم نموده‌ام. فعلا چیزی که مرا به وطن برساند ندارم. اگر ممکن است، مرا به وطن برسانید. من در وطن خود غنی هستم، بعد از رسیدن به وطن از طرف شما به فقرا صدقه می‌دهم. حضرت امام رضا علیه السلام به آن شخص فرمود: بنشین، خدا تو را رحمت کند. و رو به مردم کرد که از آن حضرت از حلال و حرام پرسش می‌کردند و جواب آنها را بیان فرمود تا همه‌ی مردم متفرق [صفحه ۶۱] شدند و فقط شخص سائل خراسانی و سلیمان جعفری و من باقی ماندیم. آن حضرت فرمود: رخصت می‌دهید تا من داخل اندرون شوم. پس سلیمان جعفری عرض کرد: خداوند کار شما را خیر پیش آورد. حضرت داخل اندرون شد و پس از ساعتی بیرون آمد و در حجره را بست. از بالای در دست مبارک را بیرون آورد و فرمود: مرد خراسانی کجاست؟ عرض کرد: بنده حاضرم. فرمود: بگیر این دویست اشرفی را و برای مخارج سفر خود و عیالات خود مصرف کن و از جانب ما آن را صدقه مده، و بیرون شو که من تو را نبینم. سلیمان جعفری عرض کرد: فدایت شوم، عطای وافر و زیادی فرمودی و ترحم نمودی، پس چرا روی مبارک از او پنهان کردی؟ فرمود: خواستم روی ذلت سائل را نبینم، از این جهت خود را پنهان کردم تا خجالت نکشد. پس فرمود: آیا نشنیده‌ای حدیث جدم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را که فرمود: اجر پنهان کننده‌ی نیکی، معادل با هفتاد حج و عمره است و مورد توجه حضرت پروردگار عالم است، و افشا کننده‌ی آن مخذول است. رفتار حضرت به هنگام غذا خوردن این بود که تمام غلامان و خدمه‌ی خود را با خود بر سر سفره حاضر می‌نمود و با آنان هم غذا می‌شد. شیخ اجل، احمد بن محمد برقی از پدر خود روایت کرده است که حضرت امام رضا علیه السلام موقع صرف طعام، ظرف بزرگی پهلوی خود نهاده از هر طعامی که در سفره بود از بهترین آنها برداشته در آن ظرف می‌ریخت تا بین فقرا تقسیم کنند. [صفحه ۶۲] شب‌ها کم می‌خوابید، و اغلب شب‌ها در منزل فقرا رفته بین آنها پنهانی صدقه تقسیم می‌کرد و می‌فرمود: ما اهل بیت رسول خدا اگر به کسی وعده دادیم، او را برای خود دینی واجب حساب می‌کنیم. در مناقب ابن شهر آشوب مروی است که حضرت علی بن موسی

الرضا علیهما السلام در خراسان در روز عرفه تمام اموال خود را بین فقرا تقسیم کرد. فضل به سهل عرض کرد: این غرامت است. حضرت فرمود: بلکه این غنیمت است و فرمود: «غرامت نشمارید چیزی را که به آن، طلب اجر و کرامت می‌کنید.» [صفحه ۶۳]

فرمایشات حضرت در توحید، معرفت امام و عصمت و علائم امام

اشاره

از یاسر، خادم حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام مروی است که گفت: از آن حضرت شنیدم که فرمود: «هر کس خداوند را به مخلوق تشبیه کند، مشرک است و هر کس چیزی را که از آن نهی شده به خدا نسبت دهد، کافر است». از ابراهیم بن ابی محمود روایت شده که گفت: بیان حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ - إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» [۱۳] (چهره‌ها در آن روز نیکو و باطراوت و روشن و درخشنده است، و منتظر ثواب پروردگار است)، حکایت توحید است. اگر چه در ظاهر آیه نیست، زیرا ظاهر آیه برخلاف آن است. حضرت می‌فرماید: خداوند محسوس نیست تا کسی به او نظر کند. [صفحه ۶۴] از عبدالسلام بن صالح هروی مروی است که گفت: من به حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام عرض کردم: یابن رسول الله، چه می‌فرمایید در این حدیث که روایت کرده‌اند: مؤمنان در بهشت در منزل‌های خود خداوند را می‌بینند؟ فرمود: ای اباصلت، خداوند تبارک و تعالی پیامبر گرامی خود، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بر جمیع خلق، از پیامبران و ملائکه برتری داد. طاعت او را طاعت خود، و زیارت او را چه در دنیا و چه در آخرت، زیارت خود قرار داده است. همان طور که خداوند فرمود: هر کس رسول را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده است. و فرمود: کسانی که با تو ای رسول من، بیعت کنند، با من بیعت کرده و دست خدا بالای تمام دست‌هاست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که در دنیا در حیات و زندگی من، و بعد از مرگ من، مرا زیارت کند خدا را زیارت کرده است. درجه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بهشت، بالاترین درجات است، و کسی که از منزل خود در بهشت، آن حضرت را در مقام و درجه‌اش زیارت کند، خدا را زیارت نموده است. اباصلت می‌گوید: عرض کردم: یابن رسول الله، چیست معنای آن خبری که روایت کرده‌اند: ثواب «لا اله الا الله»، نظر کردن به روی خداوند است؟ فرمود: ای اباصلت، کسی که خدای تبارک و تعالی را به روی و صورتی از صورت‌های مردم و بشر، توصیف کند و بگوید خدا صورت دارد، کافر است. ولکن روی خداوند، انبیا و رسل و حجج او هستند. ایشان کسانی هستند که خلق به سبب اینها، رو به خداوند [صفحه ۶۵] نموده به دین و معرفت او راه پیدا می‌کنند. خداوند متعال فرموده: «کل من علیها فان - و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاكرام» [۱۴] (هر کس روی زمین فانی خواهد شد، و روی پروردگار باقی و برقرار است.) و نیز فرموده: «کل شیء هالک الا وجهه» [۱۵] (هر چیزی هلاک می‌شود مگر روی حضرت پروردگار عالم.) بنابراین نظر کردن به سوی انبیا، خدا، و رسول و حجج او - در درجات آنان در روز قیامت - ثواب بسیار بزرگی برای مؤمنان دارد. و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس ذریه و اهل بیت مرا دشمن بدارد، مرا در روز قیامت نخواهد دید، و من او را نمی‌بینم و شفاعت من به او نمی‌رسد. به درستی که در بین شما کسی است که بعد از مفارقت از من، مرا نخواهد دید. ای اباصلت، خداوند تبارک و تعالی به مکان مو صوف نخواهد شد و به ابصار و اوهام درک نمی‌شود. اباصلت می‌گوید: به حضرت عرض کردم: یابن رسول الله، از بهشت و جهنم به ما خبر دهید. آیا خلق شده‌اند و الآن موجودند یا بعد از این خلق می‌شوند؟ فرمود: بهشت و جهنم خلق شده و موجودند. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج داخل بهشت شدند و جهنم را رؤیت نمودند. [صفحه ۶۶] اباصلت عرض کرد: طایفه‌ای می‌گویند بهشت و جهنم هنوز خلق نشده‌اند و خلق خواهند شد. حضرت فرمودند: این طایفه از ما نیستند، و ما از آنها بیزار و بری هستیم. کسی که بهشت و جهنم را تکذیب کند، ما را تکذیب و انکار نموده و ولایت ما

را انکار کرده است و در جهنم مخلد خواهد بود. خداوند در کتاب خود، قرآن مجید فرموده است: «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ - يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ» [۱۳]. «این است جهنم که گناهکاران و کافران آن را تکذیب کنند، طواف خواهند کرد میان آن و آب جوشان بسیار گرم.» حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «چون مرا به آسمان عروج دادند، جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب و خرما بهشت به من داد. آن را خوردم. پس آن به نطفه‌ای در صلب من تبدیل شد. چون به زمین مراجعت کردم و با خدیجه خوایدم، او به فاطمه باردار شد. این است که فاطمه حوراء و انسیه شد و هر زمان که مشتاق بوی بهشت می‌شدم، بوی دخترم فاطمه را استشمام می‌کردم.» اباصلت از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام، و او از پدر بزرگوار خود، و او از پدران خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرموده است: [صفحه ۶۷] به من ایمان نیاورده است کسی که کلام من، قرآن مجید را به رأی خود تفسیر کند، و مرا نشناخته است کسی که مرا به خلق من تشبیه کند، و بر دین من نیست کسی که قیاس را در دین استعمال کند. از احمد بن محمد بن ابی نصر مروی است که گفت: عده‌ای از ماوراءالنهر به خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام آمدند و عرض کردند: ما آمده‌ایم تا سه مسئله از شما سؤال کنیم. اگر در این مسائل جواب ما را بدهید، می‌فهمیم که شما از همه دانایتر هستید. فرمود: سؤال کنید. عرض کردند: به ما خبر دهید که خداوند در چه مکان و به چه کیفیت است و به چه اعتماد نموده است؟ حضرت فرمود: خداوند ایجاد کننده‌ی کیفیت است از برای کسی که می‌گوید: خدا چگونه است؟ پس او بدون کیفیت است. خداوند ایجاد کننده‌ی مکان است از برای کسی که می‌گوید: خدا کجاست؟ پس بدون مکان است. و اعتماد او بر قدرت اوست. گفتند: ما شهادت می‌دهیم که شما از همه‌ی مردم عالم‌تر و دانایتر ید. از حسن بن خالد روایت است که گفت: به حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام عرض کردم: یا بن رسول الله، مردم از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کنند که فرمود: خدای عز و جل حضرت آدم را به صورت خود خلق کرد. آن حضرت فرمود: خداوند بکشد این طایفه را که این نوع روایت می‌کنند. اینها اول حدیث را انداخته‌اند. حدیث این است: [صفحه ۶۸] رسول خدا به دو مرد گذشت در حالی که به یکدیگر فحش می‌دادند. یکی از آن دو نفر به دیگری می‌گفت: خداوند قبیح کند روی تو را و روی کسی که به تو شباهت دارد. حضرت رسول فرمود: ای بنده‌ی خدا، این را به برادرت نگو، حق تعالی آدم را به صورت او خلق کرده است. از محمد بن عبده روایت است که گفت: از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام درباره‌ی قول خدای تبارک و تعالی که به شیطان فرمود: «مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِدَّتِي» [۱۴] (چه چیز تو را بازداشت از اینکه سجده کنی به کسی که من با دست خود خلق نمودم). سؤال کردم. حضرت فرمود: یعنی به قدرت و قوت خود خلق کردم. از ابراهیم بن ابی محمود مروی است که گفت: از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام سؤال کردم از قول خدای تعالی که می‌فرماید: «وَتَرْكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» [۱۵]. فرمود: خداوند متعال متصف به ترک و وا گذاشتن نمی‌شود مثل مخلوقات او که به این صفت متصفند. و لکن زمانی که می‌داند که این کفار از کفر و ضلالت خود بازگشت نمی‌کنند، پس خداوند منع خواهد نمود یاری کردن و لطف خود را از ایشان، و آنها را به اختیار خود وا می‌گذارد. ابراهیم گوید: دوباره از حضرت از قول خداوند «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ» [۱۳] سؤال کردم. فرمود: «ختم» مهر زدن بر قلوب کفار است برای عقاب و عذاب کردن ایشان به واسطه‌ی کفرشان، چنان که در جای دیگر فرموده است: «طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا» [۱۴]. ابراهیم می‌گوید: از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام سؤال کردم: آیا خداوند بندگان خود را به چیزی که طاقت نداشته باشند تکلیف می‌کند؟ فرمود: چگونه چنین می‌نماید و حال آنکه فرموده است: «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» [۱۵] (پروردگار تو به بندگان خود ظلم نمی‌کند). پس از آن فرمود: پدر بزرگوارم حضرت موسی بن جعفر، از پدر بزرگوار خود حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که فرمود: کسی که گمان کند که خداوند بندگان خود را به معصیت مجبور می‌کند، و یا اینکه به آنچه طاقت ندارند، تکلیف می‌کند، ذبیحه و گوشت او را نخورید، و شهادت او را

قبول نکنید، و پشت او نماز نخوانید. یعنی به او اقتدا نکنید و به او زکات ندهید. یعنی کسانی که این عقیده را دارند، کافرند و نباید با آنها معاشرت کرد. از یزید بن عمیر شامی مروی است که گفت: در مرو به خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام رسیدم و عرض کردم: ای پسر رسول خدا، حدیثی از حضرت امام صادق علیه السلام از برای ما روایت [صفحه ۷۰] شده است که فرموده: «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ». چیست معنای این حدیث؟ حضرت فرمود: کسی که گمان کند که خداوند افعال ما را مرتکب می‌شود و پس از آن، ما را بر آن افعال و اعمال عذاب می‌کند، قائل به جبر است. و کسی که گمان کند که خداوند عز و جل خلق کردن و روزی دادن را به حجج خود (حضرات ائمه اطهار علیهم السلام) تفویض و واگذار نموده، قائل به تفویض است. کسی که قائل به جبر است، کافر است و کسی که قائل به تفویض است، مشرک است. سائل عرض کرد: پس معنای «امر بین الامرین» چیست؟ حضرت فرمود: بجا آوردن آنچه امر شده است و ترک کردن آنچه از او نهی شده است. عرض کردم: آیا از برای خدای متعال، مشیت و اراده هست در فعل و ترک این افعال و اعمال؟ فرمود: اما طاعات و عبادات؛ پس اراده و مشیت خداوند امر به آنها و یاری کردن عاملان به آنهاست. و اراده و مشیت حق تعالی در معصیت، نهی از آنها و سخط و غضب برای آن خذلان و یاری نکردن گنهکاران است. عرض کردم: از برای خداوند در عبادت و معصیت حکم است؟ فرمود: بلی، عملی از بندگان صادر نمی‌شود از خیر و شر، مگر به حکم خداوند، و از برای خداوند در آنها حکم است. عرض کردم: معنای این حکم چیست و چگونه است؟ فرمود: حکم کردن از برای ایشان به آنچه استحقاق دارند بر [صفحه ۷۱] اعمال خود از ثواب و عقاب در دنیا و آخرت. یعنی در مقابل طاعت و عبادت، ثواب در دنیا عطا نماید و در آخرت، بهشت و حوریه. و در مقابل معصیت و ظلم و تعدی به مردم، گرفتار بلاهای دنیا، فقر و فلاکت و امثال آن خواهند شد؛ «الناس مجزیون باعمالهم ان كان خیرا فخير وان كان شرا فشر». و از حمدان بن سلیمان نیشابوری مروی است که گفت: از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام سؤال کردم از قول خدای تبارک و تعالی: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا» [۱۳]. راوی عرض کرد: این آیه به ظاهر «جبر» را ثابت می‌کند. حضرت فرمود: معنی آیه این است که خداوند هر کس را اراده کند که به واسطه‌ی ایمانی که در دنیا دارد و عمل صالح از او صادر می‌شود، به سوی بهشت و خانه‌ی کرامت و رحمت خود راهنمایی کند، سینه‌ی او را می‌گشاید برای تسلیم و رضا در مقابل خداوند، و اعتماد به او؛ قلب او را به آنچه که از طرف خداوند در مقابل اعمال صالحه وعده داده شده است، آرام می‌کند، تا اینکه به اطمینان برسد. و هر کس را بخواهد از بهشت و رحمت خود، به جهت کفر و اعمال زشتی که در دنیا از او صادر شده است، گمراه کند، سینه‌ی او را تنگ می‌نماید و می‌بندد، تا اینکه در کفر و معصیت خود بماند. اعتماد قلبی او همیشه مضطرب است و مغرور است تا اینکه کار به جایی می‌رسد که گویا خود را در آسمان می‌بیند. [صفحه ۷۲] این گونه افراد به جهت نداشتن ایمان صحیح و معتقد نبودن و قبول نکردن فرائض شرع، از اعمال خود راضی هستند. از محمد بن عبدالله خراسانی، خادم حضرت رضا علیه السلام مروی است که گفت: مردی از زنداقه روزی به خدمت آن حضرت وارد شد در حالی که جماعتی در حضور حضرتش نشسته بودند و حضور داشتند. حضرت به او فرمود: اگر قول شما که می‌گویید خدا و بهشت و جهنم نیست، درست و صحیح باشد، و حال آنکه درست نمی‌گویید، ما و شما مساوی هستیم، و این نماز و روزه و زکات و اقراری که ما می‌کنیم، ضرری برای ما ندارد اگر فایده نداشته باشد. آن مرد زندیق سکوت کرد. حضرت فرمود: اگر قول ما که می‌گوییم خدایی و بهشتی و جهنمی هست، درست باشد، چنان که قول درست همین است، آیا چنین نخواهد بود که شما هلاک می‌شوید و ما نجات می‌یابیم؟ بنابراین چرا قول ما را قائل نمی‌شوید و قبول نمی‌کنید؟ عرض کرد: به من نشان بده که خدا چگونه است و در کجاست؟ فرمود: وای بر تو، این خیالی که کرده‌ای غلط و باطل است؛ چرا که خدای ما ایجاد کننده‌ی مکان است و او را مکانی نیست. ایجاد کننده‌ی کیفیت است و او را کیفیتی نیست. بنابراین به کیفیت و مکان شناخته نمی‌شود، و به حواس پنجگانه ادراک نمی‌شود، و چیزی را با خدا نمی‌توان قیاس کرد. آن مرد عرض کرد: چیزی نیست که به یکی از حواس درک نشود! [صفحه ۷۳] حضرت

فرمود: وای بر تو؛ چون چشم و گوش و بینی و دهان تو با دیدن و شنیدن و بو کردن و چشیدن عجز پیدا کرده‌اند که خدا را ادراک کنند، تو ذات خداوند را انکار می‌کنی؟ در عوض چون حواس ما از ادراک او عجز پیدا کرده، یقین پیدا کردیم که او پروردگار ماست، و اینکه او چیزی است به خلاف این چیزها. مرد زندیق عرض کرد: پس مرا خبر دهید که خدای شما در چه زمانی بوده است؟ حضرت فرمود: تو به ما خبر ده که در چه زمان نبوده است، تا من به تو خبر دهم در چه زمان بوده است. مرد زندیق عرض کرد: دلیل وجود او را بفرمایید. حضرت فرمود: چون که من به بدن خود نظر می‌کنم و می‌بینم که ممکن نیست آن را کم و زیاد کنم در عرض و طول، و ممکن نیست ناخوشی‌ها و مرض را از بدنم دفع کنم و خوبی و صحت را برای آن جلب کنم. پس می‌دانم که از برای این بدن و عوارض او بنا کننده‌ای است، و کسی هست که این بنا را درست و مرتب کرده است. پس اقرار نمودم به اینکه چرخ خلقت پیوسته به قدرت او در گردش است. همچنین پیدا شدن ابر در آسمان، و وزیدن بادهای مختلف، و گردش آفتاب و ماه و ستارگان در آسمان، و وقایع مختلف و عجیب ایام؛ از اینها دانستم که کسی هست که اینها را خلق و ایجاد فرموده است. زندیق عرض کرد: پس چرا این خدا از ما پنهان و پوشیده است؟ حضرت فرمود: حجاب از خلق، به جهت گناهان زیاد خلق [صفحه ۷۴] است. اما چیزی از اعمال مخلوق در شب و روز بر خداوند مخفی نیست. زندیق عرض کرد: پس چرا چشم ما او را نمی‌بیند؟ حضرت فرمود: تا اینکه فرق باشد میان خداوند و مخلوقش. خداوند بزرگ‌تر است از اینکه چشم او را درک کند، و هم به او احاطه نماید و عقل او را ضبط کند. چون صحبت‌های مرد زندیق با حضرت رضا علیه‌السلام مفصل است، به همین جا ختم می‌کنیم. راوی می‌گوید: این زندیق بعد از صحبت طولانی با حضرت و شنیدن جواب‌های آن حضرت، در آخر کار در حضور حضرتش مسلمان شد. ابی الفتح بن یزید جرجانی از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام از کمترین مراتب معرفت و شناختن خداوند تبارک و تعالی سؤال کرد. حضرت فرمود: کمترین مرتبه‌ی معرفت، اقرار به این است که خدایی غیر از پروردگار بی‌نیاز نیست و شبیه و نظیر ندارد، و قدیم و موجود است. از عبدالعزیز بن مهدی مروی است که گفت: از حضرت امام رضا علیه‌السلام از توحید سؤال کردم. فرمود: هر کس سوره‌ی «توحید» را بخواند، و اعتقاد به آن داشته باشد، خدا را شناخته است. از ابوالصلت هروی مروی است که گفت: مأمون از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام سؤال کرد از معنی [صفحه ۷۵] آیه‌ی شریفه‌ی «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا». [۱۴]. حضرت فرمود: حق تعالی عرش و ملائکه و آب را قبل از خلقت آسمان و زمین آفرید، و ملائکه از وجود خودشان، و عرش و آب، بر وجود حق تعالی راه می‌یافتند. پس از آن عرش خود را بر روی آب قرار داد تا اینکه قدرت خود را بر ملائکه ظاهر کند تا بدانند که حق تعالی بر هر چیز قادر است. پس از آن به قدرت خود عرش را بلند کرد و از روی آب، بالای آسمان‌های هفتگانه قرار داد. سپس آسمان‌ها و زمین را در شش روز خلق فرمود و خود بر بالای عرش قرار گرفت. او قادر بود بر اینکه به اندازه‌ی یک چشم بر هم زدن آسمان‌ها و زمین را خلق کند، لکن در شش روز خلق کرد تا اینکه بر ملائکه آنچه را که خلق می‌نماید، به تدریج ظاهر کند. و بر ملائکه راه دیگری را از آنچه تازه و تدریجی وجود پیدا می‌کند، بر وجود ذاتش دلیل آورد. البته عرش را برای احتیاج خود خلق نکرده است، زیرا خداوند غنی و بی‌نیاز از عرش و تمام آنچه خلق کرده، می‌باشد. نمی‌توان خدا را به بودن او در عرش متصف کرد، زیرا خدا جسم نیست، و ذات او منزّه و مبرا از صفت مخلوق خود است. و اما مقصود از «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» این است که خداوند بندگان خود را خلق کرده تا اینکه ایشان را به تکلیف طاعات و عبادات مبتلا کند، نه به عنوان تجربه و امتحان؛ زیرا امتحان سزاوار [صفحه ۷۶] کسی است که به عاقبت امور علم نداشته باشد. خداوند به همه چیز عالم است. مأمون عرض کرد: غم مرا برطرف کردی. خداوند غم و اندوه تو را برطرف کند. پس از آن عرض کرد: یابن رسول الله، چیست معنی آیه‌ی شریفه که می‌فرماید: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ - وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» [۱۵]. «ای پیامبر گرامی، اگر پروردگار تو خواسته باشد، هر آینه ایمان می‌آورند جمیع آنهایی که در زمین هستند. آیا تو اجبار و اکراه می‌کنی مردم را تا

ایمان بیاورند در حالی که کسی ایمان نمی‌آورد مگر به اذن خداوند.» حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام به مأمون فرمود: پدر بزرگوارم موسی بن جعفر برای من از پدر بزرگوار خود جعفر بن محمد، و او از پدر بزرگوار خود محمد بن علی، و او از پدر بزرگوار خود علی بن الحسین، و او از پدر بزرگوارش حسین بن علی، و او از پدر بزرگوار خود علی بن ابی‌طالب علیهم السلام حدیث کرد که آن حضرت فرمود: مسلمانان به رسول خدا عرض کردند: یا رسول الله، اگر اشخاصی را که به آنها دست می‌یابیم، مجبور کنی مسلمان شوند، جمعیت ما زیاد خواهد شد، و بر دشمنان غلبه خواهیم کرد. [صفحه ۷۷] حضرت فرمود: من در حکم و دستور خدا بدعت نمی‌گذارم. تاکنون دستوری از جانب خداوند متعال بر من نازل نشده است، و من از کسانی نیستم که تکلیف جبر بر کسی القا کنم. پس حق تعالی این آیه‌ی شریفه را نازل کرد: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَمَأْمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً». «اگر می‌خواستیم و مشیت پروردگار تو قرار گرفته بود، مجموع مخلوقی که در زمین بودند، ایمان می‌آوردند بر سیل اجبار و اضطرار. چنان که در آخرت وقتی که عذاب الهی را ملاحظه کنند، و عقوبت‌های سخت آن را ببینند، ایمان می‌آورند. ولكن فایده و ثمری ندارد. من اگر در دنیا این گونه عمل می‌کردم که بندگان از روی اجبار ایمان بیاورند، مستحق مدح و ثواب نبودند. ولی می‌خواهم که در حال اختیار، و بدون اکراه ایمان بیاورند تا اینکه مستحق شوند، و در آنها قرب من و کرامت من، و خلود دائمی در بهشت جاوید اثر کند. آیا تو ای پیامبر، اکراه می‌کنی مردم را که ایمان بیاورند؟» و اما ای مأمون، مراد کلام خدای تعالی «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» در این آیه، حرام گردانیدن ایمان بر آن نفس بدون اذن خدا نیست. بلکه مراد این است که نفس ایمان نیاورد مگر به اذن خداوند. و اذن خدا امر خداست نفس را به ایمان آوردن مادامی که مکلف باشد، و عبادت پروردگار را قبول کند. و ملجأ و مضطر نمودن خداست آن نفس را به ایمان در وقتی که آن تکلیف زایل شود و این نفس قبول عبادت نکند. حسین بن خالد از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام و او از پدر [صفحه ۷۸] بزرگوارش و او از پدران خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمود: کسی که به حوض ایمان نیاورده است، او را در حوض وارد نمی‌کنم، و کسی که به شفاعت من ایمان نیاورده و آن را قبول نکرده است، خداوند هرگز شفاعت مرا به او نرساند. سپس فرمود: شفاعت من مخصوص کسانی از امت من است که گناه کبیره از آنها صادر شده است، و اما کسانی که گناه نکرده‌اند احتیاج به شفاعت من ندارند و کسی متعرض آنان نیست. یعنی آنها را عقاب نمی‌کنند. حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام از پدران خود از جدش حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شخص یهودی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد: مطلع گردان مرا بر چیزی که از برای خدا نیست، و چیزی که نزد خدا نیست، و چیزی که خدا نمی‌داند. حضرت فرمود: اما آن چیزی که خدا نمی‌داند، این گفته‌ی شما یهودیان است که عزیز پسر خداست و حال اینکه خداوند برای خود پسری نمی‌داند. اما چیزی که نزد خداوند نیست، آن ظلم است که نزد خداوند نیست. خدا هرگز به بندگان خود ظلم نمی‌کند. و اما اینکه چه چیز است که برای خدا نیست، شریک است که برای خداوند شریکی نیست. پس از توضیحات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، یهودی مسلمان شد و در حضور آن حضرت کلمه‌ی طیه را بر زبان جاری نمود و گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم». [صفحه ۷۹] از احمد بن سلیمان مروی است: مردی از حضرت امام رضا علیه السلام از معنای جواد سؤال کرد. حضرت در حالی که مشغول طواف بود فرمود: کلام تو دو احتمال دارد. اگر از مخلوق سؤال می‌کنی، جواد کسی است که آنچه خداوند بر او واجب کرده ادا کند، و بخیل کسی است که آنچه خداوند بر او واجب کرده است ادا نکند. و اگر منظور تو خالق است، پس او جواد است اگر عطا کند و جواد است اگر عطا نکند و منع کند. زیرا اگر عطا کند به بنده عطا کرده است چیزی را که بر او واجب نبوده است عطا کردن آن، و اگر منع کند، منع کرده است چیزی را که از او نبوده است. حضرت علی بن موسی الرضا از پدران خود، از جد بزرگوارش حضرت علی بن ابی‌طالب علیهم السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند فرموده است: کسی که به قضای من راضی نباشد و به قدر من ایمان نیاورد، خدایی غیر از من طلب کند.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در هر قضا و مقدر پروردگار، خیر مؤمن قرار گرفته است. حضرت علی بن موسی الرضا از پدران خود، از جد بزرگوارش حضرت اباعبدالله الحسین علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: از پدر بزرگوارم حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که فرمود: اعمال بر سه قسم است: واجبات، و فضایل که مستحبات است، و معاصی که محرمات است. واجبات به امر خدا و به رضای و قضای او، و به مشیت و علم خداست. مستحبات و فضایل به امر خدا [صفحه ۸۰]

نیست و لکن به قضا و قدر و مشیت و علم خداست. و اما معاصی و محرمات به امر خدا نیست و لکن به قضا و قدر و مشیت و علم خداست و بر آن عذاب کند. از ابوالصلت هروی مروی است که حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرمودند: به کسی که قائل به جبر باشد، زکات ندهید، و هرگز شهادت او را قبول نکنید. زیرا حق تعالی جبر نمی‌کند، و هیچ کس را تکلیف نمی‌کند مگر به اندازه‌ی طاقت و وسع او. و هیچ کسی کسب نمی‌کند مگر آنچه را که بر اوست. یعنی در مقابل عملش پاداش داده می‌شود، و هرگز وبال کسی را بر گردن دیگری تحمیل نمی‌کند. از سلیمان بن جعفر حمیری مروی است که گفت: نزد حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام صحبت از جبر و تفویض شد. حضرت فرمود: اصل و قاعده‌ای برای شما بگویم که در آن اختلاف نکنید، و کسی با شما گفتگو نکند مگر اینکه او را مغلوب کنید. عرض کردم: بفرمایید. فرمود: حق تعالی به اکراه و اجبار اطاعت نشود، و به قهر و غلبه نافرمانی او نشود، و بندگان را مهمل نگذاشته است. در ملک خود، او مالک است آنچه را که ایشان را به آن مالک گرانیده است. و قادر است به آنچه که ایشان را قادر گردانیده است. اگر بندگان بر طاعت او اقدام کنند، آنها را منع نفرماید، و اگر بر معصیت و نافرمانی اقدام کنند و او بخواهد میان ایشان و معصیت حائل شود و نگذارد معصیت کنند، می‌تواند. و اگر مانع نشود و معصیت از آنان صادر [صفحه ۸۱] شود، پس خداوند ایشان را داخل معصیت ننموده است، بلکه خودشان معصیت را مرتکب می‌شوند. احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام روایت کرده که گفت: من به آن حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا، بعضی از اصحاب ما قائل به جبر هستند و بعضی قائل به استطاعت. یعنی افعال و اعمال بندگان به استطاعت و میل خودشان است که انجام دهند. به من فرمود: آنچه را می‌گویم بنویس. حق تعالی فرموده: ای فرزند آدم، به مشیت و خواست من است آنچه را که تو می‌خواهی. واجبات خود را که من بر تو واجب کرده‌ام به قوت من ادا می‌کنی، و به نعمت من قوت پیدا کردی بر معصیت و نافرمانی من. من تو را بینا کردم و من تو را شنوا کردم و قوت دادم. پس آنچه حسنه و اعمال صالحه و نیکو از تو صادر شود، از جانب خداست و آنچه از تو عمل بد و معصیت صادر شود از جانب خودت خواهد بود. از این جهت من به حسنات تو از تو سزاوارترم، و تو به معصیت خودت از من سزاوارتر هستی. زیار من سؤال نمی‌شوم از آنچه می‌کنم و شما سؤال می‌شوید از آنچه می‌کنید. هر چیزی را که بخواهید برای شما آماده کرده‌ام، پس هر عمل نیکو که از شما صادر شود برای خاطر قوت و نعمت من به شما خواهد بود. حسن بن خالد از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی قدیم است، و قیم صفتی است که هر عاقلی را راهنمایی می‌کند بر اینکه هیچ چیزی پیش از خداوند [صفحه ۸۲] متعال نبوده و نیست، و دائمی بودن او برای عموم ظاهر می‌شود. از قاسم بن ایوب بن علوی مروی است که گفت: چون مأمون اراده کرد که حضرت رضا علیه السلام را ولیعهد خود کند، بنی‌هاشم را دعوت کرد و به ایشان گفت: می‌خواهم ابوالحسن، علی بن موسی را ولیعهد خود کنم که بعد از من متصدی امر خلافت باشد. بنی‌هاشم از راه حسد گفتند: مرد جاهلی را متولی این کار می‌کنی که در امر خلافت بصیرت ندارد. او را به این جمع بخوان تا نادانی او را بینی و بدانی که بصیرت ندارد. وقتی حضرت تشریف آوردند، بنی‌هاشم عرض کردند: یا ابوالحسن، بالای منبر بروید، و علامتی از برای وحدانیت حق تعالی بیان کنید، تا اینکه با آن علامت خدا را عبادت کنیم. حضرت بالای منبر رفت و زمانی طولانی نشست، سر خود را به زیر انداخت و تکلم نفرمود. پس از آن خم شد و راست نشست؛ حمد و ثنای حق تعالی را بجا آورد و درود بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و فرمود: اول بندگی و عبادت خداوند متعال، معرفت اوست و اصل معرفت خداوند، توحید اوست و نظام رشته‌های

توحید خداوند، نفی صفات است از او به جهت شهادت عقول که هر صفت و مو صوفی مخلوق است، و شهادت هر مو صوفی که او را خالقی است که نه صفت است و نه مو صوف، و شهادت هر صفت و مو صوفی به اقتران این صفت به مو صوف و شهادت اقتران به حدوث و قدیم نبودن، و شهادت حدوث به ممتنع بودن از لیت ممتنع از حدوث. (یعنی بعد از ثبوت حدوث، ازلیت از آن نفی [صفحه ۸۳] می‌شود زیرا که ازلی با قدیم مقارن است. پس با حادث بودن منافات دارد.) پس خدا نیست کسی که به تشبیه، ذات او شناخته شده، و یگانه ندانسته او را کسی که کنه برای او قرار داده، و به حقیقت او نرسیده است. بنابراین هر چیزی که به وجود خود شناخته شد مصنوع خداست، و هر قائم به نفسی نسبت به او معلول است، و او علت است. به صنع خدا بر وجود او استدلال می‌شود، و به عقول اعتقاد به معرفت او پیدا می‌شود، و به فطرت و عقل خالی از شائبه‌ی وهم حجیت او ثابت می‌شود. آفریدن خدا خلق را، ستر و حجاب میان او و ایشان که او را نتوانند تعقل نمود، مابینت و جدایی اوست از ایشان، و جدا بودن او از ایشان ثبوت مکان است از برای ایشان که به ایشان می‌توان گفت در کجا هستند و به او نمی‌توان گفت. ابتدا نمودن به آفریدن ایشان، دلیل ایشان است بر اینکه ابتدایی از برای او نبوده پس قبل از او کسی نیست تا ابتدا او باشد. و ادات و آلت بودن ایشان، دلیل بر این است که ادوات و آلات در خدا نیست. زیرا که ادوات شهادت دهند بر اینکه صاحب ماده را فقر و احتیاج است و خداوند را ماده نیست. کسی که او را وصف نموده او را نشناخته است، و کسی که او را شامل غیر او قرار داده و تعمیم در او قائل شده است، به او تعدی و جفا کرده است. کسی که طلب کنه و حقیقت او نموده خطا کرده است. کسی که گفت: چگونه است؟ برای او مثل و مانند قرار داده است. کسی که گفت: از چه سبب؟ علت در کار او بوده، و کسی که [صفحه ۸۴] گفت: تا چه زمان؟ وقت از برای او قرار داده است. کسی که گفت در چه حال؟ ظرف از برای او قرار داده، و کسی که گفت: تا کجا؟ مسافت از برای او قرار داده، و کسی که مسافت برای او قرار داده است، در او مسافت قائل شده که او عرض و طول دارد. و کسی که در او مسافت قائل شده، او را صاحب اجزاء قرار داده است. در کتب تفسیر از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که فرمود: اول چیزی که خداوند خلق فرمود قلم بود، و آن را از نور ایجاد کرد و پانصد سال طول آن است. آنگاه به قلم فرمان داد بنویس هر چه را که خواهد بود. یعنی اسامی جمله‌ی نیکان و بدان، و هر تر و خشک، و هر چه تا روز قیامت حادث خواهد شد در لوح ثبت کن. در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام از فضل بن شاذان نیشابوری مروی است که گفت: از حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام شنیدم که در دعای خود این کلمات را می‌فرمود: «سُبْحَانَ مَنْ خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَ أَتَقَنَّ مَا خَلَقَ بِحُكْمَتِهِ، وَ وَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهُ مَوْضِعَهُ يَعْلَمُ سُبْحَانَ مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ». در جای دیگر در عیون الاخبار از صفوان بن یحیی مروی است که به خدمت حضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم: ما را از اراده از طرف خدای تعالی و از جانب مخلوق خبر دهید. یعنی فرق میان این دو چیست؟ فرمود: اراده‌ای که از جانب مخلوق باشد آن است که چیزی را عزم و قصد نماید که از آن پس ظاهر خواهد شد. یعنی فکر می‌کند که فلان [صفحه ۸۵] کار را خواهم کرد، و آن فعلی است که ظاهر خواهد شد. اما اراده‌ی خدا احداث و ایجاد صرف است. یعنی به محض اراده‌ی فعل، فوراً موجود خواهد شد، و غیر از این نخواهد شد. چون خدای تعالی را در ایجاد فعل قصد و تفکر نیست. این صفات در حضرت باری تعالی وجود ندارد. یعنی خالق قادر را در ایجاد فعل هیچ مقدمه و ترتیب لازم نیست؛ تا بخواهد می‌شود. بلکه این مراتب صفات مخلوق است که در نهایت عجز و اندکی است. پس اراده‌ی خدای تعالی خود فعل است لا غیر. خداوند می‌فرماید: باش، فوری می‌باشد: «إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». تلفظ و نطق به زبان یا تفکر و غیر آن، که از طرف مخلوق در کارهاست در خداوند وجود ندارد. البته در مخلوق هم این عمل نسبت به اشخاص فرق دارد. خصوصاً در انبیا و اولیا و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام که قدرت انجام این اعمال در آنان بیشتر ظهور دارد، و آنچه اراده فرمایند در هر فعلی، بسیار نزدیک‌تر و آسان‌تر است تا سایر اصناف مخلوق. زیرا خدای تعالی در توجه و اراده‌ی ایشان، نیروی دیگر و بهای دیگری قرار داده است. بلکه به آنان اراده و نیرو داده است که هر چه خواهند

انجام می‌شود، از این جهت اراده و خواست آنها را تابع خواست خود خوانده است. چون قدرت و استطاعتی به ایشان عنایت فرموده است که هیچ مشابهت و مجانستی با سایر مخلوق ندارد. خوارق عادات و معجزات که بیرون از حد است به ایشان عطا فرموده است. از این جهت است که پیامبر خاتم، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بالاترین عوالم خلقت است، و به آن درجه این مقام را تکمیل فرموده است که بی‌درنگ هر [صفحه ۸۶] چه بخواهند فوری انجام می‌شود، و این نمونه نظیر کار خداوند تبارک و تعالی است.

معرفت و علائم امام، در بیان حضرت

علی بن حسین بن علی بن فضال از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: از برای امام چند علامت است. از آن جمله اینکه امام باید داناترین و بهترین مردم در احکام دین، و باکفایت ترین و بردبار ترین مردم باشد. سخی ترین مردم باشد و از همه عابد تر باشد. در هنگام تولد ختنه شده و پاک باشد، و از جهت حسن صورت نورانی ترین مردم باشد. از عقب سر ببیند همان طور که از روبرو می‌بیند. او را سایه نباشد، و به هنگام تولد از مادر، بر دو کف دست به زمین آید و شهادتین را بر زبان جاری کن. محتلم نشود. وقتی چشم او در خواب است، قلب او باید بیدار باشد، و حدیث زیاد بگوید. بول و غائط او را کسی نبیند، زیرا زمین از جانب خداوند تعالی مأمور است که بول و غائط امام را فرو برد تا کسی آن را نبیند. باید خوشبو تر از بوی مشک باشد، و با مردم مهربان تر از پدر و مادر. ناملايمات جاهلان و مردم را تحمل کند، و در امر به معروف و نهی از منکر کوشا تر باشد و دعای او درباره‌ی مردم مستجاب باشد؛ یعنی هر چه دعا کرد فوری به اجابت برسد و اثر آن ظاهر شود. و در حدیث دیگر است که امام به روح القدس، مؤید و منصور [صفحه ۸۷] است. از عبدالعزیز مسلم مروی است که گفت: ما در زمان حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در مرو بودیم، و آن زمان ابتدای کار ما بود. یعنی جوان بودیم. در روز جمعه در مسجد جامع اجتماع کردیم. مردم درباره‌ی امامت گفتگو و صحبت می‌کردند. در این میان من بر مولای خود، حضرت رضا علیه‌السلام وارد شدم، و او را از اختلاف مردم درباره‌ی امامت آگاه کردم. حضرت تبسمی کرد و فرمود: ای عبدالعزیز، این قوم جاهل و نادان شدند و از دین خود فریب خوردند. یعنی هر چه خودشان از دین دانستند، اختیار کردند، و از حقیقت دین و حق بیرون رفتند. خداوند متعال پیامبر گرامی خود را قبض روح نکرد مگر آنکه دین را برای او اتمام و تکمیل کرد. قرآن را برای او نازل ساخت که در آن همه چیز از هر جهت بیان شده است. در قرآن همه چیز از حلال و حرام، حدود و احکام دین و آنچه را که مردم به آن احتیاج دارند بیان شده است. زیرا خداوند فرموده است: «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (فرو نگذاشتیم در قرآن چیزی را از حلال و حرام، قصص و حکایات، موعظه و اخبار) و در حجة‌الوداع که آخر عمر آن حضرت بود این آیه را نازل کرد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» [۱۶]. [صفحه ۸۸] حق تعالی این آیه را فرستاد که مشرکان را تسلطی بر اسلام تا روز قیامت نباشد. و از اخبار استفاده می‌شود که این آیه بعد از نصب علی علیه‌السلام به خلافت نازل شده است. پس، از مفاد این آیه‌ی شریفه معلوم می‌شود که تا آن روز دین اسلام ناقص بوده است، و به واسطه‌ی نصب خلافت حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام دین اسلام تکمیل گردید. این کار در آخر عمر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حجة‌الوداع مطابق وحی الهی، با خطاب «يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» [۱۷] واقع شد. خداوند می‌دانست که این سفر آخر آن حضرت است، و به زودی دنیا را وداع خواهد کرد. این جمعیت نیز متفرق خواهد شد، و به وطن‌های خویش برمی‌گردند. باید نصب خلافت حضرت علی علیه‌السلام را تمام مردم مطلع شوند تا فردا عذری برای کسی باقی نماند که بگویند ما از نصب علی علیه‌السلام اطلاع نداشتیم. البته مردم بعد از مراجعت به وطن خود نصب علی علیه‌السلام به خلافت را به یکدیگر ابلاغ کرده اطلاع دادند. خلاصه، کمال دین و فرائض الهی، به وجود منصب امامت و خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام منوط گردید. لذا صریح فرمایش حضرت علی بن

موسی الرضا علیهما السلام است که فرمود: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر با مردم اتمام حجت کرد و فرمود: با نصب علی بن ابی طالب، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما مردم تمام کردم، و این اسلام را برای شما اختیار نمودم که بهتر و بالاتر و پاکیزه‌تر از همه‌ی دین‌هاست. «الاسلام» [صفحه ۸۹] یعلو ولا یعلی علیه». حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تمام راه‌های دین را قبل از رحلت برای مردم روشن و بیان فرمودند که جای عذر و بهانه نماند. پس کسی حق ندارد که بگوید: دین اسلام ناقص است. این حرف باطل و پوچ و غیر قابل قبول و مردود است. دلیل واضح بر این، همان آیه‌ی شریفه‌ی «الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ» است. اگر کسی چنین سخنی را درباره‌ی دین اسلام بگوید، قرآن را رد کرده است و کسی که قرآن را رد کند، کافر است.

ایمان و درجات ایمان در بیان حضرت

احادیث و اخبار از ائمه‌ی اطهار علیهم السلام در این مورد زیاد وارد شده است. از آن جمله از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام روایت شده است که فرمود: ایمان، معرفت به قلب، اقرار به زبان، و عمل به ارکان است. ابوالصلت هروی از حضرت امام رضا علیه السلام، و آن حضرت از پدران خود، و آنها از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ایمان، معرفت و شناسایی به قلب، اقرار به زبان، و عمل به ارکان و جوارح است. از داوود بن سلیمان غازی مروی است که گفت: حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام به توسط پدران خود، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: ایمان، اقرار به زبان، معرفت به قلب، و عمل به ارکان و جوارح است. [صفحه ۹۰] حمزه بن محمد علوی گوید: من از عبدالرحمن ابی حاتم شنیدم که گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: این حدیث از ابی الصلت هروی، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است به این نحو که ذکر کردیم. حضرت رضا علیه السلام از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت فرمود: اصل ایمان، عمل کردن به دستور اسلام و قرآن است، و اجتناب از معاصی؛ به خصوص گناهان کبیره که نتیجه‌اش آتش جهنم است. ایمان چهار رکن دارد: اول، در تمام کارها توکل بر خداوند کردن. دوم، طلب و جلب رضایت خداوند در تمام کارهای دنیا و آخرت. سوم، تسلیم امر الهی شدن. چهارم، تابع قضا و قدر الهی بودن. چنانچه یکی از اینها نباشد ایمان کامل نیست و ناقص است.

تزویج حضرت فاطمه در بیان حضرت

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر بزرگوار خود و از او اجداد بزرگوارش، از حضرت علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: من قصد ازدواج داشتم ولیکن جرأت نمی‌کردم که این قضیه را به عرض حضرت ختمی مرتبت برسانم. من شب و روز در خیال این مسأله بودم، ولی از قلب و سینه‌ام خارج نکردم تا اینکه روزی بر حضرتش وارد شدم. آن حضرت فرمود: ای علی، آیا به تزویج رغبت داری؟ عرض کردم: رسول خدا داناتر است؛ و من گمان کردم که آن حضرت اراده دارد دختری از قریش را برای من تزویج نماید. [صفحه ۹۱] از اینرو خیلی ترسان بودم که دختر حضرت، فاطمه‌ی زهرا، از دستم بیرون رود، و چیزی از این باب مطلع نبودم. تا اینکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مرا احضار فرمود، و من در خانه‌ی ام سلمه به حضور مبارکش رسیدم. چون آن حضرت به من نظر فرمود، دیدم روی مبارک حضرت گشاده شد و تبسم کرد تا آنجا که دندانهای درخشانش هویدا شد. پس به من فرمود: ای علی، مژده باد بر تو! که حق تعالی مرا در امر تزویج تو کفایت کرد. عرض کردم: قضیه را برای من بیان فرمایید. حضرت فرمود: جبریل بر من نازل شد در حالی که با او سنبل و قرنفل بود و آنها را به من داد. آنها را گرفتم و بوییدم و گفتم: سبب این سنبل و قرنفل چیست؟ گفت: خداوند به فرشتگان ساکن بهشت امر فرمود

که جمیع بهشت را زینت نمودند از نهال های آن، نهرهای آن و میوه ها و درخت های آن. نسیم بهشت را امر نمود تا انواع عطر و بوی خوش بوزد. و حورالعین بهشتی را امر فرمود که سوره ی طه و یس و حم عسق قرائت کنند. پس منادی را ندا کرد: که ای فرشتگان من، و ای ساکنان بهشت من، شاهد باشید که من تزویج کردم فاطمه، دختر محمد، پیامبر آخرالزمان را به علی بن ابی طالب. چرا که من به این واقعه خشنود بودم و هم آن دو به یکدیگر. پس به فرشته ای از فرشتگان بهشت به نام راحیل که در میان فرشتگان فصیح تر و بلیغ تر از او نبود امر نمود، خطبه خواند که اهل زمین و آسمان چنین خطبه ای انشا نکرده بودند. پس از آن به منادی امر فرمود، و ندا در داد که: ای فرشتگان و [صفحه ۹۲] ساکنان بهشت من، بر علی بن ابی طالب، حبیب محمد و فاطمه، بنت محمد مبارک باد بگویند که من بر آنها مبارک باد گفته ام. راحیل فرشته ی بهشت عرض کرد: ای پروردگار من، مبارک بادی تو زیاده بر آنچه من در بهشت دیده ام می باشد؛ علت چیست؟ فرمود: ای راحیل، مبارک بادی من بر این دو نفر آن است که اینها را بر محبت خود می گمارم، و قرار می دهم که بر خلق من حجت باشند. قسم به عزت و جلال خودم که از این دو نفر، خلقی به وجود آورم، و ذریه ای خلق کنم که در زمین، خزانه دار گنج حکمت من باشند، و بعد از پیامبران، ایشان حجت من بر خلق می باشند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی، مژده باد تو را که من فاطمه، دختر خود را به تو تزویج کردم، همان طور که پروردگار به تو تزویج نموده است. من راضی شدم از برای فاطمه، به کسی که خدا از برای او راضی شده است. یا علی، بگری عیال خود را که تو از من به او سزاوارتری، و جبرئیل به من خبر داد که بهشت و اهل بهشت به شما دو نفر مشتاقند. و اگر حق تعالی اراده نفرموده بود که از شما به وجود آورد کسانی را که بر خلق و بندگان او حجت باشند، هر آینه اجابت فرموده بود بهشت و اهل آن را و شما را به بهشت می برد. پس تو خوب برادر و خوب دامادی هستی، و تو خوب یآوری هستی و کفایت می کنی از برای رضایت تو خشنودی پروردگار. پس از آن، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کرد: خدایا مرا ملهم کن، و مدد فرما تا شکرگزاری کنم تو را به ازای این نعمت که به من انعام کرده ای. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمین گفت. این حدیث را اعمش از [صفحه ۹۳] جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش و او از پدر بزرگوارش و او از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرمود: من قصد تزویج فاطمه را کرده بودم، ولیکن جرأت نمی کردم که این سخن را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عرض کنم. این حدیث به طرق دیگر در کتب معتبر نوشته شده است که در کتاب مدینه العلم ذکر شده است. شیخ صدوق رحمه الله از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام و او از پدر بزرگوارش و او از پدران خود از حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت می کنند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی، چند نفر از قریش در مورد دخترم، فاطمه مرا سرزنش کردند و مرا مؤاخذه نمودند، و گفتند: ما فاطمه را خواستگاری کردیم و تو ما را منع کردی. آنگاه او را به علی بن ابی طالب تزویج کردی؟! من در جواب آنها گفتم: سوگند به خداوند که من شما را منع نکردم، و به علی نیز من تزویج نکردم؛ بلکه خداوند شما را مانع شد و او را به علی تزویج کرد. پس جبرائیل بر من نازل شد و از جانب خداوند گفت: یا محمد، اگر من علی را خلق نکرده بودم، هر آینه در روی زمین از برای فاطمه دخترت هم شأن و هم کفو نبود، نه از آدمی و نه از غیر آن. این حدیث را حسین بن خالد از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام و آن حضرت از پدران خود، از حضرت علی بن ابی طالب، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است. [صفحه ۹۵]

سخنان حضرت در مسائل مختلف

از عباس، غلام حضرت رضا علیه السلام مروی است که گفت: از آن حضرت شنیدم که فرمود: کسی که با شنیدن اذان صبح و اذان مغرب، بگوید: قُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِإِقْبَالِ نَهَارِكَ وَإِدْبَارِ لَيْلِكَ وَحُضُورِ صِلَوَاتِكَ وَأَصْوَاتِ دُعَاتِكَ أَنْ تَتُوبَ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛ اگر در آن روز و یا در آن شب بمیرد، با توبه ی مقبوله مرده است و داخل بهشت می شود. از دعل بن علی روایت

است که گفت: حضرت علی بن موسی، از پدر بزرگوارش، و ایشان از پدران خود، از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: حضرت رسول خدا فرمود: چهار طایفه را من در روز قیامت شفاعت می‌کنم؛ کسی که اکرام کند ذریه‌ی مرا بعد از من، و کسی که حاجت‌های آنها را برآورد، و کسی که در موقع اضطرار و احتیاج به آنها مساعدت و یاری رساند، [صفحه ۹۶] و کسی که قلبا و به زبان آنها را دوست دارد. از فتح بن یزید جرجانی روایت است که به حضرت علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام نامه نوشت، و از آن حضرت در مورد کفاره‌ی شخصی که در ماه مبارک رمضان، در روز با عیال خود ده مرتبه جماع کند، سؤال نمود. حضرت در جواب فرمود: باید ده کفاره بدهد، از برای هر دفعه یک کفاره. اما اگر قبلا افطار کرده باشد و بعد از آن، این عمل را انجام دهد، فقط یک کفاره کافی است. حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام از پدران و اجداد بزرگوار خود، از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود: چون جعفر بن ابی‌طالب از سفر حبشه بازگشت، خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد، آن حضرت برخاست و دوازده قدم به جهت استقبال به سوی او رفت؛ میان دو چشم او را بوسید، گریه کرد و فرمود: ای جعفر، نمی‌دانم به کدام یک شادی کنم؟ به آمدن تو از سفر حبشه، و یا فتح قلعه‌ی خیبر به دست برادرت علی. و سپس از خوشحالی و شادی گریه کرد. حضرت علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام از پدر بزرگوارش، و ایشان از پدران خود، از حضرت امیرالمؤمنین علیهم‌السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که مرا به آسمان بردند، رحمی دیدم که به عرش خداوند آویخته است و از رحم دیگر به خدا شکایت می‌کند. من به او گفتم: میان تو و آن رحم که از او شکایتی می‌کنی، چقدر فاصله است؟ گفت: چهل پشت. از عباس بن هلال مروی است که گفت: از حضرت علی بن [صفحه ۹۷] موسی الرضا علیهما‌السلام شنیدم که فرمود: هر کس یک روز از ماه شعبان را روزه بگیرد و نیت او تقرب الی الله، و اجر و ثواب آخرت باشد، خداوند در عوض، او را داخل بهشت می‌نماید. و هر کس در هر روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه استغفار کند، خداوند او را در روز قیامت در زمره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محشور فرماید. و هر کس سه روز از ماه شعبان روزه بگیرد، و متصل به ماه مبارک رمضان کند، خداوند دو ماه روزه در نامه‌ی اعمال او ثبت نماید. زکریا بن آدم روایت کرده است که حضرت علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام فرمود: از برای نماز چهار هزار در است. (کنایه از چهار هزار مسأله) از ابی هاشم جعفری مروی است که گفت: از امام رضا علیه‌السلام در مورد نماز خواندن بر کسی که او را دار زده‌اند، سؤال کردم. فرمود: آیا نمی‌دانید که جعفر، جد بزرگوارم بر عم خود، زید بن علی نماز خواند؟ عرض کردم: می‌دانم، ولیکن می‌خواهم تفصیل آن را بیان نمایید. حضرت فرمود: اگر فرد روی دار کشیده شده رو به قبله است، محاذی شانه‌ی راست بایست. اگر پشت او به قبله است محاذی شانه‌ی چپ او بایست؛ همانا میان مشرق و مغرب قبله است، اگر شانه‌ی چپ او به طرف قبله است، محاذی شانه‌ی راست او، و اگر شانه‌ی راست او رو به قبله است، محاذی شانه‌ی چپ او بایست. در هر صورت، به هر نوعی که او منحرف است تو باید محاذی شانه‌ی او باشی و روی تو در میان مشرق و مغرب باشد، و نه رو به قبله و نه پشت به قبله. زیرا قبله‌ی او میان مشرق و مغرب است. [صفحه ۹۸] از حارث بن دلهات، غلام حضرت امام رضا علیه‌السلام مروی است که گفت: از آن حضرت شنیدم که فرمود: هیچ مؤمنی مؤمن نخواهد بود، مگر اینکه سه خصلت در او باشد: طریقه‌ای از خدا، طریقه‌ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و طریقه‌ای از ولی خدا. طریقه‌ی خدا، مخفی کردن راز مردم است؛ چنان که فرمود: «الْغَيْبُ فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا. إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ». (خداوند عالم به غیب است، و احدی را از آن مطلع نکند مگر کسی را که برگزیده باشد، چون رسول او) پس غیب سر است، و حق تعالی آن را همیشه پنهان می‌نماید. طریقه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مدارا کردن با مردم است که حق تعالی به رسول خدا فرمود: «أَمْرٌ بِالْعُرْفِ وَأَمْرٌ بِالْعُرْفِ عَنِ الْجَاهِلِينَ» [۱۸]. و اما طریقه‌ی ولی خدا، صبر کردن بر سختی و شدت است؛ چنان که فرموده است: «وَالصَّابِرِينَ فِي الْبُؤْسَاءِ وَالضَّرَاءِ» [۱۹]. سلیمان بن جعفر جعفری از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام از پدران خود، از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

روایت کرده است که رسول خدا فرمود: سه چیز را از کلاغ یاد بگیرید؛ پنهانی جماع کردن، صبح زود به طلب روزی رفتن، و ترسیدن و برحذر بودن از دیگران. یاسر، خادم حضرت رضا علیه‌السلام گفت: از آن حضرت شنیدم که فرمود: این مخلوق، در سه جا نهایت وحشت را دارند؛ در روزی که [صفحه ۹۹] از مادر متولد می‌شوند و دنیا را می‌بینند؛ روزی که می‌میرند و آخرت و اهل آن را مشاهده می‌کنند؛ و روزی که سر از قبر بیرون می‌آورند و اعمال خود را می‌بینند، و احکامی را می‌بینند که هرگز آن را در دنیا ندیده بودند. خداوند در این سه موضع بر حضرت یحیی سلام فرستاده است، و او را از وحشت در این سه جا ایمن گردانیده است: «و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا» [۲۰] و حضرت عیسی بن مریم در این سه موضع بر خود سلام کرده و خود را به این وسیله ایمن کرده است: «وَالسَّلَامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا» [۲۱]. از حسن بن علی دیلمی، غلام حضرت امام رضا علیه‌السلام مروی است که گفت: از آن حضرت شنیدم که فرمود: هر کس سه نفر از مؤمنان را به زیارت خانه‌ی خدا ببرد، نفس خود را از خدا خریده است، و خداوند در عوض آن، از او سؤال نکند که مالش را از کجا آورده است. [۲۲].

حارث بن دلهات، از پدرش، از حضرت امام رضا علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند به سه چیز امر فرموده مشروط بر آنکه مقرون به سه چیز باشد: امر به نماز فرموده و آن را مقرون به زکات فرموده است. پس [صفحه ۱۰۰] کسی که نماز بخواند و زکات ندهد، هرگز نماز او قبول نخواهد شد. [۲۳]. امر کرده است که شکر خدا را بجا آورند و آن را مقرون به شکر پدر و مادر فرموده است. [۲۴] پس کسی که والدین را شکر نکند، خدا را شکر نکرده است. امر به تقوا فرموده و آن را مقرون به صله‌ی رحم کرده است. پس کسی که صله‌ی رحم نکند، تقوا ندارد و پرهیزگار نیست. حسن بن علی بن فضال از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام روایت کرده که در زمان بنی‌اسرائیل، ماه از افق طلوع نکرد و در زیر زمین حبس شد. از جانب خداوند به موسی وحی شد که استخوان‌های حضرت یوسف را از مصر بیرون ببرد تا ماه طلوع نماید، و به او وعده فرمود که هر وقت استخوان‌های یوسف را بیرون بیاوری ماه طلوع خواهد کرد. حضرت موسی از مردم قبر یوسف را جویا شد. کسی گفت: پیرزنی است که از قبر وی اطلاع دارد. حضرت موسی دنبال پیرزن فرستاد. پیرزنی زمین گیر و کور را آوردند. آن حضرت از او سؤال کرد: آیا می‌دانی قبر یوسف کجاست؟ عرض کرد: بلی، می‌دانم. فرمود: قبر را به ما نشان بده؟ گفت: نمی‌گویم، مگر اینکه چهار چیز را برای من انجام دهی. اول طلاق مرا از شوهرم بگیری. دوم [صفحه ۱۰۱] جوانی مرا بر من برگردانی. سوم دیده‌ی مرا روشن نمایی، و در آخر مرا با خودت به بهشت ببری. این مطلب بر حضرت موسی گران آمد. از جانب خداوند به موسی وحی شد که خواسته‌های پیرزن را قبول و اجابت کن، و آنها را از من بخواه. حضرت موسی اجابت کرد. حاجت‌های پیرزن را از خدا تقاضا کرد و برآورده شد. پیرزن هم موسی را بر قبر یوسف راهنمایی کرد. حضرت موسی استخوان‌های یوسف را از کنار رود نیل بیرون آورد و استخوان‌ها در صندوق مرمری بود. چون آن را بیرون آورد، ماه طلوع نمود. حضرت موسی استخوان‌ها را به شام برد و در شهر الخلیل دفن نمود. حضرت علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام از پدران خود، و ایشان از امیرالمؤمنین علیهم‌السلام روایت کرده‌اند که فرمود: حضرت رسول اکرم فرمود: خداوند متعال خلقی را افضل و گرامی‌تر از من نیافریده است. امیرالمؤمنین می‌فرماید: عرض کردم: یا رسول الله، تو برتری یا جبرائیل؟ فرمود: ای علی، حق تعالی پیامبران مرسل را بر ملائکه‌ی مقربین فضیلت داده است، و مرا بر تمام پیامبران از مرسل و غیر مرسل برتری داده است. فضیلت بعد از من، از آن تو و ائمه‌ی بعد از توست و ملائکه، خادمین ما و خادمین دوستداران ما می‌باشند. ای علی، حاملین عرش و کسانی که اطراف عرش هستند، به حمد و ثنای پروردگار مشغولند و برای کسانی که اعتقاد به ولایت و [صفحه ۱۰۲] محبت ما دارند، استغفار می‌کنند. ای علی، اگر ما نبودیم خداوند متعال آدم و بهشت و جهنم و آسمان و زمین را نمی‌آفرید. پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم در حالی که ما در معرفت پروردگار و تسبیح و تهلیل و تقدیس او بر ایشان سبقت گرفتیم. زیرا اول چیزی که خداوند آفرید ارواح ما بود، سپس ارواح ما را به توحید و تمجید خود گویا فرمود و به نطق درآورد. پس از آن ملائکه را آفرید. چون ملائکه دیدند که ارواح ما یک نور است، ما را بزرگ شمردند. ما «سبحان الله» گفتیم تا

ملائکه بدانند که ما آفریده شدگانیم و حق تعالی منزّه و مبرا است از صفات ما. سپس به سبب تسبیح ما ملائکه «سبحان الله» گفتند و خدا را از صفات، منزّه و مبرا نمودند. چون ملائکه عظمت ما را مشاهده کردند، ما «لا اله الا الله» گفتیم تا ملائکه بدانند که خدایی به غیر از آن ذات یگانه نیست، و ما بندگان اویم و خداوندگار نیستیم. و نباید ما را چون خدا پرستش کنند. پس ملائکه «لا اله الا الله» گفتند. سپس چون بزرگی محل ما را دیدند، ما «الله اکبر» گفتیم تا ملائکه بدانند که خدا بزرگ‌تر از آن است که کسی در بزرگی محل، به او برسد. و کسی به بزرگی محل او نمی‌رسد، مگر به مشیت او. و چون عزت و قوتی را که خدا برای ما قرار داده، مشاهده کردند، «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» گفتیم تا ملائکه بدانند که حول و قوت برای ما نیست، مگر به مشیت خدا. سپس وقتی نعمت‌های خدا را که از ما اطاعت می‌کردند، دیدند [صفحه ۱۰۳] «الحمد لله» گفتیم تا اینکه بدانند که خداوند متعال به سبب عطا نمودن نعمت‌های خود مستحق حمد است و حمد او بر ما واجب است. پس ملائکه گفتند: «الحمد لله». پس ملائکه به سبب وجود ما به معرفت و وحدانیت و توحید خداوند، و تسبیح و تحمید و تمجید او هدایت یافتند. بعد از آن، خداوند متعال آدم را آفرید و ما را در صلب او قرار داد، و به ملائکه امر فرمود: او را به جهت تعظیم ما، سجده کنند. سجده‌ی ملائکه بر درگاه خداوند، از راه عبودیت و بندگی است. و از برای آدم علیه‌السلام اکرام و طاعت. زیر ما در صلب او بودیم. پس چگونه ما از ملائکه برتر نباشیم، در حالی که جمیع ملائکه از مقرب و غیر مقرب بر آدم سجده کردند. هنگامی که به آسمان عروج کردم، جبرائیل اذان و اقامه گفت، و هر فصلی از اذان و اقامه را دو بار گفت. سپس به من گفت: ای محمد، مقدم شو. به او گفتم: ای جبرائیل، من بر تو مقدم شوم؟ گفت: بلی، زیرا خداوند متعال پیامبران را بر تمام ملائکه فضیلت و برتری داده است. پس مقدم شدم و با ملائکه نماز خواندم. هنگامی که به حجاب‌های نور رسیدم، جبرائیل از من تخلف نمود و به من گفت: ای محمد، مقدم شو. گفتم: ای جبرائیل، در چنین جایی از من دوری می‌کنی؟ گفت: اینجا حد من است که خدا قرار داده است و قدرت بر تجاوز از اینجا را ندارم. اگر تخلف کنم بال‌هایم می‌سوزد. سپس در نور قرار گرفتم و بالا-رفتم تا آنجا که مشیت الهی قرار گرفته بود. پس صدایی آمد: یا محمد! عرض کردم: «لَبَّيْكَ رَبِّي وَ سَعْدَيْكَ تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ». ندا آمد: یا محمد، تو بنده‌ی منی، و منم پروردگار تو. پس مرا بندگی کن و بر من توکل نما. تو نور من در میان بندگانم هستی. تو رسول من در میان آفریدگان من هستی. تو حجت منی در میان خلقم. بهشت را برای تو و پیروان تو خلق کردم، و جهنم را برای مخالفان تو آفریدم. کرامت خود را از برای اوصیای تو واجب گردانیدم، و برای شیعیان اوصیای تو ثواب را واجب گردانیدم. عرض کردم: پروردگارا، اوصیای من چه کسانی هستند؟ ندایی برآمد: نام اوصیای تو بر ساق عرش نوشته شده است. پس من همان طور که در پیشگاه حضرت الهی ایستاده بودم، به ساق عرش نگاه کردم. دیدم که در ساق عرش دوازده نور است، در هر نور، با سطری به رنگ سبز، نام یکی از اوصیای من نوشته شده بود، که اول ایشان علی بن ابی‌طالب، و آخر آنها راهنمای امت محمد، مهدی بود. عرض کردم: پروردگارا، اینها اوصیای من بعد از من هستند؟ صدایی برآمد: ای محمد، اینها اولیای من، و دوستان و اصفیای من، و حجج بعد از تو بر مخلوق و بندگانم هستند. به سبب آنها دین خود را ظاهر می‌کنم، و به وسیله‌ی آنان کلمه و اسم خود را، یعنی شرایع دین اسلام را بلند می‌کنم. و به وسیله‌ی آخرین آنان، زمین را از دشمنان دین خود پاک می‌کنم و او را بر مشرق و مغرب زمین مالک می‌گردانم. بادها را برای او مسخر می‌کنم، ابرهای حامل باران را برای او منقاد می‌گردانم، و او را در میان سایر موجودات خود بلند می‌کنم. او را به [صفحه ۱۰۵] لشکر، و ملائکه خود مدد می‌دهم تا دعوت مرا آشکار کند و مردم را بر توحید من جمع کند. پس او را به یاری خود دائمی می‌کنم و تا روز قیامت امر امت را در دست اولیای خود قرار می‌دهم. از احمد بن عمر مروی است که گفت: به حضرت علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟ ما روایتی از حضرت صادق علیه‌السلام داریم که فرموده است: زمین بدون امام باقی نمی‌ماند، مگر اینکه خداوند بر بندگان غضب کرده باشد. فرمود: اگر در روی زمین امامی نباشد، زمین اهل خود را فرو می‌برد. از ابوالصلت هروی روایت شده که گفت: به حضرت علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام عرض کردم: یابن رسول الله، چه می‌فرمایید

درباره‌ی حدیثی که از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «چون حضرت قائم خروج کند، تمام ذریه و اولاد قاتلان امام حسین علیه‌السلام را به جهت عمل و کردار پدرانشان به قتل می‌رساند.»؟ حضرت فرمود: بلی، چنین است. عرض کردم: پس معنای آیه‌ی شریفه‌ی «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى [۲۵] چیست؟ چرا که معنی ظاهری آیه این است که جزای عمل کسی را دیگری متحمل نمی‌شود. فرمود: خداوند در گفته‌ی خود درست و راست فرموده است، ولیکن اولاد قاتلان امام حسین علیه‌السلام به اعمال و کردار پدران خود راضی‌اند، و به این عمل مفاخرت می‌کنند. پس کسی که راضی به [صفحه ۱۰۶] عمل کسی باشد مثل این است که این عمل را خودش انجام داده است. اگر کسی در شرق کشته شود و کسی در مغرب به قتل او راضی باشد، نزد خداوند شریک قاتل است. حضرت قائم علیه‌السلام چون خروج کند، می‌داند که اولاد قاتلان امام حسین علیه‌السلام به اعمال پدران خود راضی هستند، و به این جهت آنان را به قتل می‌رساند. ابوالصلت گوید: به آن حضرت عرض کردم: هنگامی که حضرت قائم علیه‌السلام خروج نماید، اول کاری که انجام می‌دهد چیست؟ فرمود: اول کاری که انجام می‌دهد، دست افراد طائفه‌ی بنی شیبیه را قطع می‌کند، زیرا ایشان دزدان خانه‌ی خدا هستند. حسین بن فضال از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: می‌بینم شیعیان را که چون گم کنند و سوم از فرزندان من از میان ایشان برود، در هر آبادی گردش کنند او را نیابند. عرض کردم: برای چه یابن رسول الله؟ فرمود: به جهت اینکه امام ایشان که حضرت قائم علیه‌السلام است از نظرشان غایب شود. عرض کردم: چرا غایب می‌شود؟ فرمود: برای اینکه وقتی دست به شمشیر برد، کسی در گردن او بیعت نداشته باشد. [۲۶].

حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام از پدران بزرگوار خود، از حضرت موسی بن جعفر علیهما‌السلام روایت کرده است که آن حضرت به امام صادق علیه‌السلام عرض کردند: مرگ را برای ما توصیف فرما. آن [صفحه ۱۰۷] حضرت فرمود: مرگ برای مؤمن مثل بوی خوش است که به مشامش برسد، و از بوی خوش آن، او را خواب بگیرد. و تمام الم و تعب از او قطع شود (یعنی سختی سكرات موت از مؤمن منتفی می‌شود). اما مرگ برای کافران مثل گزیدن افعی و فرو بردن نیش عقرب یا سخت تر است. عرض کردند: گروهی می‌گویند مرگ از چندین بار بریدن، چیدن با مقراض، شکستن با سنگ و گرداندن سنگ‌های آسیاب بر روی حلقه‌ی چشم، سخت تر است. فرمود: برای کافران و بدکاران چنین است. آیا بعضی از آنها را هنگام معاینه‌ی این شداید در زمان مرگ ندیده‌اید؟ این حالت از هر چیزی سخت تر است مگر از عذاب آخرت، که آن از عذاب دنیا سخت تر است. عرض کردند: پس چرا ما کافری را می‌بینیم که جان کندن برای او آسان می‌شود و به آسانی جان می‌دهد و در آن حال سخن می‌گوید و می‌خندد - که این آسودگی شایسته‌ی مؤمنان است؟ و چه بسا مؤمنان و کافرانی که در وقت سكرات موت رنج بسیار می‌کشند و به دشواری جان می‌دهند؟ حضرت فرمود: مؤمن هنگامی که به آسانی جان دهد، خداوند به زودی در ثواب او تعجیل فرماید. و چون به سختی جان دهد، خدا می‌خواهد او را به سبب شدت مرگ، از گناه پاک کند تا وقتی وارد آخرت شد، پاک و پاکیزه و بدون گناه، و مستحق ثواب باشد و هیچ چیز به غیر از ثواب از برای او نباشد. اما کافر چون به آسانی جان دهد، خداوند می‌خواهد عوض و [صفحه ۱۰۸] پاداش خیری را که در دنیا از او صادر شده است، بدهد تا به هنگام ورود به آخرت چیزی برای او نباشد مگر چیزی که موجب عذاب او شود. اما وقتی به دشواری جان دهد، آن هنگام ابتدای عذاب او باشد و خداوند عادل است و به کسی ظلم نمی‌کند. سپس به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردند: ما را از طاعون مطلع فرمایید. آن حضرت فرمود: طاعون برای گروهی عذاب خدا، و برای گروهی رحمت است. عرض کردند: چگونه می‌شود عذاب رحمت باشد؟ فرمود: آیا نمی‌دانید که آتش جهنم برای کافر عذاب است، اما برای ملائکه‌ای که موکل جهنم و همیشه با کفار در جهنم هستند، رحمت می‌باشد. از علی بن اسباط مروی است که گفت: به حضرت علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام عرض کردم: یابن رسول الله، چه بسا سؤالاتی پیرامون احکام و قضایای دینی برای ما پیش می‌آید، و در شهری که ما هستیم کسی از دوستان شما در آنجا نیست تا از او سؤال کنیم. تکلیف ما در این صورت چیست؟ و چه باید بکنیم؟ فرمود: نزد فقیه آن شهر بروید و از او سؤال کنید. هر چه او گفت و به آن فتوا داد، برخلاف

آن عمل کنید. حضرت رضا علیه‌السلام از پدران خود، از حضرت علی علیه‌السلام روایت فرموده است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سفیدی موی جلوی سر علامت میمنت است، و در دو طرف سر علامت سخاوت، و در پشت سر علامت شومی و بدبختی است. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: ما اهل بیتی هستیم که اگر وعده‌ای به [صفحه ۱۰۹] کسی بدهیم، آن را دین خود می‌دانیم؛ یعنی آن را ادا می‌کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زمانی بر مردم بیاید که عافیت در آن زمان ده جزء می‌باشد؛ نه جزء آن در اعتزال و کناره‌گیری از مردم، و یک جزء آن سکوت است. و نیز فرمود: چهار چیز است که دل انسان را می‌میراند: گناه روی گناه، با زن‌ها زیاد معاشرت کردن و صحبت کردن، با احمق مجادله کردن، با مردگان مجالست و معاشرت کردن. عرض کردند: مردگان کیانند؟ فرمود: «کل غنی مسرف»؛ مالدار و سرمایه‌داری که هر چه می‌خواهد انجام می‌دهد و یا هر غنی که به مال خود فخر کند و تکبر نماید. و در روایت صحیح آمده است: «من تواضع لغنی ذهب ثلث دینه»؛ هر کسی که به شخص مالدار، به خاطر دارایی او تواضع کند، ثلث دین خود را از دست داده است. حضرت رضا علیه‌السلام از پدران خود، از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت فرموده است: با فاطمه‌ی زهرا خدمت حضرت رسول رفتیم و دیدیم که آن حضرت به شدت گریه می‌کند. علت گریه را پرسیدم. فرمود: یا علی، در شب معراج زنان اتم را دیدم، در حالی که به عذاب سختی گرفتار بودند، و از سختی عذاب آنها گریه می‌کنم. زنی را دیدم که به موی خود آویزان بود، و مغزش در سرش می‌جوشید. زن دیگری را دیدم که به آتش آویزان بود، و حمیم جهنم را به حلق او می‌ریختند. زنی را دیدم که پستانش آویزان، که از گوشت بدن خود می‌خورد و از دبرش آتش افروخته می‌شد. دو پای [صفحه ۱۱۰] زنی را به دو دستش بسته، و مارها و عقرب‌ها بر او مسلط بودند. زن دیگری که کور در تابوت آتش بود که از جذام و برص بدنش قطعه قطعه شده بود. زنی را دیدم که گوشت بدنش را با مقرض می‌بریدند. زنی دیگر از پاها معلق بود. زن دیگری را دیدم که صورت و بدنش سوخته، و از دبرش آتش داخل می‌شد و از دهانش خارج می‌شد. زنی سرش، سر خوک و بدنش، بدن حمار و به هزار هزار رقم عذاب معذب بود. زنی دیگر را دیدم که صورت سگ، که آتش از مقعدش داخل می‌شد و از دهانش خارج می‌گردید. فاطمه زهرا علیها‌السلام عرض کرد: ای پدر بزرگوار، گناه و عمل آنها چه بوده است؟ حضرت فرمود: اما زنی که به موی خود آویزان بود، موی خود را از نامحرم نمی‌پوشانید. و آن زنی که به زبان خود آویخته بود، شوهرش را اذیت و آزار می‌نمود. زنی که به دو پستان آویزان بود، از مجامعت شوهرش ممانعت می‌کرده است. و آن زن که به دو پا معلق بود، بدون اذن شوهرش از خانه بیرون می‌رفته، و زنی که گوشت بدنش را می‌خورد، بدنش را برای مردم زینت می‌داده است. آن زنی که دست و پایش به هم بسته بود، زنی است که بدن و محل وضوش و جامه‌هایش نجس است، و غسل جنابت و حیض نمی‌کند. آن زن کور و کر، زنی است که از زنا بچه به دنیا می‌آورد و آن طفل را به شوهرش نسبت می‌دهد. زنی که گوشت او را با مقرض می‌چیدند، زنی است که خود را به مردان می‌نمایاند. و آن زن که صورتش می‌سوخت، زن‌ها را برای مردان می‌برد. زنی که سرش سر خوک و بدنش بدن حمار بود، سخن‌چین و دروغ‌گوست که میان دو [صفحه ۱۱۱] نفر فتنه می‌کند. و آن زنی که به صورت سگ بود کنیزک آوازه‌خوان بد خواننده است. سپس فرمود: وای بر زنی که شوهرش را به غضب آورد، و خوشا به حال زنی که شوهرش از او راضی و خشنود است. خداوند متعال در شب معراج به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای محمد، اگر بخواهی که پارساترین مردم باشی، پس در دنیا زاهد باش و به آخرت راغب. پیامبر عرض کرد: پروردگارا، چگونه در دنیا زاهد باشم؟ فرمود: به اندازه‌ی رفع حاجت از طعام و آب آن بخور، و برای فردا ذخیره نکن، و بر ذکر و یاد من مداومت کن. پیامبر عرض کرد: چگونه بر ذکر تو مداومت کنم؟ فرمود: با کناره‌گیری از مردم، و کم خوری و خالی گذاشتن خانه‌ی شکمت از متاع دنیا. تمام مکارم اخلاق و بزرگواری در چهار چیز است: کم صحبت نمودن، کم خوردن، کم خوابیدن و کناره‌گیری از مردم. از اسحاق بن عمار مروی است که گفت: حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: ای اسحاق، هر کس به دور خانه‌ی کعبه یک بار طواف کند، خداوند هزار حسنه برای او در نامه‌ی اعمالش بنویسد، و هزار

گناه او را محو فرماید، و هزار درجه در بهشت برای او مقرر نماید، و ثواب هزار بنده‌ی آزاد کرده در اعمالش ثبت کند. اسحاق عرض کرد: فدایت شوم، این همه ثواب برای کسی است که فقط یک طواف کند؟ حضرت فرمود: بلی، آیا می‌خواهی تو را به عملی راهنمایی کنم [صفحه ۱۱۲] که ثوابش از این بالاتر و بهتر باشد؟ عرض کردم: بفرمایید: فرمود: هر کس یک حاجت برادر مؤمن خود را برآورد، خداوند ثواب یک طواف در اعمال او ثبت می‌فرماید، بلکه ثواب ده طواف به او عطا می‌نماید. اگر کسی مثل کوه ابوقبیس طلا داشته باشد و همه را در راه خدا انفاق کند، به ثواب یک حج نخواهد رسید. یک درهم که حاجی در سفر مکه و حج خرج کند، خداوند ثواب دو هزار درهم که در راه خدا خرج نماید، به او عطا می‌فرماید و در اعمالش ثبت می‌گردد. حضرت فرمود: حضرت موسی از جبرائیل پرسید: کسی که خانه‌ی کعبه را از روی اخلاص، و با مال حلال زیارت کند چه ثوابی دارد؟ از جانب خداوند وحی شد: به بنده‌ی ما بگو که ما او را در بلندترین درجات بهشت در کنار پیامبران و صدیقین و شهداء جای خواهیم داد. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: هنگامی که به مکه رفتید، زیاد به کعبه نگاه کنید. زیرا برای خدا در حرم او صد و بیست رحمت است. شصت رحمت آن برای طواف کننده، چهل رحمت برای نمازگزاران، و بیست رحمت برای نظر کنندگان به کعبه، خانه خدا می‌باشد. زهری گوید: بیمار شدم به طوری که بر اثر شدت آن، مرگ را نزدیک دیدم. با خود گفتم: باید وسیله‌ای بر درگاه خدا شفیع کنم تا از این بلیه نجات یابم. هیچ کس را بهتر از امام زین‌العابدین علیه‌السلام نزد خدای تعالی نیافتم. به خدمت آن حضرت رفتم و عرض کردم: ای پسر رسول خدا، حال من این است که مشاهده می‌کنید. در حق من [صفحه ۱۱۳] دعا بفرما تا از این مرض شفا و نجات یابم و سبب آمرزش من گردد. زیرا من نزد خدای تعالی گرامی‌تر و نزدیک‌تر از شما کسی را نمی‌دانم. یقین دارم که دعای شما مستجاب است. حضرت فرمود: من دعا می‌کنم و تو آمین بگو یا تو دعا کن و من آمین بگویم. عرض کردم: شما دعا کنید و من آمین بگویم. حضرت دست به دعا برداشت و گفت: بار خدایا، پسر شهاب به من پناه آورده و مرا و پدران مرا واسطه و وسیله ساخته است. به حق اخلاصی که پدران من به حضرت و عزت تو دارند، حاجت او را عطا کن و به او شفا کرامت نما و روزی او را فراخ و زیاد فرما، و مرتبه‌ی او را در علم بلند و رفیع فرما. زهری گوید: به خدایی که جان همه در دست اوست، بعد از دعای آن حضرت مرضم برطرف شد، هرگز بیمار و تنگدست نشدم، و روزی من فراوان گشت، و هیچ گرفتاری به من نرسید. امید دارم که خدای متعال به برکت و میمنت دعای آن حضرت مرا بیامرزد. حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام فرمود: نشانه‌ی مؤمن پنج چیز است: پرهیز از حرام و ورع، ترس از خداوند در خلوت، تصدق در وقت تنگی، بردباری و صبر در زمان بلا- و مصیبت، خودداری به هنگام غضب و خشم و راست‌گویی در وقت خوف و ترس. از ابو اسامه مروی است که گفت: خداوند چهار نفر را لعنت می‌کند و ملائکه آمین می‌گویند: ۱- کسی که جوان باشد و شهوتش بر او غلبه کند و از ترس اینکه مبادا صاحب فرزند شود، ازدواج ننماید. [صفحه ۱۱۴] ۲- مردی که خود را به صورت زنان درآورد و لباس زنان بپوشد. حال آنکه خداوند او را مرد آفریده است. ۳- زنی که لباس مردان بپوشد و خود را شبیه مردان کند. حال آنکه خداوند او را زن خلق کرده است. ۴- کسی که مردم را فریب دهد و آنان را مسخره کند. یعنی به مردم وعده دهد و وفا نکند، و یا به شخص فقیر قول کمک بدهد و به او چیزی ندهد، و یا وقتی کسی از او راهنمایی بخواهد او را گمراه کند و باعث اذیت و مشقت وی شود، و یا دروغ بگوید و باعث ضرر و ناراحتی مردم شود. این گونه افراد را خداوند لعنت می‌کند. شیخ طوسی رحمه الله با سندهای معتبر از حضرت امام رضا علیه‌السلام و او از پدران و اجداد طاهرین خود روایت کرده است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت علی علیه‌السلام فرمود: «چون روز قیامت خداوند از حساب خلائق فارغ شود، کلید بهشت و جهنم را به من تسلیم کند، و من آن را به تو می‌دهم، می‌گویم: یا علی، هر کس را که می‌خواهی به جهنم ببر و هر کس را می‌خواهی داخل بهشت نما.» از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مروی است: روزی یکی از علمای بنی‌اسرائیل بر لقمان گذشت، و دید که عده‌ای نزد لقمان نشسته و عده‌ی دیگری ایستاده‌اند، و کلمات حکمت از لقمان می‌شنوند. آن عالم از روی تعجب به لقمان گفت: تو آن

بنده‌ی سیاه نیستی که شبانی گوسفندان می‌کردی؟! لقمان گفت: بلی، همان هستم. پس آن عالم گفت: چه چیز شما را [صفحه ۱۱۵] به این مقام والا و ارجمند رسانید؟ در جواب گفت: سه چیز مرا به این مقام رسانید؛ سخن راست گفتن، امانت‌داری و ترک آرزوهای دنیا. از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که روزی به اصحاب خود فرمود: می‌خواهید تنبل‌ترین، بخیل‌ترین، دزد‌ترین و عاجز‌ترین مردم را به شما معرفی کنم؟ عرض کردند: یا رسول الله بفرمایید. حضرت فرمود: تنبل‌ترین مردم کسی است که بیکار باشد و به چیزی اشتغال نداشته باشد. بخیل‌ترین مردم کسی است که بر مسلمانی بگذرد و سلام نکند. دزد‌ترین مردم کسی است که از نمازش بدزدد و نماز را تند بخواند. آن نماز او را لعنت کند و بگوید که مرا ضایع کردی، خدا تو را ضایع کند. عاجز‌ترین مردم کسی است که اسم مرا بشنود و بر من درود و صلوات نفرستد. مروی است که مردی نزد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: من خیلی مایل هستم که در راه خدا جهاد کنم. حضرت فرمودند: کسی که در راه خدا جهاد کند و کشته شود، نزد خدا زنده است و روزی داده می‌شود. عرض کرد: پدر و مادرم پیر شده‌اند و به من علاقه دارند. ایشان مایل نیستند که من به جهاد روم. فرمود: نزد پدر و مادرت باش. قسم به آن خدایی که جان من در دست اوست، خدمت به پدر و مادر در روز و شب، بهتر است از یک سال جهاد در راه خدا. از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام مروی است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: [صفحه ۱۱۶] مرض تب پیش قراول مرگ، و زندان خدا در روی زمین است. حرارت تب از جهنم و آن نصیب هر مؤمنی است از آتش. تب نیکو دردی است برای هر عضوی از ناراحتی و رنج، و کسی که در دنیا مبتلا به تب نشود در او خیری نیست. مؤمن چون یک بار تب کند، تمام گناهان از او بریزد، مانند برگ که از درخت می‌ریزد. چنانچه در بسترش ناله کند، آن ناله برای او تسبیح است و ثواب تسبیح دارد. آه او ثواب «لا اله الا الله» دارد. پهلوی به پهلوی شدن او در بستر، ثواب مجاهد را دارد که در راه خدا شمشیر می‌زند. و اگر در آن حال مریضی نماز بخواند و عبادت کند، از گناه آمرزیده شود. یک شب تب کردن کفاره‌ی گناهان یک سال است. زیرا ناراحتی تب تا یک سال در بدن او باقی است. کسی که یک شب بیمار شود و شکر آن را بجا آورد، کفاره‌ی شصت سال گناه است. مرض برای مؤمن باعث تطهیر و رحمت است، و برای کافر و منافق موجب عذاب و لعنت. بیماری دست از مؤمن نکشد تا تمام گناهان او برطرف شود. یک شب سردرد، همه‌ی گناهان را به غیر از گناهان کبیره نابود می‌سازد. فرمود: برای بیمار چهار فایده است؛ قلم از او برداشته می‌شود، خداوند به ملائکه امر می‌کند که ثواب عبادتی که در حال سلامتی انجام می‌داد در نامه‌ی عمل او ثبت کنند، و کسی که مریض را عیادت کند، هر حاجتی از خدا بخواهد برآورده می‌شود. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «زینة الدنيا ثلاثة: المال و الولد و النساء. و زينة الآخرة ثلاثة: العلم [صفحه ۱۱۷] و الورع و الصدقة و زينة البدن ثلاثة: قلة الكلام و قلة النوم و قلة الأكل. و زينة العقل ثلاثة: الصبر و الشکر و الصمت.» حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «زینت دنیا در سه چیز است: ثروت، فرزند صالح و زوجه‌ی صالحه. زینت آخرت در سه چیز است: علم، ترس از خداوند و تزکیه‌ی نفس، و صدقه. زینت بدن در سه چیز است: کم سخنی، کم خوابی و کم خوراکی. و زینت عقل در سه چیز است: صبر و پایداری در بلا، شکرگزاری، و سکوت و خاموشی.» در کتاب کافی از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت شده است: مثل صبر نسبت به ایمان، مثل سر است نسبت به بدن. همان طور که اگر سر از بدن جدا شود بدن از بین می‌رود، صبر هم که نباشد ایمان از بین می‌رود. حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: در روز قیامت جماعتی بر بهشت بیایند و آن را بگویند. ملائکه می‌پرسند: شما چه کسی هستید و چه می‌خواهید و در دنیا چه کردید؟ جماعت گویند: ما اهل صبر هستیم. گویند: بر چه چیز صبر کردید؟ گویند: بر سختی‌های دنیا و بر عبادت و طاعت خداوند صبر کردیم، و از معصیت و نافرمانی خداوند خودداری و پرهیز نمودیم. از جانب خداوند ندا می‌آید: اینها راست می‌گویند. آنها را به بهشت ببرید. خداوند در قرآن فرموده است: «إِنَّمَا يُؤَفِّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» [۲۷]. [صفحه ۱۱۸] در ارشاد القلوب است که خداوند فرمود: وقتی که بنده‌ام مرا می‌خواند و از من حاجت می‌خواهد، من امر می‌کنم که حاجت او را روا

کنند. پس آنگاه که معصیت می‌کند ملائکه را گویم: این شخص معصیت کرد، حاجت او را روا نکنید. که حاجت شخص با معصیت حاصل نمی‌شود. حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که مال حرام و لقمه‌ی حرام بخورد، دعای او به اجابت نمی‌رسد. [صفحه ۱۱۹]

مناظرات آن حضرت با مأمون و علمای یهود و نصارا

اشاره

طبق روایات صحیح، از ریان بن صلت مروی است که گفت: در مجلس مأمون در خراسان که عده‌ای از علمای عراق و خراسان حاضر بودند، مأمون از آیه‌ی شریفه‌ی «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» [۵۵] پرسید. و سؤال کرد مراد از این بندگان که خداوند آنان را از میان مخلوق برگزیده، و قرآن را به آنان بعد از امم گذشته به میراث داده است، چه کسانی است؟ علمای حاضر در مجلس گفتند: مراد از آن، مجموع امت است. مأمون به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کرد: یا اباالحسن، شما چه می‌فرمایید؟ حضرت فرمود: من این چنین که اینها می‌گویند نمی‌گویم. مراد [صفحه ۱۲۰] حضرت پروردگار در آیه‌ی شریفه، عترت طاهره است. مأمون گفت: چگونه حق تعالی عترت طاهره را در این آیه اراده فرموده، و جمیع امت را اراده نفرموده است؟ حضرت فرمود: اگر مراد خداوند جمیع امت باشد، لازم می‌آید که جمیع امت داخل بهشت شوند. زیرا خداوند متعال در ادامه‌ی این آیه‌ی شریفه می‌فرماید: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» [۵۶] بنابراین آیه خداوند امت را سه طایفه نموده است: یک گروه کسانی هستند که در عمل نکردن به امر پروردگار بر نفس خود ظلم و ستم کردند و این، باعث هلاکت ایشان شد. طایفه‌ی دوم کسانی هستند که در عمل به امر پروردگار میانه‌رو بودند. یعنی در اغلب اوقات سعی و دقت نمی‌کردند. اما دسته‌ی سوم؛ آنها در اعمال نیک پیشی گیرندگان بودند، و پیوسته تابع بوده به دستور قرآن عمل می‌کردند. پس از اینکه خداوند امت را بر سه طایفه تقسیم فرمود، به طریق جمع فرموده است: «جَنَاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ» [۵۷] پس لازم می‌آید که این سه طایفه که بعضی از آنها دائماً در دنیا مشغول معصیت هستند، داخل بهشت شوند. پس مراد و مقصود خداوند جمیع نیست. بلکه مراد، وارث بودن عترت طاهره است که داخل بهشت هستند. و فرمود: عترت طاهره ما هستیم. مأمون عرض کرد: عترت طاهره چه کسانی هستند؟ [صفحه ۱۲۱] حضرت فرمود: عترت طاهره آنانند که حق تعالی آنها را در کتاب خود توصیف نموده، و فرموده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» [۵۸] در این آیه‌ی شریفه تطهیر را در حق اهل بیت و عترت طاهره نازل فرموده، و ایشانند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی ایشان فرموده است: «إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، أَلَا وَ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ . فَأَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا أَتَيْهَا النَّاسُ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ». «من در میان شما دو چیز سنگین و گرانبها را می‌گذارم: یکی کتاب خدا و دیگری عترت من که اهل بیت من هستند. و این دو از یکدیگر جدا نشوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. پس نیک بنگرید که بعد از من چگونه با اینها رفتار خواهید کرد. به ایشان تعلیم نکنید، زیرا آنان از شما دانا ترند.» علمای مجلس عرض کردند: یا اباالحسن، بفرمایید که عترت آل رسولند یا غیر آل رسول؟ حضرت فرمود: البته عترت آل رسول می‌باشند. علما گفتند: پس چرا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که فرمود: امت من آل من هستند، و چند نفر از اصحاب را نام برد و فرمود: اینها اصحاب من هستند. و این خبر مستفیض را نقل می‌کنند، و دفع آن ممکن نیست. حضرت فرمود: به من خبر دهید که آیا صدقه بر آل محمد حرام [صفحه ۱۲۲] است؟ گفتند: بلی، حرام است. آن حضرت فرمود: صدقه بر امت حرام است؟ گفتند: حرام نیست. حضرت فرمود: این، دلیل است و نشان می‌دهد که میان امت و آل او فرق است. حال چه می‌گویید؟ آیا از حق رو گردانید و از

اندازه تجاوز و تعدی می‌کنید؟ آیا نمی‌دانید که وراثت و طهارت مخصوص به برگزیدگان و هدایت شدگان است، و سایر مردم از آن بهره ندارند؟ گفتند: یا اباالحسن از کجا ثابت است؟ فرمود: بنابر قول خداوند عز و جل: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» [۵۹]. «به تحقیق نوح و ابراهیم را فرستادیم، و در ذریه‌ی آن دو نبوت و کتاب را قرار دادیم. پس بعضی از آنها هدایت یافته و بسیاری از ایشان فاسقند.» پس وراثت نبوت و کتاب مخصوص هدایت یافتگان شد نه فاسقان. آیا داستان نوح را نمی‌دانید که به پروردگار خویش گفت: «إِنَّ أَيْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» [۶۰]. «پروردگارا، پسر من کنعان از اهل من است، و تو وعده فرمودی که اهل تو را نجات می‌دهم. وعده تو راست است، و تو بهترین حکم‌کنندگان.» این مسأله از آن جهت بود که خداوند به او وعده فرموده بود که او را با اهلش نجات می‌دهد. سپس خداوند متعال به او فرمود: «يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ [صفحه ۱۲۳] لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أُعْطِيتُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» [۶۱]. «ای نوح، پسر تو از اهل تو نیست. زیرا او دارای کردار غیر شایسته است. پس، از آنچه که نمی‌دانی از من درخواست مکن. به درستی که من تو را پند می‌دهم تا از نادانان نباشی.» مأمون گفت: آیا خداوند عترت را بر سایر مردم برتری داده است؟ حضرت فرمود: خداوند فضیلت عترت را بر سایر امت در کتاب خود، قرآن بیان فرموده است. مأمون عرض کرد: این مطلب در کجای قرآن است؟ حضرت فرمود: در این آیه‌ی شریفه: «ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين - ذرية بعضها من بعض و الله سميع عليم» [۶۲]. به درستی که خداوند آدم را با تعلیم اسماء برگزید، و به ملائکه امر نمود تا او را سجده کنند و انبیاء و اوصیاء و اولیاء را از صلب او خلق کرد. نوح را به طول عمر و نجات از غرق، آل ابراهیم را که اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و داوود و سلیمان و یونس و زکریا و یحیی و عیسی و محمد خاتم النبیین و ذریه‌ی طیبیه‌ی او هستند، به امامت، و آل عمران را که موسی و هارون باشند، به رسالت و مکالمه‌ی با خدا برگزید. در حالی که همه‌ی اینها فرزندانانی هستند که بعضی از بعضی دیگر می‌باشند. یعنی اولاد پسندیده‌ای از پدران و اجداد خود هستند. خداوند در جای دیگر فرموده است: «أَمْ يَحْسَدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ [صفحه ۱۲۴] الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا.» [۳۶] بلکه حسد بردن یهودان و کافران بر آنچه خداوند از فضل خود به محمد و آل محمد داده است. پس ما عطا کردیم به اولاد ابراهیم - که حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم و آل او می‌باشند - کتاب (قرآن) و حکمت و سلطنت بزرگ را. یعنی اطاعت ایشان را بر مردم واج کردیم. به دنبال این آیه به سایر مؤمنان خطاب فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» [۳۷]. «ای مؤمنان، خدا و رسول و ذریه‌ی او را که صاحبان امر هستند، اطاعت کنید.» «اولی الامر» کسانی هستند که خداوند آنان را مقرون به کتاب و حکمت فرموده است، و بر آنان حسد بردند. پس فرمایش خدای عز و جل در آیه‌ی: «أَمْ يَحْسَدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»، مراد از «ملک»، اطاعت از برگزیدگان و طاهران - محمد و آل محمد علیهم السلام - می‌باشد. علما در مجلس مأمون گفتند: در کجای قرآن خداوند ذریه‌ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را برگزیده است؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند در دوازده موضع طی دوازده آیه بیان فرموده و اظهار کرده است، و این در ظاهر آیه‌ی قرآن است نه در باطن. [صفحه ۱۲۵] ۱- «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (وَرَهْطَكَ الْمُخْلَصِينَ)» [۳۸] «و خویشان نزدیک‌تر و طایفه‌ی مخلص خود را بترسان.» این چنین در قرائت ابی بن کعب، و در مصحف عبدالله بن مسعود ثبت است. این مرتبه‌ی اخلاص که برای طایفه‌ی پیامبر است، منزلتی بلند و فضلی بزرگ و شرافتی عالی است. زیرا مقصود حضرت پروردگار، آل رسول بوده که برای رسول خود ذکر فرموده است. ۲ - «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» [۳۹] «جز این نیست که خداوند می‌خواهد از شما اهل بیت پیغمبر، بدی را بزداید، و شما را پاک گرداند پاک گردانیدنی.» و این فضیلت را کسی انکار نمی‌کند، مگر اینکه معاند و گمراه باشد. زیرا این تطهیر ثانوی فضلی است بعد از طهارت. ۳ - در این آیه خداوند، پاکان مخلوق خویش را از میان سایر مخلوق جدا

فرمود. سپس به پیامبر گرامی خود امر فرمود که به اتفاق ذریه‌ی خود با اهل کتاب مباحله کند، و فرمود: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ [۴۰]» ای رسول خدا، هر که با تو در خصوص حضرت عیسی خواست مجادله کند، پس بگو به نصارا تا بیایید در این باره با هم مباحله کنیم، و برای این مباحله می‌خوانیم پسران خود را و پسران شما را، و زنان خود را و زنان شما را، و نزدیکان خود را و [صفحه ۱۲۶] نزدیکان شما را، سپس لعن کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.» به هنگام مباحله حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین و حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهم السلام را همراه خود آورد، و نفس خود را با نفس آنها همراه ساخت. حضرت رضا علیه السلام به علما فرمود: آیا معنای «أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» را فهمیدید؟ گفتند: مقصود خود حضرت رسول است. حضرت فرمود: اشتباه می‌کنید. مقصود از «أَنْفُسَنَا» حضرت علی بن ابی طالب است، و دلیل بر این مطلب فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است هنگامی که فرمود: قبیله‌ی بنی ولیع باید هر چه آنان را از آن نهی می‌کنیم، قبول کنند، و گرنه مردی را که مثل نفس من است، برایشان می‌فرستم. یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام. و مقصود از «أَبْنَاء» حسن و حسین علیهما السلام، و مراد از «نِسَاء» فاطمه علیها السلام است. پس این خصوصیتی است که کسی نمی‌تواند بر این خانواده سبقت گیرد، و فضیلتی است که هیچ بشر به آن نرسد، و شرافتی است که هیچ مخلوقی بر آنان پیشی نگیرد. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نفس علی علیه السلام را مثل نفس خود قرار داده است. ۴- و اما آیه‌ی چهارم؛ رسول خدا همه را از مسجد بیرون کرد، به این معنی که تمام درهای خانه‌ها را به مسجد بست غیر از عترت طاهره. تا اینکه مردم در این باره اعتراض کردند. عباس گفت: یا رسول الله، ما را از مسجد بیرون کردی، و علی را وا گذاشتی. حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من او را وا نگذاشتم، و شما را بیرون نکردم. بلکه خدای متعال او را وا گذاشته و شما را بیرون کرده [صفحه ۱۲۷] است. از این جهت آن حضرت به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «یا علی أنت منی بمنزلة هارون من موسی». بنابراین حضرت علی علیه السلام نفس رسول خداست. از اینها گذشته فرموده‌ی رسول خدا دلیل واضح و برهان قاطع است. در آنجا که فرمود: «أَلَا إِنَّ هَذَا الْمَسْجِدَ لَا يَحِلُّ لِحُجْبٍ إِلَّا لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ» ای مردم، آگاه باشید که احدی از بیگانگان حق ندارند در این مسجد را باز کنند، مگر محمد و آل محمد. علما در مجلس مأمون به حضرت رضا علیه السلام عرض کردند: این حکایت و مطلب در جای دیگری یافت نمی‌شود، مگر نزد شما. حضرت فرمود: آیا کسی می‌تواند و قادر است که منکر شود؟ این مقام و فضیلت را خداوند متعال به ما عطا فرموده است. حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا». «منم شهر علم و علی در آن شهر است. پس هر که بخواهد به این شهر وارد شود، باید از آن داخل شود.» پس آنچه را که ما از فضل و شرافت، و مقدم بودن و طهارت عترت طاهره ذکر کردیم، دشمنان و معاندان نمی‌توانند انکار کنند. حمد خدایی را که چنین مقام و شرافت و فضیلت را به آل محمد عنایت فرموده است. ۵- خدای تعالی فرموده است: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ [۴۱] وَ آن [صفحه ۱۲۸] خصوصیتی است برای اقربا و خویشان آن حضرت، که خداوند آنها را بر امت اختیار نمود و برگزید. هنگامی که این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، فرمود: فاطمه را بخوانید تا نزد من بیاید. پس چون فاطمه علیها السلام نزد آن حضرت آمد، فرمود: ای فاطمه، این باغ فدک است. این باغ به وسیله‌ی قهر و غلبه و جهاد امت گرفته نشده است. از این جهت مخصوص من است و ربطی به مسلمانان و امت ندارد. من آن را به تو دادم، زیرا حق تعالی مرا امر کرده است. پس بگیر باغ فدک را؛ فدک مال شما و فرزندان شماست. ۶- «قُلْ لَا أَشْتَلِكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى [۴۲]». «ای رسول خدا، به مردم بگو من در مقابل رسالت و هدایت شما اجر و مزدی نمی‌خواهم مگر دوستی و محبت با ذریه و اقربای من.» این مودت و محبت، مخصوص آل محمد و عترت اوست. این خصوصیت برای آل پیامبر گذشته و سلف نبوده است. زیرا حق تعالی در قرآن، در ذکر قصه‌ی نوح فرموده است که نوح به قوم خود گفت: یا قوم لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجَرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَ لَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ [۴۳].

و در قصه‌ی هود فرموده: لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجَرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ [۴۴]. [صفحه ۱۲۹] خداوند متعال مودت ذی القربی را واجب نفرموده است مگر به جهت اینکه می‌دانست که از دین هرگز مرتد نمی‌شوند و به ضلالت و گمراهی بر نمی‌گردند. علت دیگر نزول این آیه‌ی شریفه، و امر به محبت و مودت اهل بیت آن حضرت، آن است که چون مردی مرد دیگری را دوست دارد، چه بسا بعضی از اهل بیت آن مرد با آن مرد دیگر دشمن هستند. پس قلب آن مردم سالم نمی‌ماند. خداوند خواست که در قلب رسول خدا نسبت به مسلمانان چیزی نباشد، و با آنها دوستی داشته باشد که باعث دشمنی ذوی القربی نشود. پس مودت ذوی القربی را بر مسلمانان واجب و لازم فرمود. پس هر کس که دارای این محبت و مودت باشد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دوست داشته باشد، رسول خدا با او دشمنی ندارد. و کسی که محبت و مودت اهل بیت را نداشته باشد، و اهل بیت آن حضرت را دشمن بدارد، بر رسول خداست که با او دشمنی کند. زیرا او واجبی از واجبات خداوند را ترک کرده است. حال کدام فضیلت و شرافت بر این شرافت و فضیلت مقدم است یا در منزلت به آن نزدیک است؟ هنگامی که آیه‌ی شریفه‌ی «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان اصحاب برخاست. حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود: ای مردم، حق تعالی بر شما واجب کرده است که نسبت به من و ذریه‌ی من عملی را انجام دهید. آیا این واجب را ادا خواهید کرد؟ کسی جواب نداد. حضرت فرمود: ای مردم، طلا و نقره نیست، [صفحه ۱۳۰] خوردنی و آشامیدنی نیست که بر شما سنگین و گران باشد. عرض کردند: آن واجب چیست؟ پس حضرت این آیه را تلاوت کردند. مردم گفتند: بلی، قبول داریم مودت ذریه‌ی شما را. و بعد از رحلت آن حضرت اکثر مردم به آن عمل نکردند. خداوند به تمام پیامبران و انبیا وحی کرد که از امت خود برای رسالت مزد طلب نکنند، و اجر و مزد رسالت به عهده‌ی خداوند خواهد بود. فقط طاعت و محبت و مودت ذریه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بر امت او واجب گردانید و به آن حضرت امر فرمود که مزد تبلیغ رسالت خود را در میان امت، دوستی آنها اعلام کند. تا اینکه فضل عترت طاهره را بشناسد و بدانند که بر آنها واجب شده است، و مودت به اندازه‌ی معرفت و شناسایی فضل است. هنگامی که خداوند متعال مودت را واجب فرمود، به جهت سنگینی وجوب اطاعت، امر سنگین و گران شد. گروهی به مودت متمسک شدند و به عهد خود وفا کردند. ولی اهل شقاق و نفاق، دشمنی کردند و ملحد شدند، و مودت را انکار نمودند و عهد را از آن حدی که خداوند قرار داده بود، تغییر دادند. آنها گفتند: تمام اعراب، هر یک نسبت به دیگری قرابت دارند، و هر کسی که ادعای قرابت کند خویش شخص است. به هر حال، ما می‌دانیم که مودت فقط برای خویشان و اقربای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. پس هر کس که قرابت و خویشی او به پیامبر نزدیک‌تر باشد، به مودت سزاوارتر است، و مودت به اندازه‌ی قرابت است. [صفحه ۱۳۱] این قوم در حق پیامبر رعایت انصاف نکردند و عهد و پیمان شکستند، و رأفت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در نظر نگرفتند. زبان‌ها از شکرگزاری آنچه که خداوند متعال بر امت پیامبر اکرم منت گذاشته، عاجز است. این فقط به جهت آن بود که اهل بیت و ذریه‌ی او را آزار ندهند، و عترت او را در میان خودشان به منزله‌ی چشم نسبت به سر قرار دهند، و از آنها به خاطر قرابت شان به رسول خدا و دوستی با رسول خدا محافظت کنند. چگونه این چنین نباشد، در حالی که قرآن به آن دعوت می‌کند، و اخبار در این باره ثابت است که اهل مودت ایشان هستند، و آنان هستند کسانی که حق تعالی مودت و محبت آنان را بر خلق واجب کرده است، و به هر کسی که مودت نماید، وعده‌ی مزد و اجر داده است. که البته احدی به آن وفا نکرد. هر کسی این محبت و مودت را با خلوص داشته باشد، مستوجب بهشت است. زیرا خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ - ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ « [۴۵]. «آنان که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شوند، در باغ‌های بهشت منزل خواهند یافت، و نزد خدا هر چه بخواهند برای آنان آماده است. این همان فضل و رحمت خداست. این بهشت همان است که خدا به بندگانی که ایمان آورده نیکوکار شوند، بشارت داده است.» [صفحه ۱۳۲] این آیه‌ی شریفه، تفسیر و بیان آیه‌ی قبل است. یعنی مقصود از ایمان و

کردار شایسته، مودت به خویشان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. سپس حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرمود: پدر بزرگوارم از جد امجدم و ایشان از پدران خود، از حضرت امام حسین علیهم السلام برای من روایت کرده است که آن حضرت فرمود: چون جماعت مهاجر و انصار نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اجتماع کردند، عرض کردند: یا رسول الله، برای شما مؤونه لازم است تا برای نفقه‌ی خود و مخارج کسانی که نزد شما آمد و شد می‌کنند، مصرف نمایند. اینک اموال و جان‌های ما از آن شماس. پس در اموال ما به هر نحوی که میل مبارک تعلق گیرد حکم فرما. آنچه خواهی عطا و بخشش نما، و آنچه خواهی نگهدار. حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: همان موقع جبرئیل امین از جانب رب العالمین نازل شد، و به حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: یا رسول الله، به این جماعت بفرماید که من از شما چیزی نمی‌خواهم، فقط بعد از من با خویشان نزدیک من مودت و محبت کنید، و ذریه و عترت مرا نرنجانید و به آنان اهانت نکنید. سپس مهاجرین و انصار از نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون رفتند. در این باره منافقان با یکدیگر مشغول صحبت شدند که رسول خدا خواسته‌های ما را بر نیاورد، مگر اینکه خواست تا ما را بر دوستی اقربا و خویشان خود بعد از رحلتش تحریص و ترغیب کند، و این حرف پایه‌ای نداشت و در مجلس افترا به خداوند بستند. چون این سخن در مقابل فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سخن بزرگی [صفحه ۱۳۳] بود، خداوند متعال این آیه‌ی شریفه را نازل فرمود: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» [۴۶] و نیز: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ أَرَادْتُمْ أَنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنْ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» [۴۷]. «منافقان می‌گویند محمد این آیات را به خدا بسته است. ای رسول، در جواب آنها بگو، اگر این قرآن را من خودم درست کرده‌ام، خدا مرا عذاب خواهد کرد و شما بر نجات من قدرت ندارید. و خداوند داناتر است به آنچه که شما در آن شروع می‌کنید و فرو می‌روید از طعن و قدح در آیات قرآن، و خداوند میان من و شما گواه است و او کافی است. و اوست آمرزنده‌ی کسی که از کفر و شرک برگشته، و مهربان است بر کسی که در ایمان خود ثابت است.» پس از نزول این آیه، آن حضرت پیکری به نزد مهاجر و انصار فرستاد که آیا سخن تازه‌ای روی داده است؟ عرض کردند: بلی، یا رسول الله، سوگند به خدا که از بعضی از ما سخنی قبیح و کلامی سخت صادر شده است. حضرت آیه‌ای را که در این باره نازل شده بود، قرائت فرمود. آنان با شنیدن آیه گریه کردند، و گریه‌ی ایشان شدت گفت تا اینکه خداوند این آیه‌ی شریفه را نازل کرد: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» [۴۸]. [صفحه ۱۳۴] ۷ - «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» [۴۹]. «به درستی که خداوند و ملائکه‌ی او بر پیامبر خاتم درود می‌فرستد. ای کسانی که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اید، بر محمد و آل او صلوات و سلام بفرستید.» معاندان گفتند: یا رسول الله، کیفیت سلام بر تو را می‌دانیم. برای ما چگونگی صلوات را بیان کن. آن حضرت فرمود: بگوئید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ آلِ مُحَمَّدٍ - كَمَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ - إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: ای مردم، آیا در میان شما در این مطلب خلافتی و شکی هست؟ عرض کردند: نه، خلافتی نیست. مأمون عرض کرد: در این مطلب اصلاً اختلافی نیست و اجماع امت بر آن قرار گرفته است. اما نزد شما از «آل» چیزی هست در قرآن که واضحت باشد؟ حضرت فرمود: بلی. مرا از قول خداوند متعال که فرموده است: يَسْ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ [۵۰] خبر دهید که مقصود از «یس» کیست؟ علما عرض کردند: مقصود از آن، حضرت رسول خداست، و کسی در آن شک و تردید ندارد. حضرت فرمود: پس خدای عز و جل به محمد و آل او چنین [صفحه ۱۳۵] فضیلتی عطا فرموده است که احدی به کنه وصف آن نمی‌رسد، مگر آنکه عاقل باشد. نکته و حقیقت این مطلب آن است که حق تعالی بر احدی سلام نگفته است، مگر بر انبیا، آنجا که در قرآن مجید فرموده است: «سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِ» [۵۱] و «سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» [۵۲] و «سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ» [۵۳] و نفرموده است: «سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ نُوحٍ» و «سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» و «سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ». اما فرموده است: «سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ یس» [۵۴] یعنی سلام بر آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم. مأمون عرض کرد:

دانستم که شرح تمام این مطالب در معدن علم نبوت است. یعنی تصدیق کردم مطالبی که از تو صادر شد، از معدن نبوت و علوم الهی است. ۸ - «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِإِيتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» [۵۵]. «ای مؤمنان، بدانید که آنچه غنیمت در جنگ از کافران به دست آورید (یا هر چه از راه کسب به دست آورید) به درستی که یک پنجم آن، مال خدا و رسول خدا و ذریه و اقر بای اوست که از بنی هاشم و یتیمان بنی هاشم و مساکین آنان باشند.» پس خداوند سهم اقر بای رسول خدا را به سهم خود و سهم رسول مقترن فرموده است. [صفحه ۱۳۶] پس این فضل و تفاوتی بین آل و امت است. زیرا خداوند متعال اقربا را در مکانی ذکر فرموده، و مردم را در مکانی پست تر. و آنچه را برای خود پسندیده است برای خویشان و آل رسولش پسندیده است. زیرا در تقسیم غنایم و خراج، در مرتبه‌ی اول خودش، در مرتبه‌ی دوم رسول، و بعد از آن ذوی القربی را ذکر نموده است. هر چه برای خود پسندیده و به آن راضی شده است، برای ایشان نیز راضی شده است، و در این مقام فرموده است - و به گفته‌ی او حق و راست است: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِإِيتَامَى». پس این تأکیدی اکید، و اثری قائم است که در کتاب ناطق پروردگار - که بطلان در هیچ زمان در آن راه ندارد، و فرستاده‌ای از جانب خداوند متعال است - تا روز قیامت باقی خواهد بود. و اما نکته‌ای درباره‌ی «یتامی و مساکین» در آیه؛ هر گاه یتیمی یتیم، و فقر و مسکنت مسکین برطرف شود برای او حظ و بهره‌ای از غنایم نیست، و گرفتن آن بر او حلال نیست. ولیکن سهم ذی القربی تا روز قیامت برای غنی و فقیر آنان ثابت است. کسی بی‌نیاز تر از خداوند متعال و حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیست، با وجود این حق تعالی برای خود سهمی و برای آن حضرت سهمی قرار داده است، و آنچه را که برای خود و رسولش پسندیده از برای ذی القربی نیز پسندیده است. و نیز در فیه و بازگشت مال کفار بدون غلبه‌ی مسلمانان، هر چه برای خود و پیامبر خود پسندیده، برای آنان نیز پسندیده است. همان طور که در غنیمت این چنین اجرا فرموده است که ابتدا به سهم خود و سپس به سهم رسول خود و پس از آن به سهم ذی القربی اشاره نموده، و سهم آنان را مقرون به سهم خدا و [صفحه ۱۳۷] رسول کرده است. در طاعت نیز چنین نموده و فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ». خداوند در این آیه ابتدا به خود، سپس به رسول خود و پس از آن به اهل بیت آن حضرت اشاره کرده است. و این چنین است آیه‌ی ولایت «إِنَّمَا وَكَّلَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» [۵۶]. پس ولایت و طاعت عترت طاهره را به اطاعت و ولایت رسول و طاعت خود مقرون فرموده است. چنانچه در آیه‌ی «فیه» و آیه‌ی «غنیمت»، سهم آنان را با سهم رسول و سهم خود مقرون نموده است. و چه بزرگ است نعمت او بر اهل بیت عصمت علیهم السلام! هنگامی که داستان صدقه فرارسیده، خود و رسول خود و اهل بیت آن حضرت را منزله از آن ساخته و فرموده است: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ» [۵۷]. آیا نکته‌ای می‌بینید که خداوند متعال چیزی از صدقه را برای خود یا رسولش و یا ذوی القربی قرار داده باشد؟ حق تعالی نه تنها خود و رسول و اهل بیت او را از آن منزله فرموده و سهمی برایشان قرار نداده است، بلکه صدقه را بر محمد و آل محمد علیهم السلام حرام کرده است. زیرا صدقه چرک مال مردم است و برای آنان حلال نیست. زیرا ایشان از هر بدی و چرکی طاهر و مطهرند. [صفحه ۱۳۸] بنابراین از آنجا که خداوند متعال ایشان را پاک قرار داده و برگزیده است، آنچه را که برای خود پسندیده، برای آنان هم پسندیده، و آنچه را که برای خود نخواسته، برای آنان نیز نخواسته است. ۹ - خداوند متعال در فضیلت عترت طاهره علیهم السلام فرموده است: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» [۵۸]. «ای مردم، هر چه را که نمی‌دانید و فهم آن برای شما مجهول است، از اهل ذکر سؤال کنید.» اهل ذکر ما هستیم؛ پس اگر نمی‌دانید از ما سؤال کنید. علما عرض کردند: مقصود خداوند از اهل ذکر یهود و نصارا هستند. حضرت فرمود: سبحان الله؛ پس در این صورت جایز است که ما را به دین خود دعوت کنند، و بگویند دین ما افضل از دین اسلام است. مأمون عرض کرد: آیا در این خصوص نزد شما شرحی هست که خلاف گفته‌ی علما را ثابت کند؟ حضرت فرمود: بلی، مقصود از «ذکر»، رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم و ما اهل ذکر هستیم. دلیل این مطلب در قرآن است؛ آنجا که در سوره‌ی طلاق فرموده است: «أَعِدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا - رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ». [۵۹] پس مراد از «ذکر»، رسول خداست، و ماییم اهل او. ۱۰ - اما آیه دهم، قول خداوند متعال است در آیه‌ی نساء: [صفحه ۱۳۹] «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ» [...] ۶۰. حال به من بگویید که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زنده بود، آیا جایز بود با دختر من و یا دختر پسر من و هر نسلی که از صلب من به وجود آید، تزویج فرماید؟ عرض کردند: نه. فرمود: به من بگویید آیا صلاحیت داشت که با دختر یکی از شما ازدواج نماید؟ عرض کردند: بلی. فرمود: پس در این مطلب بیان درستی است بر اینکه من از آل او هستم، و شما از آل او نیستید. که اگر شما از آل او بودید، تزویج دختران شما بر او حرام بود، همان طور که تزویج دختران من بر او حرام است. من از آل او هستم و شما از امت او، و این است فرق بین آل و امت. پس آل از اوست و هرگاه امت از آل نباشد از او نیستند. ۱۱ - آیه‌ی یازدهم، کلام خدای عز و جل در سوره‌ی مؤمنون است که حکایت از قول مؤمنی از آل فرعون می‌فرماید: «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ» [۶۱]. این مرد، پسر دایی فرعون بود. خداوند متعال او را به خود فرعون نسبت داده و فرموده است: مردی از آل فرعون، و او را به دین فرعون نسبت نداده است. ما نیز به آل رسول الله اختصاص داده شدیم، زیرا از آن حضرت متولد شده‌ایم. اما مردم آل را تعمیم می‌دهند و هر کس که دین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را قبول کرده، می‌گویند [صفحه ۱۴۰] از آل اوست. پس این است فرق بین آل و امت. ۱۲ - آیه‌ی دوازدهم، قول خداوند عز و جل است که فرموده است: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» [۶۲]. «اهل بیت خود را به نماز امر کن، و بر نماز صبر نما. (یعنی بر امر به نماز و ادای آن، مداومت کن)» حق تعالی ما را به این خصوصیت اختصاص داد، زیرا ما را با امت امر به نماز نمود، سپس ما را از میان امت مخصوص به ذکر فرمود. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نزول این آیه‌ی شریفه تا نه ماه هر روز پنج مرتبه به هنگام نماز، به در خانه‌ی علی و فاطمه علیهما السلام می‌آمد و می‌فرمود: «الصَّلَاةَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ». خداوند عزیز ذریه‌ی هیچ یک از پیامبران گذشته را مانند ذریه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گرامی نداشت و ما را در میان اهل بیت همه‌ی پیامبران، به شرافت مخصوص فرمود. مأمون و علما گفتند: خداوند به شما اهل بیت پیامبر از جهت زحمات امت، جزای خیر و نیکو عطا فرماید. هر چه بر ما مشتبّه و مشکل می‌شود، کسی را غیر از شما اهل بیت نمی‌یابیم تا آن اشتباه و مشکل را بیان نماید.

مناظره‌ی حضرت با علمای یهود و نصارا و سایر ملل

شیخ صدوق رحمه الله از حسن بن محمد نوفلی روایت فرموده که گفت: [صفحه ۱۴۱] هنگامی که حضرت امام رضا علیه السلام از مدینه وارد مرو شد، مأمون به فضل بن سهل امر کرد که تمام اصحاب مقالات، از یهود و نصارا، مثل جاثلیق رئیس نصارا و رأس الجالوت رئیس یهود، و صائبین و مجوس و زردشت و نسطاس رومی و متکلمان را جمع کنند، تا در مجلس مأمون با حضرت رضا علیه السلام مناظره کنند. پس بر حسب امر مأمون، فضل همه را جمع نمود. چون حاضر گردیدند، مأمون با همه‌ی آنها اظهار محبت کرد و به آنها مرحبا گفت. سپس به آنان گفت: من شما را برای کار خیر حاضر و جمع کردم. دوست دارم که با پسرعموی من که از مدینه آمده است، مباحثه و مناظره کنید. فردا صبح نزد من حاضر شوید و کسی تخلف ننماید. آنها نیز قبول کردند. حسن بن محمد نوفلی گوید: حضرت رضا علیه السلام برای ما حدیثی می‌فرمود که ناگاه یاسر - که متولی امور حضرت بود - داخل شد. عرض کرد: ای سید و مولای من، امیرالمؤمنین به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: برادرت فدای شما باد، عده‌ای از اصحاب مقالات از ملل مختلف، از جمیع ملل نزد من جمع شده‌اند. اگر میل داشته باشید، فردا صبح برای مناظره و مباحثه با آنها نزد ما بیایید و اگر کراهت دارید، مشقت بر خود ندهید. اگر میل دارید که ما بیاییم نزد شما، برای ما سهل و آسان است. حضرت رضا علیه السلام به

یاسر فرمود: به مأمون بگو من اراده و منظور تو را می‌دانم. فردا صبح ان شاء الله به مجلس تو خواهم آمد. راوی گفت: چون یاسر رفت، حضرت به من فرمود: ای نوفلی، تو عراقی هستی و دل رحم. به نظر تو منظور پسرعموی ما از این [صفحه ۱۴۲] کار چیست؟ عرض کردم: فدایت شوم، می‌خواهد شما را امتحان کند، و دوست دارد که مقام و مرتبه‌ی علمی شما را بداند. ولكن بنایی غیر محکم کرده است و سوگند به خدا که بد بنایی است. حضرت فرمود: به نظر تو این بنا چیست؟ عرض کردم: اصحاب مقالات و اهل شرک، برخلاف علما و اهل علم می‌باشند. زیرا عالم، قول درست را انکار نمی‌کند، ولی اهل کفر و شرک و اصحاب مقالات اصحاب انکار و دروغ هستند. اگر برای آنان احتجاج کنی که خدا واحد است، می‌گویند وحدانیت او را ثابت کن، و اگر بفرمایی محمد رسول خداست، می‌گویند رسالت او را ثابت کن. در نتیجه انسان را حیران می‌کنند. و چون شخص با دلیل، گفته‌های آنان را باطل کند، آنها مغالطه می‌کنند. پس فدایت شوم، از آنها حذر کن. حضرت رضا علیه‌السلام تبسم کرد و فرمود: ای نوفلی، آیا می‌ترسی که دلیل مرا بر من قطع کنند؟ عرض کردم: نه، به خدا قسم هرگز چنین گمانی در حق شما ندارم و اصلاً نمی‌ترسم، و امیدوارم که حق تعالی در این مجلس شما را ظفر دهد. حضرت فرمود: ای نوفلی، دوست داری که بدانی مأمون چه وقت از این عمل پشیمان خواهد شد؟ عرض کردم: بلی. حضرت فرمود: زمانی که مأمون دلائل مرا در بحث با اهل تورات به تورات، و با اهل انجیل به انجیل، و با اهل زبور به زبور، و با کسانی که بر دین نوح هستند به زبان عبرانی، و با آتش پرستان به زبان فارسی، و با رومیان به زبان رومی مشاهده کند. [صفحه ۱۴۳] پس هنگامی که با دلیل، زبان هر صنفی را بند آوردم، و دلیل آنها را باطل کردم، و هر یک قول خود را رها کرده قول مرا گرفتند، مأمون می‌فهمد که این کاری که او انجام داده بدکاری بوده و به خطا رفته است. پس در آن وقت پشیمان می‌شود. «وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» چون صبح شد، فضل بن سهل آمد و به حضرت عرض کرد: قربانت شوم، پسر عمت منتظر شماست. قوم همه جمع شده‌اند، نظر شما در آمدن چیست؟ حضرت فرمود: تو پیش برو، و من بعد خواهم آمد ان شاء الله. سپس حضرت برای نماز وضو گرفت، یک شربت از سویق آشامید و پس از آن بیرون رفت. ما با آن حضرت بیرون رفتیم، تا اینکه بر مأمون داخل شدیم. دیدیم مجلس مملو از مردم است. محمد بن جعفر در میان جماعت بنی طالب و بنی هاشم نشسته بود و تمام امیران لشکر حضور داشتند. هنگامی که حضرت علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام بر مأمون وارد شد، مأمون برخاست، و محمد بن جعفر و تمام بنی هاشم برخاستند. حضرت رضا علیه‌السلام در کنار مأمون قرار گرفت. همه ایستاده بودند تا آن حضرت امر فرمود و همه نشستند. مأمون تا یک ساعت با آن حضرت گفتگو می‌کرد. سپس به جاثلیق، عالم نصارا رو کرد و گفت: ای جاثلیق، این پسر عم من علی بن موسی بن جعفر است. او از اولاد فاطمه، دختر حضرت رسول خدا و فرزند علی بن ابی طالب است. من دوست دارم تا با او تکلم و محاجه نمایی، و با انصاف گفتگو کنی. [صفحه ۱۴۴] جاثلیق گفت: یا امیرالمؤمنین، چگونه محاجه کنم با شخصی که برای من دلیل می‌آورد از کتابی که منکر آن هستم و از پیامبری که من به او ایمان نیاورده‌ام؟ حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: ای نصرانی، اگر از انجیل برای تو دلیل بیاورم، آیا به آن اقرار و اعتراف می‌کنی؟ جاثلیق عرض کرد: آیا قدرت دارم آنچه را که در انجیل ثبت شده است، رد کنم؟! بلی، سوگند به خدا که به آن اقرار می‌کنم، اگر چه بینی من به خاک مالیده شود. حضرت رضا علیه‌السلام به جاثلیق فرمود: از هر چه می‌خواهی و بر تو روشن نیست، سؤال کن تا جوابش را بدانی. جاثلیق گفت: در نبوت و پیامبری عیسی و کتاب او چه می‌گویی؟ آیا چیزی از این دو را انکار می‌کنی؟ حضرت امام رضا علیه‌السلام فرمود: اقرار می‌کنم به نبوت عیسی و کتاب او و آنچه را که به آن، امت خود را بشارت داده و حواریون اقرار کردند. و قبول ندارم پیامبری و نبوت عیسی را که به نبوت حضرت محمد و کتاب او اذعان نداشت، و به امت خود وجود آن حضرت را بشارت نداد. جاثلیق گفت: آیا چنین نیست که کلام را به دو شاهد عادل قطع می‌کنی؟ حضرت فرمود: بلی، چنین است. عرض کرد: پس دو شاهد غیر مسلمان، بر نبوت محمد اقامه کن. همچنین آن دو شاهد باید از کسانی باشند که در ملت نصرانی مقبول الشهاده باشند. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: ای نصرانی، حال از راه انصاف آمدی. [صفحه ۱۴۵] آیا شخصی از گذشتگان

را که نزد حضرت عیسی بن مریم عادل باشد، قبول داری؟ جاثلیق عرض کرد: این شخص کیست و نام او چیست؟ حضرت فرمود: در مورد یوحنا دیلمی چه می‌گویی؟ عرض کرد: کسی را ذکر کردی که محبوب‌ترین مرد نزد مسیح است. حضرت فرمود: تو را قسم می‌دهم که آیا در انجیل ندیده‌ای که یوحنا گفت: مسیح به من از دین محمد عربی خبر داده و مژده داده است که محمد بعد از اوست، و من حواریون را به این خبر مژده داده‌ام، و آنان به محمد ایمان آورده و او را قبول کرده‌اند؟ جاثلیق عرض کرد: یوحنا این مطلب را از مسیح نقل کرده، و به نبوت مردی و به اهل بیت و وصی او مژده داده است، اما زمان تولد و نام آنها را مشخص نکرده تا من آنها را بشناسم. حضرت فرمود: اگر کسی را بیاورم که انجیل را قرائت کند و ذکر محمد و اهل بیت و امتش را بر تو تلاوت کند، آیا به او ایمان می‌آوری؟ عرض کرد: بلی. این حرفی محکم است. حضرت رضا علیه‌السلام به نسطاس رومی رو کرد و فرمود: سفر سوم انجیل را چگونه حفظ کرده‌ای؟ عرض کرد: چه نیکو آن را حفظ دارم! حضرت به رأس الجالوت رو کرد و فرمود: آیا انجیل می‌خوانی؟ عرض کرد: بلی، به جان خودم سوگند که می‌خوانم. فرمود: پس گوش کن تا من سفر را بخوانم. اگر در آن آل محمد و اهل بیت و امت او ذکر شده است برای من گواهی دهید، و اگر ذکر نشده است برای من گواهی ندهید. سپس آن حضرت سفر سوم را قرائت نمود، تا رسید به جایی که [صفحه ۱۴۶] ذکر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شده بود. توقف نمود و فرمود: ای نصرانی، به حق مسیح و مادر او، بگو آیا من به انجیل دانا هستم؟ عرض کرد: بلی. سپس ذکر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت و امت او را برایش تلاوت نمود. فرمود: ای نصرانی، چه می‌گویی؟ این قول عیسی بن مریم است. پس اگر آنچه را که در انجیل نوشته است، تکذیب کنی، موسی و عیسی را تکذیب کرده‌ای، و اگر منکر ذکر محمد و اهل بیت و امت باشی، قتل تو واجب است، زیرا خدا و پیامبر و کتاب خود را تکذیب نموده‌ای. جاثلیق عرض کرد: آنچه را که در انجیل بر من ظاهر شده است، انکار نمی‌کنم و به آن اقرار می‌نمایم. حضرت رضا علیه‌السلام خطاب به جماعت حاضر فرمود: بر اقرار او شاهد باشید. سپس فرمود: ای جاثلیق، از آنچه که می‌دانی سؤال کن. جاثلیق گفت: به من خبر بده که حواریون عیسی بن مریم، و علمای انجیل چند نفر بودند؟ حضرت فرمود: به شخص بینایی گرفتار شده‌ای. حواریون عیسی دوازده نفر بودند که افضل و اعلم ایشان «الوقا» بود. علمای نصارا نیز سه نفر بودند: «یوحنا الاکبر» که در اخی ساکن بود؛ «یوحنا» در قریسا ساکن بود؛ «یوحنا دیلمی» که در رجاز ساکن بود، و ذکر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت و امتش نزد او بود. او کسی بود که امت عیسی و بنی اسرائیل به وجود وی بشارت داده شدند. سپس حضرت فرمود: ای نصرانی، سوگند به خدا که ما تصدیق می‌کنیم آن عیسی را که به وجود محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و او را [صفحه ۱۴۷] تصدیق کرد. و بر عیسی، پیامبر شما هیچ ایرادی ندارم مگر ضعف او، و کم نماز خواندن و کم روزه گرفتنش. جاثلیق گفت: به خدا قسم، علم خود را فاسد، و امر خود را ضعیف نمودی. گمان نمی‌کنم که داناترین اهل اسلام باشی! حضرت فرمود: از چه جهت؟ جاثلیق گفت: از این جهت که گفتی عیسی ضعیف و کم نماز و کم روزه بود. حال آنکه عیسی هرگز روزی را افطار نکرد و هرگز شبی را نخوابید. همه‌ی روزها روزه، و تمام شب‌ها را مشغول عبادت بود. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: برای چه کسی روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند؟ جاثلیق ساکت شد و کلامش قطع گردید. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: ای نصرانی، از تو مسأله‌ای می‌پرسم. عرض کرد: بپرس. اگر بدانم جواب می‌گویم. حضرت فرمود: انکار می‌کنی که عیسی به اذن خدا مرده زنده می‌کرد؟ جاثلیق گفت: منکر این مطلب هستم. زیرا کسی که مرده را زنده می‌کند، و کور مادرزاد را بینا سازد، و پیس را خوب کند، او خداست، و مستحق ستایش و بندگی است. حضرت فرمود: «یسع» پیامبر مثل عیسی بود، و آنچه که از عیسی صادر شده، از او نیز صادر گردیده است، مثل راه رفتن روی آب، زنده کردن مرده و خوب نمودن کور مادرزاد و پیس. پس چرا او را خدا ندانستند و کسی بندگی او را نکرد؟ از «حزقیل» پیامبر نیز صادر شد آنچه معجزه‌ی عیسی بود، و سی و پنج هزار نفر را پس از آنکه شصت سال از مرگشان می‌گذشت، زنده کرد. سپس به رأس الجالوت رو کرد و فرمود: ای رأس الجالوت، آیا [صفحه ۱۴۸] در تورات نخوانده‌ای هنگامی که بخت النصر در بیت المقدس جنگ کرد، سی و پنج هزار

جوان از میان اسیران بنی اسرائیل جدا نمود و به بابل آورد و آنها را کشت؟ و پس از آن خداوند متعال «حزقیل» را فرستاد و آنها را زنده کرد؟ این مطلب در تورات است، و کسی آن را انکار نمی‌کند مگر کافر از شما. رأس الجالوت گفت: ما این مطلب را شنیده و دانسته‌ایم. حضرت فرمود: ای یهودی، راست گفتی، توجه کن تا من این سفر را از تورات برایت بخوانم. سپس آن حضرت چند آیه از تورات را تلاوت نمود. هوش از سر آن یهودی رفت، متحیرانه به آن حضرت نظر می‌کرد و تعجب می‌نمود که چگونه آن حضرت اینها را تلاوت می‌فرماید. حضرت به جاثلیق رو کرد و فرمود: ای نصرانی، آیا این سی و پنج هزار نفر قبل از زمان عیسی بودند یا عیسی پیش از زمان آنها بود؟ عرض کرد: آنها پیش از زمان عیسی بودند. حضرت فرمود: طایفه‌ی قریش اجتماع کرده به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رفتند، و از ایشان درخواست کردند که مردگان آنها را زنده کند. آن حضرت به علی بن ابی طالب علیه السلام رو کرد و فرمود: به قبرستان برو، و با صدای بلند نام افرادی که این طایفه می‌خواهند بر زبان جاری کن که ای فلان! محمد رسول الله به شما می‌فرماید به اذن خداوند عز و جل برخیزید. حضرت امیرالمؤمنین مطابق فرمایش آن حضرت عمل فرمود، و همه به یک دفعه برخاستند. در حالی که خاک از سر و روی خود [صفحه ۱۴۹] می‌افشانند. پس طایفه‌ی قریش به آنها رو کرده از کار آنها پرسیدند. آنان به قریش گفتند: محمد به پیامبری مبعوث شده است. ما دوست داشتیم که درک خدمت او را نمایم و به او ایمان بیاوریم. حضرت رضا علیه السلام فرمود: پیامبر ما کور مادرزاد و پیس و دیوانه را شفا می‌داد، و با حیوانات و مرغان و جن و شیاطین صحبت می‌نمود. ولی ما او را پروردگار قرار ندادیم و خدایش ندانستیم، و غیر از خداوند عز و جل کسی دیگر را ستایش نکردیم. ما فضیلت احدی از اینها را انکار نمی‌کنیم، اما ایشان را خدا نمی‌دانیم. شما که عیسی را خدا می‌دانید، چرا «یسع» و «حزقیل» را خدا نمی‌دانید و حال آنکه این دو نفر هم در عمل مثل عیسی بودند و مرده را زنده می‌کردند؟ نشنیده‌ای که چندین هزار نفر از قوم بنی اسرائیل به واسطه‌ی خوف از طاعون و ترس از مردن از شهرهای خود فرار کردند. پس حق تعالی همه‌ی آنها را در یک ساعت هلاک کرد. اهل قریه‌ای که اینها در آنجا مرده بودند، غمگین شدند و دیواری دور آنها ساختند. پیوسته چنین بود تا اینکه استخوان‌های آنها پوسیده و ریزه گردید. سپس پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل به ایشان گذشت، و از بسیاری استخوان‌های پوسیده تعجب کرد. از جانب پروردگار به آن پیامبر وحی رسید که میل داری آنها را زنده کنم تا به آنان نظر کنی؟ عرض کرد: بلی پروردگارا. وحی رسید: آنها را بخوان. آن پیامبر گفت: ای استخوان‌های پوسیده، به اذن خدا برخیزید. پس به یک مرتبه همه زنده شدند، در حالی که خاک از روی خود پاک می‌کردند. [صفحه ۱۵۰] آیا نشنیده‌ای حضرت ابراهیم خلیل چگونه چهار مرغ را که ریزه ریزه کرده و هر جزیی از آنها را بر سر کوهی گذاشته بود، صدا کرد و همه‌ی آنها به سوی او شتافتند؟ موسی بن عمران با هفتاد نفر از اصحاب خود - که آنها را از میان قوم خود اختیار نموده بود - به سوی کوه رفتند. اصحاب به موسی عرض کردند: تو خداوند را دیده‌ای؟ آنچنان که دیده‌ای، او را به ما نشان بده. موسی گفت: من خدا را ندیده‌ام. گفتند: هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا اینکه آشکارا خدا را به ما نشان بدهی. پس صاعقه آنان را گرفت و همگی سوختند. موسی تنها ماند؛ عرض کرد: پروردگارا، من هفتاد نفر از بنی اسرائیل را انتخاب کردم، و با آنها به اینجا آمدم. اکنون چگونه تنها مراجعت کنم و در جواب بنی اسرائیل چه بگویم؟ اگر این خبر را به آنان بدهم، چگونه مرا تصدیق خواهند کرد؟ خداوند همه‌ی آنها را زنده کرد. ای جاثلیق، این حکایات را برای تو ذکر کردم. بر رد هیچ یک از اینها نیز قدرت نداری. زیرا همه‌ی اینها در تورات و انجیل و زبور و قرآن ثبت است. آیا هر کس مرده را زنده کند، و کور مادرزاد و پیس و دیوانه را شفا دهد، سزاوار پرستش است؟! پس تمام ایشان را خدایان خود بدان. ای نصرانی چه می‌گویی؟ جاثلیق گفت: قول، قول شماست؛ «لا اله الا الله» سپس آن حضرت به رأس الجالوت رو کرد و فرمود: ای یهودی، رو به من کن و به من توجه نما؛ از تو سؤال می‌کنم. به حق ده [صفحه ۱۵۱] معجزه‌ای که بر موسی بن عمران نازل شد، آیا در تورات ندیده‌ای که خبر محمد را نوشته باشد و امت او را - اتباع شتر سوار - که هرگاه ببینند، در معابد تازه‌ای پروردگار خود را به تسبیح تازه و جدیدی تسبیح می‌کنند؟ (یعنی تسبیح ایشان غیر از تسبیح امت سابق است). پس

بنی اسرائیل باید به طرف ایشان پناه ببرند، و در ملک آنان قرار گیرند تا دل‌هایشان مطمئن شود. زیرا در دست این امت شمشیرهایی است که از امت‌های کافر در اطراف زمین انتقام خواهند کشید. ای یهودی، آیا این چنین که ذکر کردم، در تورات نوشته شده است؟ رأس الجالوت عرض کرد: بلی، همه‌ی اینها در تورات ثبت و نوشته است. سپس آن حضرت به جاثلیق فرمود: ای نصرانی، علم تو به کتاب «شعیا» ی پیغمبر چگونه است؟ گفت: آن را حرف به حرف می‌دانم. حضرت به جاثلیق و رأس الجالوت فرمود: آیا این کلام او را دیده‌اید: «ای قوم، من صورت راکب حمار را دیدم، در حالتی که لباس نور پوشیده بود، و راکب شتر را دیدم که روشنایی او مثل روشنایی ماه بود.» هر دو گفتند: بلی، شعیا چنین گفته است. حضرت امام رضا علیه‌السلام فرمود: ای نصرانی، آیا این گفتار عیسی را در انجیل خوانده‌ای: «من به سوی پروردگار شما و پروردگار خودم خواهم رفت و «فارقلیطا» (محمد صلی الله علیه و آله و سلم) می‌آید. اوست کسی که بر من به حق گواهی می‌دهد، چنان که من برای او گواهی دادم. و اوست کسی که برای شما هر چیزی را تفسیر کند. و اوست کسی که فضیحت‌ها و رسوایی‌های امتها را ظاهر نماید. و اوست کسی که [صفحه ۱۵۲] ستون کفر را می‌شکند.» جاثلیق عرض کرد: هر چه شما از انجیل ذکر فرمودی، ما به آن اقرار و اعتراف می‌کنیم. حضرت فرمود: آیا اینها در انجیل هست؟ جاثلیق عرض کرد: بلی. حضرت فرمود: ای جاثلیق، آیا مرا خبر می‌دهی هنگامی که انجیل اول مفقود شد، آن را نزد چه کسی یافتند، و چه کسی این انجیل را برای شما ساخت؟ عرض کرد: ما انجیل را مفقود نکردیم مگر یک روز. سپس آن را یافتیم در حالی که آن تازه و نو درست شده بود، و «یوحنا» و «متی» این انجیل را برای ما بیرون آوردند. حضرت فرمود: شناخت شما به روش انجیل و علمای آن چه قدر کم است! اگر چنان باشد که گمان می‌کنی، پس چرا در انجیل اختلاف کردند، و در این انجیل که امروز دست شماست، اختلاف واقع شد؟ اگر این بر عهد اول باقی و همان انجیل اول بود، در آن اختلاف نمی‌شد. حال سر آن را به تو می‌گویم. بدان، هنگامی که انجیل اول گم شد، نصارا نزد علمای خود اجتماع کردند و گفتند: عیسی بن مریم کشته شد، و ما انجیل را گم نمودیم. شما علمای ما هستید. نزد شما از انجیل چیست و از آن، چه می‌دانید؟ «الوقا» و «مرقابوس» گفتند: انجیل در سینه‌ی ماست، و سفر آن را در حق هر کسی که هست از سینه‌ی خود بیرون می‌کنیم، تا تمام آن جمع شود. سپس «الوقا» و «یوحنا» و «مرقابوس» و «متی» نشستند و این [صفحه ۱۵۳] انجیل را برای شما، بعد از گم شدن انجیل اول ساختند. این چهار نفر شاگردان علمای سابقین بودند. من این واقعه را به تو اعلام نمودم. جاثلیق گفت: من این داستان را نمی‌دانستم و الآن به آن دانا شدم. زیادتی علم شما بر من ظاهر شد، و قلبم بر حقیقت آنچه که شما گفتید، گواهی می‌دهد. حضرت فرمود: شهادت این چند نفر عالم نزد تو چگونه است؟ عرض کرد: جایز و مسموع است. زیرا ایشان علمای نصارا و انجیل هستند، و هر چه شهادت دهند، حق است. حضرت به مأمون و حضار از اهل بیت خود و غیر آنان فرمود: شاهد باشید. آنان گفتند: گواه هستیم. سپس به جاثلیق فرمود: به حق عیسی و مادر او مریم، آیا می‌دانی که «متی» گفت: عیسی فرزند داود بن ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب بن یهود بن خضرون است؟ و «مرقابوس» در نسبت عیسی بن مریم گفت: او «کلمه الله» است؛ خداوند او را در جسد آدمی حلول داده و سپس به صورت انسان درآمده است؟ و «الوقا» گفت: به درستی که عیسی بن مریم و مادر او دو انسان از گوشت و خون بودند، سپس روح القدس در آنان داخل شد؟ پس چه می‌گویی در قول عیسی که فرمود: «ای حواریون، به درستی که به آسمان نمی‌رود مگر کسی که از آسمان نزول کرده باشد، و استثناست راکب شتر، خاتم پیامبران که به آسمان می‌رود و فرود می‌آید.»؟ جاثلیق گفت: این گفتار عیسی است. منکر آن نیستم. حضرت فرمود: در شهادت «الوقا» و «مرقابوس» و «متی» بر [صفحه ۱۵۴] عیسی، و آنچه که به او نسبت دادند چه می‌گویی؟ جاثلیق گفت: بر عیسی دروغ بستند. حضرت فرمود: ای گروه، آیا او نبود که آنان را تزکیه کرد و شهادت کرد که آنها علمای انجیل هستند و قولشان حق است؟ جاثلیق گفت: ای عالم مسلمانان، دوست دارم که مرا از کار آنان عفو نمایی. حضرت فرمود: به درستی که ما عفو کردیم. ای نصرانی، از آنچه برای تو پیش آمده است، سؤال کن. جاثلیق گفت: کسی دیگر از شما سؤال کند. به حق مسیح گمان نمی‌کنم که مثل تو کسی در بین علمای مسلمانان باشد. پس حضرت رو به رأس الجالوت کرد

و فرمود: تو از من سؤال می کنی، یا من از تو سؤال کنم؟ گفت: من از شما می پرسم. و از تو دلیلی قبول نمی کنم مگر آنچه را که از تورات یا انجیل یا زبور داوود و یا صحف ابراهیم و موسی باشد. حضرت فرمود: دلیلی از من قبول نکن مگر دلیلی را که تورات بر زبان موسی بن عمران، و انجیل بر زبان عیسی بن مریم، و زبور بر زبان داوود رانده باشد. رأس الجالوت گفت: نبوت محمد را از کجا و به چه دلیل ثابت می کنید؟ حضرت فرمود: موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داوود، خلیفه‌ی خدای عز و جل در زمین، به نبوت او شهادت داده‌اند. رأس الجالوت گفت: گفتار موسی بن عمران را روایت کن. حضرت فرمود: ای یهودی، آیا می دانی که موسی به بنی اسرائیل [صفحه ۱۵۵] سفارش کرده به آنان گفت: «به زودی پیامبری از برادران تان به سوی شما خواهد آمد. پس او را و آنچه با اوست، تصدیق کنید و به دستورات او عمل کنید.» اگر به قرابت اسرائیل با اسماعیل و نسبتی که بین آن دو از طرف ابراهیم است، آشنا هستید، آیا در بنی اسرائیل برادری غیر از فرزندان اسماعیل می شناسید؟ رأس الجالوت گفت: این گفتار موسی است و آن را رد نمی کنیم. حضرت فرمود: آیا از برادران بنی اسرائیل، پیامبری غیر از محمد به سوی شما آمده است؟ گفت: نه. حضرت فرمود: آیا از برادران بنی اسرائیل، پیامبری غیر از محمد به سوی شما آمده است؟ گفت: نه. حضرت فرمود: آیا این نزد شما صحیح نیست؟ گفت: صحیح است، ولی دوست دارم آن را از تورات تصحیح نمایی. حضرت فرمود: آیا انکار می کنید توراتی را که به شما می گوید: «از طرف طور سینا نور آمد، و از کوه ساعیر برای ما روشن کرد، و از کوه فاران بر ما آشکار نمود.»؟ رأس الجالوت گفت: این کلمات را خوانده‌ام، ولی تفسیر آن را نمی دانم. حضرت فرمود: تفسیر آن را من بر تو می گویم. اما قول او: «از طرف طور سینا نور آمد»؛ پس آن وحی خدای تبارک و تعالی است که بر موسی در کوه طور نازل شد. و اما قول او: «از کوه ساعیر برای ما روشن کرد»؛ پس آن کوهی است که خداوند عز و جل به عیسی بن مریم وحی نمود، در حالی که بر آن کوه بود. و اما قول او: «از کوه فاران بر ما آشکار نمود»؛ پس آن کوهی است از کوه‌های مکه، که فاصله اش تا مکه یک روز راه است. [صفحه ۱۵۶] شعیای پیامبر درباره‌ی آنچه تو و یاران تو در تورات می گوید، فرموده است: «سوارانی دیدم که زمین را برای آنان روشن کرد. یکی از آنان بر حمار و دیگری بر شتر سوار بود.» پس بگو راکبان حمار و شتر که بودند؟ رأس الجالوت گفت: نمی دانم. ایشان را به من معرفی کن. حضرت فرمود: راکب حمار، عیسی و راکب شتر، محمد است. آیا این را در تورات انکار می کنی؟ گفت: نه، منکر آن نیست. حضرت فرمود: آیا «حقوق» پیامبر را می شناسی؟ گفت: بلی، او را می شناسم. فرمود: او گفته است - و کتاب شما به آن سخن می گوید: «خداوند بیان را از کوه فاران آورد، و آسمان را از تسیح احمد و امت پر نمود او در دریا حرکت می کند، همان طور که در خشکی حرکت می کند. پس از خراب شدن بیت المقدس کتاب جدید، یعنی قرآن برای ما می آورد.» آیا این را می دانی و به آن ایمانی داری؟ رأس الجالوت گفت: این را «حقوق» پیامبر گفته است، و منکر آن نیستم. حضرت فرمود: تو در زبور داوود می خوانی: پروردگارا، بر پا کننده‌ی سنت بعد از فترت را مبعوث بگردان. آیا پیامبری غیر از محمد را می شناسی که بعد از فترت، سنت را برپا کند؟ رأس الجالوت گفت: این قول داوود است و منکر او نیستم. ولكن مقصود او عیسی است، و ایام او ایام فترت است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: نادان هستی. عیسی با سنت مخالفت نکرد. او با سنت تورات موافق بود، تا خداوند او را به آسمان برد. [صفحه ۱۵۷] و در انجیل نوشته شده است: «به درستی که پسر نیکوکار رفت و «فارقلیطا» بعد از او آمد. او کسی است که سنگینی‌ها را حفظ می کند، و برای شما هر چیز را تفسیر و بیان می نماید، و برای من گواهی می دهد، همان طور که من برای او گواهی دادم. من برای شما مثل آوردم و او برای شما تأویل می آورد.» آیا به این مطلب در انجیل ایمان داری؟ گفت: آری. سپس حضرت به او فرمود: ای رأس الجالوت، از پیامبرت، موسی بن عمران از تو سؤال می کنم؛ چه دلیلی است بر اثبات نبوت موسی؟ یهودی گفت: معجزاتی آورد که احدی از انبیای گذشته آن را نیاوردند. حضرت فرمود: مثلاً؟ گفت: شکافتن دریا، اژدها شدن عصا، جاری شدن چشمه با زدن عصا بر سنگ و بیرون آوردن دست از بغل آن چنان که مثل آفتاب، نورانی بود. و علامات دیگر که مردم بر مثل آن قادر نیستند. حضرت فرمود: راست گفתי در اینکه حجت او بر نبوتش این بود که چیزهایی آورد که خلق

بر آوردن مثل آن قادر نیستند. حال اگر کسی ادعای نبوت کند، سپس چیزهایی که دیگران بر آوردن مثل آن قادرند، بیاورد، آیا تصدیق او بر شما واجب است؟ گفت: نه، زیرا موسی از جهت نزدیکی به پروردگار، نظیر نداشت. اقرار و اعتراف بر نبوت هر کسی که ادعای پیامبری کند، بر او واجب نیست مگر آنکه مثل موسی معجزه بیاورد. حضرت فرمود: پس چگونه به پیامبران قبل از موسی اقرار [صفحه ۱۵۸] کردید در حالی که دریا را نشکافتند، و از سنگ چشمه جاری نکردند، و دست‌های ایشان مثل دست موسی نورانی نشد، و عصا را از دها نمودند؟ یهودی عرض کرد: هرگاه بر نبوت خود معجزاتی آوردند که خلق بر آوردن مثل آن قدرت نداشته باشد، اگرچه معجزه‌ای به غیر از معجزات موسی باشد، و به غیر آنچه موسی مأمور شد که به خلق برساند، مأمور باشند، تصدیق کردن آنان و ایمان آوردن به ایشان واجب است. حضرت فرمود: ای رأس الجالوت، چه چیز باعث شد نبوت عیسی بن مریم را نپذیری، حال آنکه مردگان را زنده می‌کرد، کور مادرزاد و پیس را شفا می‌داد و از گل، شکل مرغ درست می‌کرد و بر آن می‌دمید، و به اذن خدا او را پرواز می‌داد؟ رأس الجالوت گفت: چنین می‌کرد، ولكن ما آن را ندیدیم. حضرت فرمود: مگر معجزات موسی را مشاهده کرده‌ای؟! فقط اخباری از معتمدان موسی به تو رسیده که او چنین می‌کرد. عیسی بن مریم نیز چنین است. زیرا در اخبار متواتره آمده که عیسی معجزاتی آورده است. پس شما چگونه موسی را تصدیق می‌کنید، و عیسی را تصدیق نمی‌کنید؟ رأس الجالوت نتوانست جواب بگوید. حضرت فرمود: حکایت محمد صلی الله علیه و آله سلم و معجزات او، بلکه هر پیامبری را که خداوند مبعوث کرده این چنین است. از علامات محمد صلی الله علیه و آله سلم این بود که یتیم و فقیر و شبان بود. او اجیر بود و کتابی نیاموخته و نزد معلمی نرفته بود تا چیزی بیاموزد. با این وجود قرآن را آورد، که داستان پیامبران و خبرهای آنها حرف به حرف، و اخبار [صفحه ۱۵۹] گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت در آن دیده می‌شد. مردم را به اسرار و اعمال پنهانی آنها که در خانه‌های خود انجام می‌دادند، خبر می‌داد. و آنقدر معجزه آورد که به شماره نمی‌آید. رأس الجالوت عرض کرد: خبر عیسی و خبر محمد نزد ما صحیح نیست. و برای ما جایز نیست که اقرار کنیم برای آن دو نفر به چیزی که نزد ما صحیح نیست. حضرت فرمود: پس شاهی که برای عیسی و محمد گواهی داده است، دروغ گو است؟! یهودی باز ماند و جوابی نداد. سپس آن حضرت، هیرید اکبر را که از بزرگان مجوسیان و آتش پرستان بود، نزد خود خواند و فرمود: از زردشتی که خیال می‌کنید او پیامبر بوده مرا آگاه ساز که دلیل شما بر نبوت او چیست؟ عرض کرد: او معجزه‌ای آورد که کسی قبل از او آن را نیاورده بود، و ما آن را ندیده بودیم. از پیشینیان به ما خبر رسیده است که او برای ما چیزی را حلال کرده است، که کسی غیر از او حلال نکرده است. پس ما او را متابعت کردیم. حضرت فرمود: فقط به خاطر اینکه چنین اخباری برای شان از او رسیده است، او را متابعت کردید؟! عرض کرد: بلی. فرمود: از سایر امم گذشته نیز اخباری رسیده است که مثلاً موسی و عیسی و محمد چنین و چنان کرده‌اند. پس چرا به زردشت اقرار می‌کنی، و به آنان اقرار نمی‌کنی؟ سخن «هیرید» قطع شد و نتوانست جواب دهد و از مجلس خارج شد. [۶۳]. [صفحه ۱۶۰]

حسن بن محمد نوفلی می‌گوید: چون حضرت امام رضا علیه السلام همه‌ی متکلمان نصارا و یهود را محکوم کرد و همه به مقام شامخ آن حضرت اعتراف کردند، شب فرا رسید. حضرت با مأمون برخاستند و داخل خانه شدند. مردم نیز متفرق گردیدند. در این هنگام محمد بن جعفر مرا احضار کرد. من نزد او رفتم. رو به من کرد و گفت: ای نوفلی، گفتگو و صحبت‌های رفیق خود را دیدی؟ به خدا قسم، چنین گمانی در حق علی بن موسی نداشتیم، که در مورد مطالبی که امروز بیان کرد، چنین تفکری داشته باشد. گفتم: حاجیان در مدینه نزد او می‌آمدند و از مسائل حلال و حرام خود می‌پرسیدند. او هم به آنان جواب می‌داد. چه بسیار بودند که نزد حضرت آمده با او محاجه می‌کردند. محمد بن جعفر گفت: ای ابامحمد، من می‌ترسم که مأمون بر او حسد ببرد و وی را نابود کند. و یا او را در بلیه‌ای گرفتار کند. تو به او اشاره کن که خود را از امثال این سخنان نگاه دارد، و این گونه مطالب را نفرماید.

از علی بن محمد بن جهم مروی است که گفت: به مجلس مأمون وارد شدم، زمانی که حضرت رضا علیه‌السلام نزد مأمون بود. مأمون به آن حضرت عرض کرد: ای پسر رسول خدا، آیا قول شما این نیست که انبیا معصوم هستند؟ حضرت فرمود: بلی، قول من است. عرض کرد: پس معنای این [صفحه ۱۶۱] آیه چیست: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» [۶۴]. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: حق تعالی به آدم فرمود: «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» [۶۵]. «تو و همسرت، حوا در بهشت ساکن شوید، و از میوه‌ها و نعمت‌های بهشت، هر چه می‌خواهید بخورید. از هر جا که میل دارید و به هر چه اراده می‌کنید، آزاد هستید. ولی نزدیک این درخت مشوید، که از جمله‌ی ستمکاران بر نفس خود خواهید بود.» حق تعالی نفرمود: از این درخت و از جنس آن نخورید. بنابراین آدم و حوا از آن درخت خاص نخوردند، و از غیر آن درخت که از جنس آن درخت بود، خوردند. زیرا شیطان آنها را وسوسه کرد و به آنها گفت: «ما نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَائِكَةً أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» [۶۶]. «خدا شما را از خوردن این درخت نهی نکرد و چیزی شما را از خوردن گندم باز ندارد، مگر اینکه بخواهید دو فرشته شوید، و یا در بهشت، جاوید باشید. و برای آن دو سوگند خورد که من از نصیحت کنندگان شما هستم.» پس به واسطه‌ی وسوسه و فریب شیطان و قسم دروغ او، آدم و حوا فریفته شدند و از آن درخت خوردند. این واقعه یعنی خوردن از آن درخت در بهشت، قبل از پیامبری آدم بود. [صفحه ۱۶۲] علاوه بر اینکه آن گناه کبیره نبود که آدم مستحق جهنم شود، بلکه گناه صغیره بود که حق تعالی آن را بر پیامبر می‌بخشد. همچنین چنین اشتباهی پیش از نزول وحی، ضرری جهت امر نبوت ندارد. پس هنگامی که خداوند او را به پیامبری برگزید، معصوم شد و هرگز از او گناه کبیره و صغیره صادر نشد. همان طور که حق تعالی فرموده است: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى - ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى» [۶۷]. و نیز فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ». [۶۸]. مأمون عرض کرد: پس معنای این آیه چیست: «فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا» [۶۹]. حضرت فرمود: حوا پانصد شکم برای آدم زایید، و در هر زایمان یک پسر و دختر به دنیا آورد. آدم و حوا با خدای متعال عهد بستند و دعا کردند: «لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ» [۷۰] اگر به ما فرزندی صالح و بی‌عیب عطا کنی، ما به این نعمت شکرگزار تو هستیم. خداوند متعال به ایشان فرزندی صالح و دور از هر عیب و فساد عطا فرمود. آنچه به ایشان عطا نمود بر دو قسم بودند. یکی [صفحه ۱۶۳] صنف پسر و دیگری دختر. پس این دو قسم فرزند برای حق تعالی شریک قرار دادند در آن فرزندان که خداوند به ایشان عنایت فرمود. یعنی آن فرزندان را «عبد الحارث و عبد الشمس و عبدالعزیز» و امثال آن نام نهادند، و مثل پدر و مادر خود (آدم و حوا) خدا را شکرگزاری نکردند. پس خدا بزرگ و پاک است از آنچه که برای او شریک قرار می‌دهند. مأمون عرض کرد: گواهی می‌دهم که حقیقتاً تویی فرزند رسول خدا. به من خبر بده از مراد حق تعالی در مورد قول ابراهیم خلیل که عرض کرد: «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي» [۷۱]. حضرت فرمود: حق تعالی وحی فرستاد به ابراهیم که من از بندگان خود خلیل را برگزیدم که اگر از من زنده کردن مرده را سؤال کند، اجابت کنم. در قلب حضرت ابراهیم خطور کرد که خودش خلیل باشد. عرض کرد: «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى»؛ پروردگارا، به من به صورت عینی و با قدرت کامله‌ی خود نشان ده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ خداوند فرمود: آیا تو هنوز ایمان نیاورده‌ای و مرا باور نکرده‌ای به اینکه قادرم بر زنده کردن تمام مردگان؟! عرض کرد: بلی، من به تو ایمان آورده‌ام و تصدیق دارم و قدرت تو را می‌دانم، ولی می‌خواهم قلبم کاملاً در این مورد ساکن و قرار گیرد، و به معاینه مشاهده کنم. خداوند فرمود: «فَخَذَ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصَرَّهِنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» [۷۲]. پس چهار عدد از مرغان را بگیر و بدن و سایر اجزای هریک از آنها را درست و با دقت نگاه کن که بعد از زنده شدن، آنها را بشناسی. بعد از اینکه مرغها را کشتی، سرهایشان را در دست نگهدار و بدنشان را با هم مخلوط کرده از گوشت

آنها بر سر چند کوه بگذار. سپس هریک را بخوان؛ به اذن خداوند هر چهار مرغ نزدت حاضر می‌شوند. ای ابراهیم، بدان پروردگار تو قدرت دارد و بر هر چیزی غالب است، و عاجز نیست از اینکه اراده کند. او در هر چه می‌سازد، محکم کار است. حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام مطابق امر پروردگار عالم، کرکس و مرغابی و طاووس و خروس را گرفت. آنها را پاره پاره کرده با هم مخلوط نمود. سپس پاره‌ای از آن را بر هر کوهی که در اطراف او بود نهاد. فقط منقار آنها را در میان انگشتانش گرفت و کمی آب و دانه در کنار خود گذاشت. سپس هریک از آنها را به نام خود خواند. اجزا پریدند و بعضی از آنها به بعضی دیگر متصل شدند تا اینکه بدن‌ها کامل شد و بدن هریک به سر خود متصل گردید. حضرت ابراهیم منقار آنها را از دست خود رها کرد؛ آنها طیران کردند و کنار ابراهیم فرود آمدند و از آن آب و دانه خوردند. پس از آن به نطق آمده گفتند: ای پیامبر خدا! ما را زنده کردی؛ خدا تو را [صفحه ۱۶۵] زنده بدارد. ابراهیم علیه‌السلام فرمود: خداوند زنده می‌کند و می‌میراند، و بر هر چیزی قادر است. مأمون عرض کرد: «بارک الله فیک»، یا اباالحسن، مرا از این قول خداوند خبر ده: «فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» [۷۳]. حضرت فرمود: چون موسی علیه‌السلام به سرزمین فرعون وارد شد. میان مغرب و عشا بود و مردم مشغول کار بودند. در آن شهر دو مرد را دید که با هم مشغول جدال و نزاع بودند. یکی از تابعین موسی و دیگری از طرفداران فرعون. پس آن مرد که از طرفداران موسی بود، از وی برای دفع دشمن طلب یاری کرد. حضرت موسی نیز به امر الهی به مردی که طرفدار فرعون بود، مشتی زد و آن مرد فوت شد. منظور گفته‌ی موسی در آیه این است که این جدال و نزاع که میان آن دو نفر انجام گرفته بود، از وسوسه شیطان بود. نه آنچه موسی در قتل قبطی کرد. به درستی که شیطان دشمن آشکار و گمراه کننده است. مأمون عرض کرد: پس چیست معنای قول موسی: «رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی» [۷۴]. حضرت فرمود: مراد موسی از این حرف این بود: من بی‌مورد به این شهر داخل شدم. پس پروردگارا، مرا از شر دشمنان حفظ کن تا بر من ظفر نیابند و مرا اذیت نکنند و به قتل نرسانند. خداوند نیز او [صفحه ۱۶۶] را از شر دشمن حفظ نمود. سپس موسی عرض کرد: پروردگارا، به سبب آنچه بر من عطا کردی از کمال قوت، که این مرد را با یک مشت کشتم، هرگز معاون و یار بندگان بدکار و شرور نخواهم بود. بلکه با این قوت در راه تو مجاهده می‌کنم تا رضایت تو را جلب نمایم. موسی به خاطر قتل قبطی در آن شهر ناراحت و ترسان بود. فردای آن روز در شهر می‌گردید که ناگاه کسی که روز قبل از موسی طلب یاری کرده بود، باز برای دفع ظلم از موسی استغاثه نمود. حضرت موسی علیه‌السلام به او فرمود: تو گمراه هستی و گمراهی تو آشکار است. دیروز با مردی مخاصمه و منازعه کردی، امروز با دیگری منازعه می‌کنی تا من به سبب تو اذیت شوم. موسی خواست که آن مرد قبطی را که از مخالفان او و بنی‌اسرائیل بود، بگیرد و شر او را از آن شخص دفع کند، که گفت: آیا می‌خواهی مرا بکشی، همچنان که دیروز آن مرد را کشتی. آیا تو می‌خواهی در مصر از گردنکشان باشی، و نمی‌خواهی از مصلحان میان مردم باشی؟! مأمون گفت: خداوند از پیامبران به شما جزای خیر دهد که آنان را از معصیت منزّه کردی. پس چیست معنای کلام موسی که به فرعون گفت: «فَعَلْتُهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الصَّالِّينَ» [۷۵]. حضرت فرمود: چون موسی نزد فرعون آمد، فرعون به موسی گفت: «وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» [۷۶]؛ کار خودت [صفحه ۱۶۷] را انجام دادی (آن مرد قبطی که خباز من بود کشتی) و تو از ناسپاسان نعمت من هستی که قصد کشتن یکی از خواص مرا نمودی. پس تو نعمت را کفران کردی. موسی علیه‌السلام در جواب گفت: من آن عمل را انجام دادم وقتی که گمراه بودم. و راه را نمی‌دانستم که در شهری از شهرهای تو واقع خواهم شد و این عمل از من صادر می‌شود. پس هنگامی که ترسیدم مرا بکشید، فرار کردم. سپس خداوند مرا عفو کرد و در وقت مراجعت از مدین به وادی ایمن مرا بخشید. به من حکمت عطا فرمود و مرا در زمهری پیامبران خود که برای هدایت خلق فرستاده بود، داخل ساخت. و خداوند خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سلم می‌فرماید: «أَلَمْ أَلْهَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» [۷۷]؛ ای پیامبر گرامی، آیا تو تنها و بی‌کس نبودی؟ پس خدا تو را زیر سایه‌ی کفایت جد و عمویت جای داد. تو راه گم کرده در قوم و قبیله‌ی خود بودی. یعنی نزد ایشان ناشناخته بودی و آنها به تو معرفت نداشتند.

پس خداوند ایشان را به طرف تو هدایت و راهنمایی کرد، و تو را به آنها شناسانید. پس آنان به تو معرفت پیدا کردند. خداوند تو را فقیر و محتاج یافت. پس تو را بی‌نیاز کرد به استجابت دعایت، آنچنان که هرچه از او خواستی تو را اجابت کرد و از مردم بی‌نیازت ساخت. (زیرا اه دنیا و دنیاپرستان به وسوسه‌ی شیطان با فقرا مخالفند.) مأمون عرض کرد: چیست معنای قول خداوند: «وَلَمَّا جَاءَ [صفحه ۱۶۸] مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي» [۷۸]. چگونه جایز است که موسی نداند رؤیت خداوند ممکن نیست و خواهش کند: پروردگارا، خودت را به من بنما تا تو را ببینم؟ حضرت فرمود: موسی بن عمران می‌دانست که مقام الهی بلند است و رؤیت او محال است. ولیکن از آنجا که خداوند با موسی مکالمه کرد، او را به خود قرب و منزلت داد. موسی نزد قوم خود اظهار داشت: خداوند با من مکالمه کرده و مرا به خود نزدیک کرده است. قوم موسی به او گفتند: ما به تو ایمان نمی‌آوریم تا کلام خدا را بشنویم، به آن نوعی که تو شنیدی. قوم موسی هفتصد هزار مرد بودند. موسی هفتاد هزار نفر را برگزید. سپس از آنها هفت هزار نفر را اختیار کرد، و از میان آنها هفتصد نفر را انتخاب نمود. در نهایت هفتاد نفر را از میان هفتصد نفر برگزید و با خود به میقات پروردگار برد. پس موسی با این هفتاد نفر به طور سینا روانه شد. آنان را برابر دامنه‌ی کوه گذاشت و خود به بالای کوه رفت. در آنجا از خدا تقاضا کرد تا با او صحبت کند و قوم او کلام خدا را بشنوند. خداوند با موسی تکلم نمود، و قوم او کلام خدا را از بالا و پایین و راست و چپ و جلو و عقب شنیدند. زیرا خداوند کلام را از درختی ایجاد فرمود و از آن درخت منتشر نمود تا آن کلام را از همه‌ی جهات بشنوند. موسی گفت: شنیدید؟ گفتند: تا خدا را آشکار نبینیم به تو ایمان [صفحه ۱۶۹] نمی‌آوریم. سپس به سبب این گفتار بزرگ و تجاوز آنان از حد خود، خداوند صاعقه‌ای بر ایشان فرستاد، و به سبب ظلمی که بر نفس خود کرده بودند، صاعقه آنان را گرفت و تمام آنها مردند. موسی عرض کرد: ای پروردگار من، وقتی من مراجعت کنم، بنی‌اسرائیل به من گویند: تو آن هفتاد نفر را با خود بردی و آنان را به قتل رسانیدی. زیرا تو در ادعای خود که با خدا مناجات می‌کنی و او با تو سخن می‌گوید، صادق نیستی. من در جواب آنها چه بگویم؟ حق تعالی آن هفتاد نفر را زنده کرد، و آنان را با موسی فرستاد. آنها به موسی گفتند: اگر تو از خدا بخواهی که خود را به تو نشان بدهد و تو او را ببینی، خداوند تو را اجابت کند. آن وقت به ما خبر می‌دهی که چگونه بود، و ما او را می‌شناسیم آن طور که باید شناخت. موسی گفت: ما به تو ایمان نمی‌آوریم تا از او درخواست کنی. موسی عرض کرد: پروردگارا، تو گفتگوی بنی‌اسرائیل را شنیدی، و تو به صلاح آنها دانا تری. خداوند متعال وحی فرستاد: ای موسی، هرچه از تو درخواست کردند، از من درخواست کن. من به سبب نادانی ایشان، تو را مؤاخذه نمی‌کنم. در این هنگام موسی عرض کرد: «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ»؛ پروردگارا، ذات خود را به من نشان بده تا به سوی تو نظر کنم. [صفحه ۱۷۰] خداوند متعال در جواب فرمود: «لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنَّ اسْتِثْقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي» [۷۹]؛ مرا هرگز نمی‌بینی، ولیکن به کوه نگاه کن. اگر این کوه در جای خود قرار گیرد، به زودی مرا می‌بینی. پس هنگامی که خداوند علامتی از علامات خود را بر آن کوه تجلی داد و ظاهر گردانید، آن کوه ریزه ریزه شد و موسی از هول آنچه که مشاهده کرد، بیهوش شد. سپس به هوش آمد و گفت: تو را منزله می‌سازم از هر چه لایق وجودت نیستی و تو را پاک می‌دانم از اینکه به چشم دیده شوی. و از نادانی قوم خود به معرفت تو برگشتم و توبه کردم، و اول کسی هستم که تصدیق کنم به اینکه دیده نخواهی شد.

ذکر خبری درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ

صافات / ۱۰۷. از فضل بن شاذان مروی است که گفت: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم: وقتی خداوند متعال به حضرت ابراهیم امر کرد که به جای فرزندش، اسماعیل، بره‌ای را که از بهشت برای او فرستاده بود، قربانی کند، حضرت ابراهیم در دل آرزو کرد که ای کاش فرزندم اسماعیل را با دست خود قربانی کرده بودم، تا در راه خدا بیشتر اجر داشته باشم و درجاتم نزد خداوند متعال بالاتر رود. خداوند به او وحی کرد: از مخلوق و بندگان من چه کسی را خیلی دوست داری؟ عرض کرد: پروردگارا، احدی را

بیش از حبیب تو، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم دوست ندارم. [صفحه ۱۷۱] فرمود: فرزند او را دوست داری یا فرزند خودت را؟ عرض کرد: فرزند او را بیشتر از فرزند خویش دوست دارم. فرمود: قربانی شدن فرزند او از روی ظلم به دست دشمن بیشتر تو را ناراحت می‌کند یا قربانی کردن فرزندت به دست خودت؟ عرض کرد: بلکه قربانی شدن فرزند او به دست دشمن، دل مرا درد می‌آورد. فرمود: ای ابراهیم، طایفه‌ای که خود را از امت محمد می‌دانند، فرزند او، حسین را به جور و ستم شهید می‌کنند و مثل بره ذبح می‌کنند، در حالی که این عمل را بزرگ نمی‌شمارند. بدین سبب گرفتار غضب و عذاب من خواهند شد. پس از شنیدن این مصیبت، فریاد و فغان ابراهیم علیه‌السلام بلند شد، دل او به درد آمد و گریه نمود. از جانب پروردگار خطاب آمد: ای ابراهیم، جزع و گریه‌ی تو را در مصیبت فرزند پیامبر آخرالزمان، فدای فرزندت اسماعیل قرار دادم. مثل آنکه اسماعیل را به دست خودت فدا نموده و ذبح کرده‌ای. و به واسطه‌ی گریه‌ی تو بر حسین و قتل او، برای تو واجب گردانیدم بلندترین درجات کسانی را که به جهت مصائب، ثواب دادم. در روایت صحیح و متواتر وارد است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ»؛ من پسر دو ذبیح هستم. حسن بن علی بن فضال از پدرش روایت کرده است که گفت: از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام از معنای این فرمایش حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردم. [صفحه ۱۷۲] حضرت فرمود: منظور از «ذبیحین» اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن، و عبدالله بن عبدالمطلب می‌باشد. اما اسماعیل فرزند ابراهیم، پسر حلیم و بردباری بود که خداوند وجود او را به ابراهیم علیه‌السلام مژده داد. هنگامی که به حد بلوغ رسید - و در جوانی و خوش‌رویی بی‌نظیر بود - ابراهیم به او گفت: ای پسر، من هر شب در خواب می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم. یعنی هر شب خطاب الهی به من می‌رسد که اسماعیل را ذبح کن و قربانی نما. در این باره چه می‌گویی؟ اسماعیل عرض کرد: من به رضای خدا راضی هستم، ای پدر بزرگوار. آنچه مأموری انجام بده و آنچه را که در خواب به شما امر کرده‌اند، به جای آور. او اظهار نگرانی نکرد و گفت: ای پدر، به زودی مرا از صبر کنندگان می‌یابی، اگر توفیق الهی شامل حال من باشد که در راه خداوند متعال قربانی شوم. چون ابراهیم به ذبح اسماعیل عزم نمود و اسباب ذبح را تهیه کرد، خداوند متعال برای او فدا فرستاد به ذبح عظیم‌الجثه و بره‌ی بزرگی که چهل سال در باغ بهشت چریده و پرورش یافته بود. پس تا روز قیامت هر چه در منا قربانی شود، همه فدای اسماعیل است. این، یکی از آن دو ذبیح است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ». اما ذبیح دیگر عبدالله بن عبدالمطلب، پدر بزرگوار حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد که حکایت او چنین است: عبدالمطلب فرزند نداشت. به حلقه‌ی در کعبه آویخت و دعا کرد [صفحه ۱۷۳] که خداوند ده پسر به او عطا نماید. و نذر کرد که اگر خداوند ده پسر به او عطا کند، یکی را در راه خداوند تبارک و تعالی قربانی نماید. دعای عبدالمطلب به هدف اجابت رسید و خداوند ده پسر به او عطا فرمود. گفت: اکنون که حق تعالی دعای مرا به اجابت مقرون فرموده است، من باید به نذر خود وفا کنم. پس فرزندان خود را داخل کعبه نمود و میان آنها قرعه زد. قرعه به نام عبدالله، پدر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد. چون عبدالله را از همه‌ی فرزندان بیشتر دوست داشت، بار دیگر قرعه زد؛ باز نام او بیرون آمد. دفعه‌ی سوم قرعه زد، باز نام عبدالله بیرون آمد. عبدالله را گرفت و حبس نمود و تصمیم گرفت تا او را قربانی کند. قریش اجتماع کرده او را منع نمودند. زنان عبدالمطلب گریه و زاری می‌کردند تا آنکه دختر عبدالمطلب پیش آمد و گفت: ای پدر، فکری به خیال من رسیده است که می‌تواند عذری برای تو نزد خداوند تبارک و تعالی در کشتن فرزندت باشد. گفت: ای دختر، چه فکری به نظر تو رسیده است؟ تو دختری مبارکه و میمونه هستی. گفت: شترانی که داری بیاور، و بین عبدالله و شتران قرعه بزن تا خداوند از تو راضی شود. عبدالمطلب فرستاد تا شتران را حاضر کردند. ده شتر را از میان آنها جدا نمود و بین آن شتران و عبدالله قرعه زد. قرعه به نام عبدالله بیرون آمد. پشت سر هم ده شتر ده شتر زیاد کرد و قرعه زد و همچنان نام عبدالله بیرون می‌آمد. تا اینکه به صد شتر رسید. پس [صفحه ۱۷۴] قرعه به نام شتران درآمد. یک دفعه صدای تکبیر قریش بلند شد، به طوری که کوه تهامه به لرزه درآمد. عبدالمطلب گفت: این درست نیست، و باید

مجدداً تا سه مرتبه این قرعه را تکرار کنم. قرعه را مثل سابق زد، قرعه به نام شتران بیرون آمد. و چون مرتبه‌ی سوم تمام شد، زیر و ابوطالب و سایر برادران، عبدالله را از زیر پای عبدالمطلب بیرون کشیدند، و چون تمام صورت عبدالله پر از خاک شده بود، برادران خاک صورت او را پاک کردند. صورت عبدالله بر اثر مالیدن شدن به خاک زخمی شده بود. عبدالمطلب امر کرد تا صد شتر را بین صفا و مروه که در آن موقع بازار مکه بود، نحر کنند. آنها را بین مردم تقسیم کرد و خود هیچ تصرفی ننمود. از عبدالمطلب پنج چیز به عنوان سنت باقی ماند که خداوند آنها را در شرع اسلام جاری قرار داد: اول: زن‌های پدران را بر فرزندان حرام کرد؛ دوم: دیه‌ی قتل را صد شتر تعیین کرد؛ سوم: طواف خانه‌ی کعبه را هفت شوط کرد؛ چهارم: گنجی پیدا کرد و خمس آن را داد؛ پنجم: چون چاه زمزم را حفر نمود، سقایی حجاج قرار داد. [صفحه ۱۷۵]

رفتار هارون با حضرت کاظم و رفتار مأمون با حضرت رضا و قبول ولایت عهدی

رفتار هارون الرشید نسبت به حضرت موسی بن جعفر

علی بن محمد بن سلیمان نوفلی از صالح بن علی بن عطیه نقل کرده است که سبب انتقال حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به بغداد آن است که هارون در نظر گرفت که خلافت را بعد از خودش برای فرزند خود محمد امین، پسر زبیده خاتون تعیین و مستحکم نماید. هارون چهار پسر داشت که به محمد امین بیشتر از دیگران علاقه داشت. ولی فقط سه نفر از آنان را متصدی امر خلافت بعد از خود کرد: محمد پسر زبیده که ولیعهد خود قرار داد؛ عبدالله مأمون که او را بعد از محمد صاحب امر خلافت نمود؛ قاسم مؤتمن که او را بعد از مأمون برای خلافت تعیین کرد. هارون قصد داشت که این کار را در حیات خود شهرت بدهد، تا [صفحه ۱۷۶] تمام مردم از عام و خاص مطلع باشند که این سه نفر بعد از او خلیفه‌اند. این مطلب را به تمام فقها و علما، و در تمام مملکت و در حجاز به هنگام اجتماع مردم برای مناسک حج اعلان کرد. علی بن محمد نوفلی می‌گوید: پدرم برای من حدیث کرد که سبب عداوت یحیی بن خالد با موسی بن جعفر علیهما السلام، و سخن‌چینی او نزد هارون این بود که هارون دستور داد پسرش محمد بن زبیده نزد جعفر بن محمد الاشعث احکام و علوم بیاموزد. یحیی بن خالد در باطن از این امر راضی نبود، زیرا می‌اندیشید که هرگاه هارون بمیرد و امر خلافت به دست محمد امین قرار گیرد، دولت او و فرزندش از بین خواهد رفت. در عوض منصب و مقام وزارت به دست جعفر بن محمد الاشعث و فرزند او قرار خواهد گرفت. زیرا یحیی می‌دانست که جعفر بن محمد شیعه است. پس نزد جعفر بن محمد آمد و گفت: من هم مذهب تو را دارم، و شیعه‌ی موسی بن جعفر هستم. جعفر بن محمد مسرور و خوشحال گردید و جمیع مطالب باطنی و امور خود را تفصیلاً به یحیی اطلاع داد. و از رابطه‌ی خود با موسی بن جعفر علیهما السلام برای او سخن گفت. هنگامی که یحیی بر مذهب و رفتار او با آن حضرت، آگاه گردید، نزد هارون الرشید رفت و تمام اسرار جعفر بن محمد الاشعث را به او اطلاع داد و از او سخن‌چینی کرد. هارون همیشه و همه جا احترام جعفر و پدر او، محمد الاشعث را نزد تمام سران دولت مراعات می‌کرد. یحیی بن خالد نیز قدرت اظهار نظر و بدگویی از جعفر را نزد هارون نداشت. تا اینکه روزی در حضور یحیی، هارون نسبت به جعفر اظهار اکرام و احترام نمود، [صفحه ۱۷۷] و میان هارون و یحیی بن خالد از شخصیت و مزیت جعفر بن محمد الاشعث صحبت شد. هارون امر کرد تا بیست هزار دینار به جعفر بدهند. آن روز یحیی بن خالد از بدگویی جعفر خودداری کرد و حرفی درباره‌ی جعفر بن محمد نزد هارون اظهار نداشت. تا اینکه روز دیگری نزد هارون آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین، من هر وقت به شما از مذهب جعفر خبر می‌دهم، قبول نمی‌کنید و آن را تکذیب می‌نمایید. حال مطلبی دارم که دروغ و راست گفتار مرا برای شما معلوم می‌کند. هارون گفت: آن چیست؟ یحیی گفت: هر مالی که به دست جعفر می‌رسد، خمس آن را به موسی بن جعفر می‌دهد. من شکی ندارم که خمس بیست هزار دیناری که شما به او دادی، برای موسی بن جعفر فرستاده

است. هارون گفت: این مطلب اگر درست باشد، جدا کننده‌ی بین حق و باطل است. پس به هنگام شب جعفر را احضار کرد. او اطلاع پیدا کرده بود که یحیی برای نزد هارون سخن چینی کرده است. وقتی فرستاده‌ی هارون در آن شب نزد جعفر آمد، ترسید که هارون گوش به حرف‌های یحیی داده و آنها را قبول کرده است و او را احضار کرده تا به قتل برساند. پس غسل کرد و مقداری مشک و کافور را حنوط نمود؛ بر روی جامه‌های خود برد یمانی پوشید و به همان حال نزد هارون رفت. چون چشم هارون به جعفر افتاد و بوی مشک و کافور به مشامش رسید و برد یمانی را به تن او دید، سؤال کرد: این وضع چیست؟ گفت: یا امیرالمؤمنین، چون مطلع شدم که نزد تو نسبت به من [صفحه ۱۷۸] بدگویی کرده‌اند و در این ساعت مرا احضار کردید، پیش خود گفتم که ممکن است حرف‌های دشمن درباره‌ی من در قلب شما اثر کرده و مرا احضار کرده‌اید تا به قتل برسانید. هارون گفت: هرگز نسبت به تو چین کاری را انجام نمی‌دهم، ولكن یحیی به من خبر داده که هر چه مال از هر جا به دست تو می‌رسد، خمس آن را بری موسی بن جعفر می‌فرستی. آیا خمس بیست هزار دیناری که من به تو دادم برای او فرستاده‌ای؟ می‌خواهم صدق و کذب آن را بدانم. جعفر گفت: «الله اکبر»؛ شما به خادمان خود دستور دهید که به منزل من بروند، و بیست هزار دینار را به آن نوعی که مهر شده بود، بیاورند. هارون به یکی از خادمان گفت: مهر جعفر را بگیر و به منزل او برو و این مال را بیاور. جعفر اسم کنیزی که مال نزد او بود به خادم گفت. سپس مال را به همان مهری که از طرف خلیفه فرستاده شده بود، آوردند. جعفر گفت: این مطلبی است که به وسیله‌ی آن، دروغ کسی را که از من نزد تو بدگویی کرده است، می‌فهمی. هارون گفت: راست می‌گویی. برگرد و در امان و آسوده‌خاطر باش. من حرف کسی را درباره‌ی تو قبول نمی‌کنم. مطابق روایات صحیح و معتبر، یحیی بن خالد به جهت عناد و دشمنی که با جعفر بن محمد الاشعث داشت، باعث و سبب شهادت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شد. نوفلی می‌گوید: علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی از بعضی [صفحه ۱۷۹] از مشایخ خود روایت کرده است - و این روایت در حجتی بود که هارون قبل از آن حجتی که در حدیث سابق ذکر شد، بجا آورد - که آن شیخ گفت: علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمد با من ملاقات کرد و گفت: چرا ساکت نشسته‌ای و خاموش هستی، و در کار یحیی بن خالد تدبیر و تفکر نمی‌کنی. زیرا او مرا خواسته تا حاجت‌های مرا برآورد. تو نیز مثل من حاجات خود را از وزیر، یحیی بن خالد بخواه. علت این کار آن بود که یحیی بن خالد به یحیی بن مریم گفت: مرا به یک نفر از بنی‌هاشم راهنمایی کن که اهل دنیا و راغب به آن باشد، تا من دنیای او را وسعت دهم. گفت: تو را به مردی که به این صفت معروف است راهنمایی می‌کنم، و او علی بن اسماعیل بن جعفر است. سپس یحیی بن خالد کسی را نزد علی بن اسماعیل بن جعفر که برادرزاده‌ی موسی بن جعفر است، فرستاد و او را دعوت کرد. به او گفت: از حالات عمویت، موسی بن جعفر و شیعیان او و اموالی که برای او می‌آورند به ما خبر بده. علی بن اسماعیل گفت: این گونه اخبار نزد من است؛ و به بدگویی عموی خود پرداخت. گفت: بسیاری پول نزد عموی من چنان است که در بهتری جای مدینه مزرعه‌ای به سی هزار درهم خرید. پس چون مبلغ آن را حاضر کردند، بایع گفت: از قسم دیگر پول می‌خواهم. عمویم امر کرد که آن پول را به بیت‌المال ریختند، و از همان نوع پولی که بایع می‌خواست برای او آوردند. نوفلی می‌گوید: پدرم گفت: در صورتی که حضرت موسی بن [صفحه ۱۸۰] جعفر علیهما السلام همیشه به برادرزاده‌ی خود (علی بن اسماعیل بن جعفر) مال می‌داد، و کارهای آن حضرت از او پنهان نبود و به او اطمینان داشت. تا آنجا که بعضی از نامه‌ها به خط علی بن اسماعیل بود. پس از آن او دوری نمود. هنگامی که هارون خواست به عراق مراجعت کند، به موسی بن جعفر علیهما السلام خبر دادند که علی بن اسماعیل می‌خواهد با هارون به عراق برود. آن حضرت او را احضار کرد و فرمود: برای چه می‌خواهی با هارون به عراق بروی؟ گفت: قرض دارم. حضرت فرمود: من قرض تو را ادا می‌کنم. گفت: عیالم را چه کنم؟ فرمود: عیالت را هم کفایت می‌کنم. گفت: ممکن نیست، مگر اینکه با هارون به عراق بروم. حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام سیصد دینار همراه با چهار هزار درهم برای او فرستاد، و فرمود: اینها را بگیر و اولاد مرا یتیم نکن. از علی بن جعفر روایت است که گفت: محمد بن اسماعیل بن جعفر بر هارون الرشید وارد شد و

به او تبریک و تهنیت گفت. سپس به هارون گفت: چه گمان دارید که در روی زمین دو خلیفه باشد، و من و برادرم علی دیدیم که مردم به موسی بن جعفر برای خلافت تهنیت گفتند. علی و محمد هر دو پسر اسماعیل بن جعفر بن محمد، و برادرزاده ای حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بودند و با سخن چینی نزد یحیی بن خالد، باعث کشتن عموی خود، حضرت موسی بن جعفر شدند. لعنة الله علیهم اجمعین. عبدالله بن فضل از پدر خود روایت کرده که گفت: من حاجب [صفحه ۱۸۱] هارون الرشید بودم. روزی آن ملعون، در حالی که غضبناک بود و شمشیری در دست داشت، به من گفت: ای فضل، به حق قرابتی که به رسول خدا دارم، اگر پسر عم من را نیاوری، گردنت را با این شمشیر قطع می‌کنم. من گفتم: چه کسی را بیاورم؟ گفت: این حجازی را. گفتم: کدام حجازی؟ گفت: موسی بن جعفر بن محمد. من ترسیدم او را بیاورم. اما وقتی در مورد عاقبت این عمل اندیشیدم، به خود گفتم این کار را انجام می‌دهم. هارون گفت: دو نفر را برای زدن تازیانه، دو نفر شمشیرزن و دو نفر از جلادها را نیز حاضر کن. به دستور هارون ابتدا این اشخاص را حاضر کردم و سپس به منزل حضرت موسی بن جعفر رفتم و به در خانه که روزنه نداشت آمدم. آنجا غلام سیاهی دیدم و به او گفتم: خدا تو را رحمت کند، از مولای خود اذن حاصل کن تا من داخل شوم. گفت: داخل شو؛ او را حاجب و درباری نیست. پس داخل شدم. غلام سیاهی دیدم که با مقرض گوشت‌های پیشانی و دو جبین آن حضرت را که در اثر عبادت و سجده‌ی طولانی پایین آمده بود، مقرض می‌کرد. سلام کردم و گفتم: هارون الرشید را اجابت کن. فرمود: رشید را با من چه کار است؟ آیا نعمت‌های دنیا او را مشغول نکرده تا از من احتراز کند؟ پس حضرت با سرعت به طرف خانه‌ی هارون حرکت کرد. او فرمود: اگر از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث را نشنیده بودم که فرمود: اطاعت سلطان برای تقیه واجب است، نمی‌رفتم. فضل گفت: من عرض کردم: یابن رسول الله، خدا تو را رحمت کند؛ آماده و مستعد عقوبت باشید. فرمود: آیا کسی که مرا از شر او [صفحه ۱۸۲] حفظ کند، با من نیست؟ ان شاء الله امروز هارون قدرت ندارد که به من ضرر برساند. فضل می‌گوید: من دیدم حضرت دست‌های خود را بر سر خود می‌گذارد و تا سه مرتبه این کار را تکرار کرد. فضل گفت: بر هارون وارد شدم و او را مثل زن جوان مرده دیدم که ایستاده و حیران بود. پس تا مرا دید، گفت: آوردی پسر عم مرا؟ گفتم: بلی. گفت: او را نترسانید و به او نگویند که من بر او غضب کردم. من بر خود قرار دادم چیزی را که قصد نداشتم. اذن دهید وارد شود. حضرت وارد شد. چون هارون حضرت را دید، از جا بلند شد و دست در گردن آن حضرت انداخت و گفت: مرحبا ای پسر عم من و برادر من و وارث نعمت من. پس حضرت را در جای خود نشانید و گفت: چه چیز باعث شده که از ما دیدن نمی‌کنید؟ حضرت فرمود: وسعت مملکت تو و علاقه و دوستی تو به دنیا. پس گفت: بیاورید حقه‌ی غالیه‌ی مرا. و با دست خود بوی خوش و روغن به صورت حضرت مالید. پس از آن دستور داد تا چند خلعت و دو بدره‌ی دینار آوردند و جلوی آن حضرت گذاشتند. حضرت فرمود: قسم به خداوند اگر به خاطر عزب‌های اولاد ابی طالب نبود، این را قبول نمی‌کردم. فقط به خاطر تزویج آنان قبول می‌کنم که نسل آنها قطع نشود. سپس مراجعت کرد در حالی که می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». فضل می‌گوید: به هارون گفتم: یا امیرالمؤمنین، اراده کرده بودی او را به قتل برسانی و عقوبت کنی. پس چرا او را احترام نمودی و خلعت و دینار عطا کردی؟ [صفحه ۱۸۳] گفت: ای فضل، پس از رفتن تو، طایفه‌ی زیادی را دیدم که با شمشیر خانه‌ی مرا احاطه کردند، و گفتند: اگر فرزند رسول خدا را اذیت کنی با شمشیر گردنت را می‌زنیم، و اگر به او احسان کنی از اینجا می‌رویم. فضل گوید: پشت سر حضرت رفتم و عرض کردم: چه چیزی فرمودی که خداوند شما را امروز از شر هارون حفظ کرد و نجات داد؟ فرمود: دعای جدم، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را خواندم. زیرا هر وقت جدم این دعا را در جنگ‌ها می‌خواند، نمی‌رفت به سوی لشکر مگر اینکه آنها روی به هزیمت نهاده فرار می‌کردند. و به سوی سواری نمی‌رفت مگر آنکه او را معذب می‌کرد. عرض کردم: آن دعا چیست؟ فرمود: این دعا را خواندم: اللَّهُمَّ بِكَ أَسَاوِرُ وَبِكَ أَحَاوِلُ وَبِكَ أَنْتَصِرُ وَبِكَ أَمُوتُ وَبِكَ أَخْيَا أَشِلِّمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ لَمَّا حَوْلَ وَ لَمَّا قُوَّةٌ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ إِنَّكَ خَلَقْتَنِي وَرَزَقْتَنِي وَسَيَّرْتَنِي وَ عَنِ الْعِيَادِ بِلُطْفٍ مِمَّا حَوْلَتْنِي

أَعْنَيْتَنِي إِذَا هَوَيْتُ رَدَدْتَنِي وَإِذَا عَثَرْتُ قَوَّيْتَنِي وَإِذَا مَرَضْتُ شَفَيْتَنِي وَإِذَا دَعَوْتُ أَجَبْتَنِي يَا سَيِّدِي ارْضَ عَنِّي فَقَدْ أَرْضَيْتَنِي عثمان بن موسى از اصحاب خود روایت کرده است که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نزد مهدی عباسی بود. ابویوسف نیز حضور داشت. ابویوسف به مهدی گفت: اجازه می‌دهی از موسی بن جعفر چند مسأله از مسائلی را که نمی‌داند سؤال کنم؟ گفت: سؤال کن. [صفحه ۱۸۴] ابویوسف به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کرد: چه می‌فرمایید در زیر سایه رفتن از برای شخصی که محرم شده باشد؟ فرمود: جایز نیست. عرض کرد: اگر در زمینی خیمه بزند و از زیر خیمه داخل مکه‌ی معظمه و مسجد شود، جایز است؟ فرمود: جایز است. عرض کرد: میان این دو مسأله چه فرق است؟ حضرت فرمود: زن حائض نماز خود را قضا می‌کند؟ عرض کرد: نه. فرمود: زن حائض روزه‌ی خود را قضا می‌کند؟ عرض کرد: بلی. فرمود: بین این دو چه فرق است؟ عرض کرد: این چنین از شارع مقدس وارد شده است. حضرت فرمود: آن مسأله نیز این چنین در شرع آمده است. مهدی به ابویوسف گفت: نمی‌بینم تو را که بتوانی جواب او را بدهی! گفت: جواب دندان شکنی به من داد. ابواحمد هانی بن محمد بن محمود عبدی گفت: پدرم به سند صحیح روایت کرده است که روزی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بر هارون الرشید وارد شد. هارون عرض کرد: یابن رسول الله، خبر دهید ما را از طبایع چهارگانه. حضرت فرمود: ریح؛ که نسیمی است از هوا که به اندرون انسان داخل می‌شود و مایه‌ی حیات و زندگانی شخص است. ریح به منزله‌ی پادشاهی است که مدارا کند، یعنی همیشه درصدد اصلاح مزاج است. خون؛ به منزله‌ی بنده‌ی خاسر و زیانکار است، و بسا باعث قتل مولای خود می‌شود. [صفحه ۱۸۵] بلغم؛ به منزله‌ی دشمنی است که همیشه در جدال و نزاع باشد. اگر از طرفی او را اصلاح و مسدود کنند، از جای دیگر مفتوح خواهد شد. و اما صفرا؛ به منزله‌ی زمین است. هرگاه بلرزد بالای خود را می‌لرزاند. همان طور که همیشه اثر صفرا در صفراوی المزاج نمایان است. و صفرا به بیرون اثر می‌کند نه اندرون. هارون به آن حضرت عرض کرد: یابن رسول الله، گنج‌های خدا و رسولش را بر مردم انفاق کن. از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام مروی است: روزی بر هارون وارد شدم. سلام کردم. پس از رد سلام، گفت: ای موسی بن جعفر، آیا خراج به سوی دو خلیفه جمع می‌شود؟ (کنایه از اینکه مگر تو نیز خلیفه هستی؟) حضرت فرمود به او گفتم: ای هارون، پناه می‌برم به خدا که تو به گناه کشتن من بازگشت کنی. زیرا حرف‌های باطل و دروغ را بر ضرر ما از دشمنان ما قبول می‌کنی. در حالی که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دشمنان بر ما زیاد دروغ بستند، و این دروغ‌هایی که نزد تو از من گفتند، بر تو معلوم است. پس اگر قرابت و خویشی خود را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبول داری، اذن بده تا حدیثی را بگویم که پدر بزرگوارم از پدران خود، از جد بزرگوارم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داده است. هارون گفت: اجازه دادم. حضرت فرمود به او گفتم: خبر داده است به من پدرم از پدران بزرگوار خود، از جد بزرگوارم حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: [صفحه ۱۸۶] «خویشی و رحم هرگاه نزدیک باشد، قرابت و خویشی به حرکت و هیجان در می‌آید.» پس دست خود را به سوی من دراز کن. هارون گفت: نزدیک بیا. من نزدیک او رفتم، دست مرا گرفت و مرا به خود چسبانید و معانقه‌ی طولانی کرد. سپس گفت: بنشین، باکی بر تو نیست. پس به او نگاه کردم. دیدم که اشک از چشمانش جاری شد. گفت: راست گفتمی و جد تو درست فرموده است. خون من به جوش آمد و رگ‌های بدنم به حرکت آمد. رقت بر من دست داد و اشک از دو چشم من جاری شد. من خیال دارم چیزهایی از تو سؤال کنم که تا به حال از کسی سؤال نکرده‌ام، و در سینه‌ی من عقده شده است. پس اگر جواب مرا در این مسائل دادی، ذهن خود را از شوائب و خیالاتی که در مورد تو دارم، خالی می‌کنم و گفته‌ی کسی را درباره‌ی تو قبول نمی‌کنم. چون می‌دانم که تو هرگز دروغ نمی‌گویی. پس، در مورد آنچه در قلب من است، از تو سؤال می‌کنم. ولی تو نیز جواب مرا به راستی و درستی بده. به او گفتم: اگر به من امان دهی، آنچه می‌دانم به تو خبر می‌دهم. گفت: اگر راست بگویی و تقیه نکنی، امان برای توست. زیرا معروف است که بنی فاطمه اهل تقیه هستند. پس گفتم: هر چه می‌خواهی سؤال کن. گفت: از چه سبب شما بر ما فضیلت و مزیت دارید، در صورتی که شما و ما هر دو از شاخه‌ی یک

درخت، و فرزندان عبدالمطلب هستیم؛ ما از اولاد عباس و شما از اولاد ابوطالب. این دو، عموی رسول خدا بودند و قرابت و خویشی این دو نفر نسبت به آن [صفحه ۱۸۷] حضرت یکی است. حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند به او گفتم: ما نسبت به حضرت رسول از شما نزدیک‌تر هستیم، به جهت اینکه عبدالله، پدر حضرت رسول خدا و ابوطالب از یک پدر و مادرند، و جد شما، عباس از مادر عبدالله و ابوطالب نیست. هارون گفت: چرا شما ادعا می‌کنید وارث حضرت رسول هستید، حال آنکه عمو، مانع است از ارث بردن پسر عمو. و زمانی که رسول خدا رحلت کرد، ابوطالب قبل از او از دنیا رفته بود و عباس زنده بود و بعد از رحلت حضرت رسول فوت شد. گفتم: یا امیرالمؤمنین، از جواب این مسأله مرا عفو کن. غیر از این مسأله از من سؤال نما. گفت: نمی‌شود، باید جواب مرا بدهی. حضرت فرمود: امان بده تا جواب آن را بگویم. گفت: امان دادم تو را قبل از جواب تو. گفتم: در فرمایش علی بن ابی طالب علیه السلام است که با بودن فرزند صلبی، چه پسر باشد و چه دختر، برای احدی ارث نمی‌رسد مگر ابوین و زوجه و زوج. پس با وجود ولد صلبی که حضرت فاطمه علیها السلام باشد، برای عمو ارث نمی‌باشد. در قرآن نیز چنین دستوری نیامده، مگر اینکه تیم و عدی و بنی‌امیه گفته‌اند که عمو پدر است. از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز هیچ حدیثی در این مورد صادر نشده است. هر عالمی که قائل به فرموده و فتوای حضرت علی باشد، احکامش غیر از احکام تیم و عدی و بنی‌امیه می‌باشد. از آن جمله نوح بن دراج است که در این مسأله به قول علی قائل است، و فتوای او مطابق فرموده‌ی اوست. حال آنکه شما او را متولی امور کوفه [صفحه ۱۸۸] و بصره قرار داده‌ای و تمام امور کوفه و بصره به او مراجعه می‌شود و باید این موضوع را برای شما معلوم و مشخص کنم. پس هارون الرشید نوح بن دراج و کسانی که خلاف قول او را قائل بودند، احضار کرد. از آن جمله سفیان ثوری و ابراهیم مدنی و فضیل بن عیاض بودند. پس شهادت دادند که کلام علی علیه السلام در این مسأله این است. هارون گفت: چرا فتوا نمی‌دهید به آنچه که یکی از علمای حجاز (حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام) مرا به آن آگاه کرده است؟ حال آنکه نوح بن دراج به آن فتوا داده و حکم کرده است. گفتند: او از شما نترسید و ما می‌ترسیم. هارون حکم او را امضا کرد و ایشان را به قول قدمای عامه توجه داد، که از حضرت رسول خدا روایت کرده‌اند که فرمود: باید علی میان شما حکم کند. همچنین عمر بن خطاب گفته است: باید علی میان مردم حکم کند. رفتارها و اهانت‌های هارون نسبت به موسی بن جعفر علیهما السلام از حد و حصر خارج است. بر اثر سخن چینی منافقان، به خصوص برادرزاده‌ی حضرت، علی بن اسماعیل، هارون آن حضرت را زندانی کرد. خصوصا با مشاهدی بعضی از معجزات و توجه مردم به آن حضرت، شعله‌ی عداوت هارون نسبت به ایشان شدت گرفت. از علی بن یقطین، وزیر هارون الرشید مروی است که گفت: هارون مردی را طلب کرد که امر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را در مجلس باطل کند و کلام آن حضرت را قطع نماید. و در مجلس کاری کند که باعث خجالت حضرت گردد. پس مرد افسونگری را حاضر کرد و چون طعام آماده شد، آن مرد به نان افسون خواند، و کاری کرد که آن حضرت به هر نانی دست [صفحه ۱۸۹] بردند، نان از دست ایشان پرواز می‌کرد و می‌پرید. هارون از مشاهدی این عمل شاد شد و خندید، و به این وسیله آن حضرت را در مجلس خجالت داد. حضرت سر مبارک خود را بلند کرد، و به شیری که روی پرده نقش شده بود، خطاب فرمود: ای شیر، بگیر این دشمن خدا را. نقش شیر، شیر درنده‌ای شد و افسونگر را پاره کرد و خورد. هارون و ندیمان او بیهوش شدند و تا مدتی بیهوش ماندند. وقتی به هوش آمدند، هارون به آن حضرت عرض کرد: شما را قسم می‌دهم به حقی که بر شما دارم، از این صورت بخواه که این مرد را برگرداند. حضرت فرمود: هیئات! همان طور که عصای موسی بن عمران آنچه از رسن و آلات سحر ساحران فرعون خورده بود، بر نگردانید، این صورت هم آنچه خورده است، بر نمی‌گرداند. این عمل بر عداوت هارون نسبت به آن حضرت اضافه کرد. چندین مرتبه حضرت را حبس نمود، و دستور تحت فشار قرار دادن و قتل ایشان را صادر کرد. زندان بانان به جهت مراعات آن حضرت، اقدام به قتل ایشان نکردند. تا آخر الامر ایشان را به زندان سندی بن شاهک فرستاد، و آن ملعون باعث شهادت آن حضرت شد. این واقعه در روز جمعه، بیست و پنجم رجب واقع شد. مرحوم صدوق رحمه الله به سند خود از حسن بن محمد بن

بشار از شخصی از عامه که مقبول القول است نقل می‌کند که او گفت: یکی از اهل بیت حضرت رسول اکرم را که مردم به او توجه و علاقه‌ی زیادی دارند و بسیار با فضل و بزرگوار است، دیدم که هرگز کسی را مثل او [صفحه ۱۹۰] از جهت فضل و عمل و اخلاق و رفتار ندیده‌ام. حسن بن محمد بن بشار گفت: من پرسیدم: او کیست، و از او چه دیدی؟ گفت: در ایام سندی بن شاهک، ما هشتاد نفر بودیم و بر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که در زندان سندی بود، وارد شدیم. سندی گفت: شما به این شخص (حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام) نظر کنید؛ آیا حادثه و صدمه‌ای به او وارد شده است؟ زیرا مردم گمان می‌کنند که به او صدمه‌ای وارد کرده‌اند. و این حرف را تکرار می‌کرد. سپس گفت: منزل و خوابگاه او وسیع است، و بر او تنگ نگرفتیم، و هارون به او نظر بدی نداشت. شما مشاهده می‌کنید که این شخص صحیح و سالم است. از او سؤال کنید و ببینید آیا چنین است که من می‌گویم؟ حضرت فرمود: راجع به وسعت منزل و مکان چنین است که گفت. و لکن به شما خبر می‌دهم که مرا با نه دانه‌ی خرما زهر داده‌اند. فردا رنگ بدن من سبز می‌شود، و پس فردا در اثر زهر می‌میرم. شما شاهد باشید. راوی گفت: در این هنگام به سندی بن شاهک نظر کردم. دیدم که ارکان بدن آن ملعون مرتعش است، و مثل برگ خشک می‌لرزد. حسن بن عبدالله صیرفی از پدر خود روایت کرده است: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به دست سندی بن شاهک - لعنة الله علیه - شهید شد. پس از شهادت آن حضرت، او را بر روی تابوت گذاشتند و فریاد زدند: این است امام رافضی‌ها، او را بشناسید. چون نعش نزدیک فراش خانه رسید، چهار نفر برخاستند و با صدای بلند گفتند: هر کس می‌خواهد خیث پسر خیث را ببیند، بیرون بیاید و [صفحه ۱۹۱] او را ببیند. اتفاقاً سلیمان بن ابی جعفر از قصر خود بیرون آمده به طرف شط می‌رفت که این صیحه و آواز را شنید. به غلامان و فرزندان خود گفت: چه خبر است؟ گفتند: سندی بن شاهک است که بر جنازه‌ی موسی بن جعفر فریاد می‌کند و بد می‌گوید. سلیمان بن ابی جعفر به غلامان و فرزندان خود گفت: نزدیک است این عمل در طرف غربی شهر واقع شود. هنگامی که عبور آنها به این طرف واقع شد، جنازه را از آنها بگیرد، و اگر مانع شدند، آنان را بزنید. غلامان و فرزندان سلیمان نعش را از آنها گرفته ایشان را زدند و جمعیت را متفرق ساختند. سپس جنازه را بر دوش گرفتند و فریاد برآوردند: هر کس می‌خواهد طیب پسر طیب را ببیند، بیرون بیاید. جمعیت زیادی آمدند. آن حضرت را غسل دادند و حنوط کردند و با کفن مخصوصی که سلیمان بن ابی جعفر برای خود تهیه کرده بود، کفن نمودند. این کفن دو هزار و پانصد دینار قیمت داشت، زیرا تمام قرآن بر آن نوشته شده بود. سلیمان پای برهنه جنازه را تشییع کرد، در حالی که پیراهن خود را پاره کرده و سر خود را برهنه نموده بود. حضرت را تا قبرستان قریش تشییع کرده در آنجا دفن نمودند. سلیمان این مطلب را به هارون نوشت. هارون به سلیمان نوشت: عمو! صله‌ی رحم بجا آوردی. خدا به شما جزای خیر دهد. سوگند به خداوند که این عمل را سندی بن شاهک کرده است و این عمل به دستور من نبود و من اطلاع نداشتم. از عمر بن واقد مروی است که گفت: از کثرت فضل و مقام [صفحه ۱۹۲] حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که هر روز بیشتر ظاهر می‌شد، سینه‌ی هارون تنگ شده بود. به او خبر می‌رسید که مردم و شیعیان دور موسی بن جعفر را گرفته‌اند و او را امام واجب‌الاطاعة می‌دانند، و پنهانی با او مراوده دارند. از این جهت ترس و وحشت، شب و روز هارون را پر کرده بود. تا سرانجام تصمیم به قتل آن حضرت گرفت، و به وسیله‌ی سندی بن شاهک کار خود را انجام داد. از محمد بن صدقه العنبری مروی است که گفت: چون حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام رحلت کرد، هارون ملعون تمام مشایخ و علمای مملکت، از شیعه و سنی و عباسی و طالبیه را احضار کرد. سپس جنازه‌ی حضرت موسی بن جعفر را آوردند. هارون گفت: شما را احضار کردم تا مشاهده کنید موسی بن جعفر به مرگ خدایی فوت کرده است. شما به بدن او نگاه کنید؛ چیزی در آن نیست. هفتاد نفر از شیعیان داخل شدند و به موسی بن جعفر علیهما السلام نظر کردند و چیزی از آثار جراحت و یا خفگی در آن ندیدند. لعنت خدا و ملائکه و جن و انس بر هارون‌الرشید باد. این بی‌دین و سایر خلفای بنی‌عباس از هیچ جنایت و شرارتی کوتاهی نکردند. پس از قتل حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام با نه عدد خرما‌ی زهر آلود توسط سندی بن شاهک ملعون، هارون در یک شب شصت نفر از

اولاد و ذریه‌ی حضرت علی و فاطمه‌ی زهرا علیهما السلام را که همه علوی بودند، کشت و بدن آنان را به چاه انداخت. از عیدالله بزار نیشابوری که شخص مسن و پیری بود مروی است که گفت: میان من و حمید بن قحطَبَه الطایبی الطوسی که وزیر و [صفحه ۱۹۳] همه کاره‌ی هارون بود، معامله بود. روزی وارد منزل او شدم. چون خبر ورود مرا شنید، مرا احضار نمود. من جامه‌ی سفر را تغییر نداده بودم، و ماه مبارک رمضان و هنگام نماز ظهر بود. چون بر او داخل شدم، سلام کردم و نشستیم. برای او طشتی و ابریقی آوردند و دست او را شستند. به من امر کرد و من نیز دستم را شستم. سپس غذا حاضر ساختند. حمید بن قحطبه گفت: چرا غذا نمی‌خوری؟ گفتم: ماه رمضان است. اگر امیر عذر شرعی دارد، من عذر شرعی برای افطار ندارم. گفت: در من علت و عذر شرعی نیست و بدنم صحیح و سالم است. و اشک از چشمانش جاری شد. گفتم چرا گریه می‌کنی؟ گفت: وقتی که هارون الرشید ملعون در طوس بود، مرا احضار کرد. نزد او رفتم. دیدم که در مقابل هارون شمع‌هایی روشن، و شمشیری از غلاف کشیده قرار دارد، و غلامی در برابر او ایستاده است. سر خود را بلند کرد و گفت: اطاعت تو نسبت به من چگونه است؟ گفتم: به جان و مال اطاعت می‌کنم. سر خود را به زیر انداخت و اجازه‌ی مراجعت داد. به منزل که رفتم، دوباره مرا احضار کرد. این بار ترسیدم و گفتم: «لا حول و لا قوة الا بالله. انا لله و انا اليه راجعون» و با خود گفتم قصد قتل مرا دارد. چون مرا دید، سر خود را بلند کرد و گفت: اطاعت تو نسبت به من چگونه است؟ گفتم: به نفس و مال و عیال و فرزند و دین اطاعت می‌کنم. [صفحه ۱۹۴] خنده‌ای کرد و گفت: این شمشیر را بگیر و با این غلام برو؛ هر چه به تو دستور داد، عمل کن. خادم شمشیر را به من داد و مرا بر در خانه‌ای برد. در خانه را گشود. دیدم که وسط خانه چاه عمیقی است و در آن خانه، سه حجره است که در آنها بسته است. یکی از درها را باز کردم و دیدم که در آن حجره بیست نفر پیر و جوان، که همه‌ی آنها دارای گیسوی بافته شده بودند، اسیرند. خادم گفت: امیرالمؤمنین امر کرده است که همه‌ی اینها را به قتل برسانی. چرا که همه‌ی اینها از سادات علوی می‌باشند. خادم یکی یکی آنها را بیرون آورد و من گردن زدم، و او جسد همگی را داخل چاه انداخت. در دیگری را گشود. دیدم در آنجا هم مثل حجره‌ی اول بیست نفر سید علوی در بند هستند. خادم گفت: امیرالمؤمنین تو را امر کرده است که اینها را نیز به قتل برسانی. خادم آنان را یک به یک بیرون آورد و من گردن همه را زدم، و او اجساد و سرها را داخل چاه انداخت. حجره‌ی سوم را نیز باز کرد. دیدم در آن خانه نیز بیست نفر سادات علوی از پیر و جوان، گیسو بافته در بند هستند. آنها را نیز خادم یک به یک بیرون آورد و من گردن همگی را زدم و جسد و سر همه را داخل چاه انداخت. نفر آخر پیرمردی بود که به من گفت: وای بر تو ای تبهکار بدبخت، فردا در روز قیامت به جد ما چه جواب خواهی داد که شصت نفر از اولاد علی و فاطمه علیهما السلام را کشتی؟! بدن من به لرزه افتاد. خادم چون حال مرا دید، نظری غضبانه به [صفحه ۱۹۵] من کرد که ترسیدم. آن پیرمرد را نیز به آنان ملحق کردم، و خادم بدن او را به چاه انداخت. پس با چنین جنایت بزرگی، نماز و روزه چه فایده‌ای برای من دارد؛ در حالی که یقین دارم عذاب من سخت و در جهنم مغلد خواهم بود؟ خداوند لعنت کند خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس را که این قدر به بنی‌هاشم توهین، و ایشان را اذیت کردند. منصور، خلیفه‌ی عباسی هم نظیر هارون بود. هنگامی که عمارت‌های بغداد را بنا می‌کرد، سادات (ذریه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) را زنده در وسط پایه‌های آن عمارات می‌گذاشت. از حاکم ابا احمد محمد بن محمد بن اسحاق الانمطی نیشابوری مروی است: چون عمارت‌های بغداد را به دستور منصور عباسی بنا می‌کردند، دستور داد تا هر چه از سادات علوی است پیدا کنند، و در وسط پایه‌ها بگذارند. تا به این وسیله ذریه‌ی رسول خدا قطع شود. روزی جوان خوش صورتی از فرزندان امام حسن علیه السلام را تحویل بنایی که مشغول ساختمان بود، دادند که او را زنده در وسط پایه بگذارد. بعضی از معتمدان خود را نیز بر او گماردند تا ناظر کار او باشند. بنا آن جوان را وسط ستون گذاشت، ولی بر آن جوان رقت کرد و بر او رحم نمود. بنابراین سوراخی برای او قرار داد تا آن جوان خفه نشود. به او گفت: ای جوان، صبر کن چون تاریکی شب فرا رسید، من شما را از اینجا نجات خواهم داد. هنگامی که شب شد، بنا در تاریکی جوان علوی را از وسط [صفحه ۱۹۶] ستون بیرون آورد. قدری از موی او را بالای آن ستون

قرار داد که خیال کنند جوان در وسط پایه است. به جوان هم گفت: من به خاطر جدت تو را نجات دادم. تو هم باعث ریختن خون من و کارگران نشو، و از این محل دور شو و خودت را پنهان کن. جوان گفت: مادرم منتظر من است، و می‌ترسم هلاک شود. من قدری از موی سرم را به شما می‌دهم تا به مادرم برسانید که او بداند من زنده هستم. جوان رفت و معلوم نشد که به کدام طرف فرار کرد و به کدام شهر رفت. بنا می‌گوید: نزد مادر او رفتم. او را دیدم که گریه می‌کند و فریاد می‌زند. نزدیک شدم و خبر سلامتی فرزندش را به او گفتم و موی او را به مادرش دادم و برگشتم. لعنت خدا و ملائکه و جن و انس بر شما دشمنان اهل بیت رسول خدا علیهم‌السلام، خصوصا بر خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس باد.

علت به وجود آمدن واقفیه

از ربیع بن عبدالرحمن مروی است که گفت: قسم به خداوند که موسی بن جعفر علیهما‌السلام از آن کسانی بود که در کارها خیلی دقت می‌کرد و با فراست بود. به طوری که آن بزرگوار می‌دانست که عده‌ای بعد از او واقفی خواهند شد و اولاد او را به امامت قبول نمی‌کنند. اغلب موارد بر آنها کظم غیظ می‌کرد و غضب خود را فرو می‌برد. از این جهت او را «کاظم» می‌گفتند. از یونس بن عبدالرحمن مروی است که گفت: چون حضرت موسی بن جعفر علیهما‌السلام رحلت فرمود، نزد کسانی که آن حضرت آنان [صفحه ۱۹۷] را از طرف خود نصب کرده بود که مردم در امور شرعی به آنها رجوع کنند، مال بسیاری وجود داشت که به اذن آن حضرت گرفته بودند. این مطلب باعث شد که این افراد، واقفی شدند و منکر وفات آن حضرت گشتند. به مردم گفتند: او زنده است؛ تا مبادا آن اموال را از آنها بگیرند. از آن جمله نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار، و نزد علی بن ابی‌حمزه سی هزار دینار بود. یونس بن عبدالرحمن می‌گوید: چون من این قضیه را دیدم، حق بر من معلوم شد و یقین کردم که حضرت علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام وصی و جانشین پدر خود می‌باشد. بنابراین مصمم شدم تا مطلب را آشکار کنم، و مردم را به طرف آن حضرت دعوت کنم. زیاد قندی و علی بن ابی‌حمزه نزد من کسی را فرستادند، که چه چیز باعث شده این گونه سخنان و مطالب را می‌گویی؟ اگر مقصود تو مال است، ما تو را بی‌نیاز می‌کنیم. و ضمانت کردند تا ده هزار دینار به من بدهند که در این باره سخنی نگویم. من امتناع کردم و گفتم: ما از صادقین علیهما‌السلام روایت کرده‌ایم که هرگاه بدعت ظاهر شد، کسی که عالم است باید علم خود را ظاهر کند. اگر آنچه را که در آن باب می‌داند اظهار نکند، نور ایمان از او سلب خواهد شد. من زحمت و مشقت را در امر دین ترک نمی‌کنم. آنان به من بد و ناسزا گفتند و اظهار عداوت و دشمنی نمودند. از احمد بن حماد مروی است که گفت: یکی از کسانی که متحمل امر حضرت موسی بن جعفر علیهما‌السلام بود و آن حضرت او را تعیین و نصب فرموده بود، عثمان بن الرواسی است که ساکن مصر بود. نزد [صفحه ۱۹۸] او هم شش کنیز و مال زیادی از آن حضرت باقی مانده بود. حضرت علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام پس از رحلت پدر بزرگوار خود، شخصی را نزد او فرستاد و اموال و کنیزها را مطالبه نمود. عثمان بن الرواسی به آن حضرت نوشت: هنوز پدر بزرگوارت زنده است و وفات نکرده است. حضرت به او نوشتند: پدرم رحلت کرده است و اموال او را تقسیم کرده‌ایم. آن قدر خبر رسیده که موت او به صحت پیوسته است. و برای او دلیل بر وفات آن حضرت اقامه فرمود. عثمان در جواب حضرت نوشت: اگر پدر بزرگوارت از دنیا رفته باشد، مرا امر نکرده است که اموال را به شما تحویل دهم. کنیزان را نیز آزاد کردم و شوهر دادم. از روایات صحیح چنین استفاده می‌شود که حضرت موسی بن جعفر علیهما‌السلام کسی نبود که مال را جمع کند. جمع شدن این اموال برای آن بود که وجوه زیادی در زمان هارون برای آن حضرت جمع شد، و چون دشمن زیاد داشت، نمی‌توانست این اموال را بین مردم تقسیم کند. فقط به کسانی که مورد اعتماد ایشان بودند، و سر او را پنهان می‌کردند، مقدار کمی عطا می‌فرمود. از ترس اینکه مبادا شهرت پیدا کند و اسباب زحمت او فراهم شود، نمی‌توانست اموال را بین فقرا تقسیم نماید. زیرا اگر این خبر به هارون می‌رسید که از اطراف اموالی برای آن حضرت حمل می‌شود، هارون از روی وحشت، و به این

بهانه، حضرت را زندانی و اذیت می‌کرد. [صفحه ۱۹۹]

رفتار مأمون با حضرت رضا و قبول ولایت عهدی

مطابق روایات متواتره، چون مأمون بعد از قتل برادر خود، محمد امین بر خلافت مستقر شد و فرمانش در همه جا نافذ گردید، ایالت عراق را به حسن بن سهل تفویض کرد و خود در مرو اقامت نمود. در این هنگام در اطراف سرزمین حجاز و یمن و سایر ممالک غبار آشوب و فتنه بلند و شایع شد، و بعضی از سادات به طمع خلافت پرچم مخالفت برافراشتند. هنگامی که این اخبار به مأمون رسید، با فضل بن سهل، وزیر و مشاور خود مشورت کرد، و پس از مشورت و تدبیر بسیار، رأی بر این قرار گرفت که حضرت امام رضا علیه‌السلام را از مدینه طلب نماید و او را ولیعهد خود گرداند تا سایر سادات، مطیع مأمون شوند و نسبت به خلافت او مخالفت نمایند. پس رجاء بن ضحاک را با بعضی از مخصوصان خود به خدمت امام رضا علیه‌السلام به مدینه فرستاد که آن حضرت را برای سفر به خراسان ترغیب و تشویق نمایند. آن حضرت از آمدن به خراسان امتناع کرد و فرمود که مدینه موطن جد بزرگوارش است، و نمی‌تواند از مدینه خارج شود، چون اصرار و مبالغه‌ی آنها از حد گذشت، به اجبار این سفر محنت بار را قبول فرمود. شیخ صدوق رحمه الله از محول سجستانی روایت کرده است: چون مأمون در طلب آن حضرت به خراسان زیاد اصرار کرد، حضرت برای وداع با جد بزرگوار خود چندین بار داخل مسجد شد و با قبر جدش وداع کرد و هر بار با صدا گریه می‌نمود. [صفحه ۲۰۰] من نزدیک آن حضرت رفتم و سلام کردم. جواب مرا فرمود. سپس تهنیت عرض کردم. فرمود: مرا زیارت کن؛ من از مدینه از جوار جدم بیرون می‌روم و بر نمی‌گردم، و در غربت خواهم مرد، و در غربت کنار هارون دفن می‌شوم. شیخ یوسف بن حاتم شامی شاگرد محقق حلی در کتاب «الدر النظیم» آورده است: جماعتی از اصحاب حضرت امام رضا علیه‌السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: وقتی که خواستم از مدینه به سوی خراسان بیرون بیایم، تمام عیالات خود را جمع کرده به آنان دستور دادم تا بر من گریه کنند، و من گریه‌ی آنان را بشنوم. سپس دوازده هزار دینار بین آنها تقسیم کردم و گفتم: من دیگر به سوی شما بر نمی‌گردم. پس ابوجعفر جواد علیه‌السلام را گرفتم و به مسجد نزد قبر جدم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بردم. دست او را بر قبر جدم گذاشتم و او را به قبر چسبانیدم، و حفظ او را از جدم خواستم. به تمام و کیلان و عیالات خود امر کردم تا از اوامر و دستورات او اطاعت کنند. به آنان گفتم: او جانشین و وصی من می‌باشد، و او قائم مقام من، و اطاعت او بر همه واجب است. در کتاب کشف الغمه روایت شده است: در سالی که حضرت امام رضا علیه‌السلام متوجه حج گردید، فرزند خود، حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام را همراه خود به حج برد. هنگامی که آن حضرت طواف می‌کرد، حضرت جواد علیه‌السلام بر دوش موفق، غلام آن حضرت بود و او را طواف می‌داد. چون به حجر اسماعیل رسید، پایین آمد و نشست. آثار اندوه در [صفحه ۲۰۱] صورت مبارکش ظاهر شد و مشغول دعا گردید. موفق غلام گفت: برخیز، فدایت گردم. امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: از اینجا مفارقت نمی‌کنم تا خداوند بخواهد. موفق به خدمت امام رضا علیه‌السلام آمد و حال فرزند بزرگوارش را عرض کرد. حضرت به نزد فرزند خود رفت و فرمود: برخیز نور دیده‌ی من. عرض کرد: ای پدر بزرگوار، چگونه برخیزم در حالی که دیدم که با خانه‌ی کعبه به صورتی وداع کردی که دیگر به سوی آن بر نمی‌گردی. و گریان شد. سپس به جهت اطاعت از پدر بزرگوار خود برخاست و همراه ایشان از مسجد خارج شد. مطابق روایات مشهور، عمر شریف حضرت جواد علیه‌السلام در آن زمان، هفت سال بود. در همان سال حضرت علی بن موسی الرضا علیهماالسلام متوجه سفر خراسان گردید. در مسیر مدینه تا خراسان، در هر منزل معجزات و کرامات بسیاری از آن حضرت ظاهر گردید. سید بن طاووس در فرح‌الغری روایت کرده است: هنگامی که آن حضرت از مدینه به طرف خراسان حرکت فرمود، به سوی بصره و کوفه نرفت. بلکه از طریق بصره متوجه بغداد شد، و از آنجا به طرف قم آمد و داخل شهر قم شد. اهل قم به استقبال آن حضرت آمدند، و در ضیافت ایشان با یکدیگر مخاصمه می‌کردند، هر کسی مایل بود که حضرت به منزل او

وارد شود. حضرت فرمود: هر جا شتر من فرود آید، من آنجا وارد خواهم [صفحه ۲۰۲] شد. پس شتر در خانه‌ای زانو زد که صاحب آن، در شب قبل خواب دیده بود که آن حضرت فردا مهمان او خواهد بود. مدتی نگذشت که آن خانه و محل، رفیع گردید. اکنون آنجا مدرسه‌ی رضویه است. در کشف الغمه روایت شده است: در همان سفر حضرت وارد نیشابور گردید، در حالی که بر استر شهبای سوار بود، و نقاب بر چهره‌ی مبارک داشت. پس از ورود آن حضرت به نیشابور، دو نفر از محدثان معروف، ابوزرعه و محمد بن اسلم طوسی، که پیشوا و بزرگ محدثان نیشابور بودند، به استقبال و زیارت آن حضرت آمدند. عرض کردند: ای امام فرزندان ما، و ای سلاله‌ی طاهره، به حق آبای طاهرینت چهره‌ی مبارک خود را بر ما بنما و صورت مبارک را بر ما ظاهر گردان. و حدیثی از آباء و اجداد طاهرین خود برای ما بیان فرما، تا ما یاد بگیریم و آن را حفظ کنیم. حضرت، استر خود را نگه داشت، سایبان برداشت و صورت و چهره‌ی مبارک را بر مردم ظاهر نمود. و چشم مسلمانان را به طلعت مبارک روشن فرمود. گروهی از شوق زیارت جمال آن حضرت می‌گریستند، گروهی خود را به خاک انداختند و گروهی صیحه می‌کشیدند. مردم به همان حال ایستاده بودند تا نیمه روز فرا رسید. در این هنگام پیشوایان و قاضیان فریاد کشیدند: ای مردم ساکت باشید؛ گوش فرا دهید تا حضرت حدیثی بیان فرماید. سپس آن حضرت حدیث را کلمه به کلمه می‌فرمود، و ابوزرعه و محمد بن اسلم آن را به مردم می‌رساندند. بیست و چهار هزار قلم زرین شروع به نوشتن حدیث کرد. حضرت فرمود: پدرم موسی بن جعفر علیهما السلام برای من حدیث کرد و فرمود: حدیث کرد مرا پدرم جعفر بن محمد صادق علیهما السلام و فرمود: حدیث کرد مرا پدرم محمد بن علی الباقر علیهما السلام و فرمود: پدرم علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام مرا حدیث کرد و فرمود: پدرم حسین بن علی علیهما السلام الشهید بکربلا مرا حدیث کرد و فرمود: پدرم امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب علیه السلام مرا حدیث کرد و فرمود: برادرم و پسر عمویم، محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا حدیث کرد و فرمود: حدیث کرد مرا جبرائیل امین و گفت: حضرت حق سبحانه و تعالی می‌فرماید: «کلمة لا اله الا الله حصنی، فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی أمن من عذابی». «عبارت «لا اله الا الله» حصار و قلعه‌ی من است. پس هر کس آن را بگوید، داخل حصار و قلعه‌ی من شده است. و کسی که داخل حصار من شد، از عذاب من ایمن خواهد بود.» شیخ صدوق رحمه الله از ابو واسع محمد بن احمد نیشابوری روایت کرده که گفت: از جددهام خدیجه، دختر حمدان بن پسندیده شنیدم که گفت: چون حضرت امام رضا علیه السلام داخل نیشابور شد، در محله‌ی ما در ناحیه‌ای معروف به لاشاباد، در خانه‌ی جده‌ی من، پسندیده وارد شد. برای همین او را پسندیده گویند، زیرا حضرت امام [صفحه ۲۰۴] رضا علیه السلام از میان همه‌ی مردم، او را پسندید. آن حضرت پس از ورود به خانه‌ی پسندیده، درخت بادامی در گوشه‌ی آن خانه کاشت. آن درخت سبز شد و بزرگ شد و پس از یک سال بار داد. هنگامی که مردم از آن مطلع شدند، برای تبرک و شفا از آن درخت بادام می‌بردند و می‌خوردند و عافیت پیدا می‌کردند. هر کس مبتلا به چشم درد بود، از آن به چشم خود می‌مالید و خوب می‌شد. زنان باردار که زاییدن بر آنها دشوار بود، از آن می‌خوردند و به آسانی و راحتی وضع حمل می‌کردند. سپس سال‌ها گذشت و آن درخت خشک شد. جد ما حمدان شاخه‌های آن را برید و کور شد، و پسرش، ابو عمر آن درخت را از بیخ برید و تمام ثروتش از بین رفت. ابو عمر دو پسر داشت که هر دو نویسنده‌ی ابوالحسن محمد بن ابراهیم بودند. خواستند آن خانه را خراب کرده سپس تعمیر کنند. مبالغ زیادی صرف تعمیر آن خانه کردند، و بیخ آن درخت را کنند. بر اثر آن به چه بلاها و مصیبت‌هایی گرفتار شدند. شیخ صدوق و ابن شهر آشوب از ابوالصلت هروی روایت کرده‌اند: چون حضرت امام رضا علیه السلام در راه رفتن به نزد مأمون به ده سرخ رسید، به آن حضرت عرض کردند: یابن رسول الله، ظهر شده است. پس حضرت فوری پیاده شد و آب خواست. عرض کردند: آب همراه نداریم. پس حضرت با دست مبارک خود زمین را کند و آب زیادی جوشید که حضرت و همراهان ایشان همه وضو گرفتند. اثر [صفحه ۲۰۵] آن چشمه تا به امروز باقی است و چشمه‌ای معروف شده است. سید بن طاووس از یاسر

خادم روایت کرده است که گفت: وقتی که حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام وارد قصر حمید بن قحطبه شد، لباسی را از تن خود بیرون آورد و به حمید داد. حمید آن را به جاریه‌ی خود داد تا بشوید. جاریه پس از شستن، آن را با رقع‌ای به حمید داد و گفت: این رقع در گریبان لباس حضرت ابوالحسن بود. حمید به آن حضرت عرض کرد: فدایت شوم، جاریه در لباس شما رقع‌ای یافته است. آن رقع چیست؟ حضرت فرمود: آن تعویذی است که آن را از خود دور نمی‌کنم. حمید عرض کرد: ممکن است ما را از آن آگاه فرمایید؟ حضرت فرمود: این تعویذی است که هر کس آن را در گریبان خود داشته باشد، تمام بلاها از او دفع می‌شود، و برای او حرزی از شیطان رجیم می‌باشد. پس از تقاضای حمید، آن حضرت حرز را برای او قرائت فرمود: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا أَوْ غَيْرَ تَقِيٍّ أَخَذْتُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْبَصِيرِ عَلَى سَمْعِكَ وَبَصْرِكَ لَا سُلْطَانَ لَكَ عَلَيَّ وَلَا عَلَى سَمْعِي وَلَا بَصْرِي وَلَا عَلَى شَعْرِي وَلَا عَلَى بَشْرِي وَلَا عَلَى لَحْمِي وَلَا عَلَى دَمِي وَلَا عَلَى مُخِّي وَلَا عَلَى عَصَبِي وَلَا عَلَى عِظَامِي وَلَا عَلَى مَالِي وَلَا عَلَى مَا رَزَقَنِي رَبِّي سَتَرْتُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَسْتَرَهُ الثُّبُوهُ الَّذِي اسْتَتَرَ بِهِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ مِنْ سَطَوَاتِ الْجَبَابِرَةِ وَالْفَرَاعِنَةِ جَبْرِئِيلُ عَنْ يَمِينِي وَمِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِي وَإِسْرَافِيلُ عَنْ وَرَائِي وَمُحَمَّدٌ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَامِي وَاللَّهُ مُطَّلِعٌ عَلَى يَمْنَعِكَ مِنِّي وَيَمْنَعُ الشَّيْطَانَ مِنِّي [صفحه ۲۰۶] اللَّهُمَّ لِمَا يَغْلِبُ جَهْلُهُ أَنَا تَكَ أَنْ يَسْتَفْزِنِي وَيَسْتَخَفِنِي اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَاتُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَاتُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَاتُ. از ابوالصلت هروی مروی است که گفت: روزی حضرت امام رضا علیه السلام در منزل خود نشسته بود، که یکی از غلامان مأمون داخل شد و عرض کرد: امیرالمؤمنین شما را خواسته است. حضرت فرمود: مرا در این وقت بی‌موقع نطلبیده است، مگر برای کار خیلی سخت. سوگند به خدا به واسطه‌ی کلماتی که از جدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من رسیده است، نمی‌تواند با من کاری کند. ابوالصلت گفت: همراه آن حضرت به نزد مأمون رفتیم. هنگامی که بر او وارد شدیم، آن حضرت حرز را خواند. چون نظر مأمون به ایشان افتاد، گفت: یا اباالحسن، امر کردم تا صد هزار درهم به شما بدهند و هر حاجتی دارید عطا کنم. پس چون حضرت پشت کرد تا مراجعت کند، مأمون نیز پشت کرد و گفت: اراده کردم من، و خدا نیز اراده کرد. آنچه را که خدا اراده کند، خواهد شد و آن بهتر است. از هرثمه بن اعین مروی است که گفت: بر سید و مولای خودم، حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در سرای مأمون وارد شدم. زیرا در سرای مأمون صحبت بود که آن حضرت رحلت کرده است. ولی این خبر تأیید نشده بود. خواستم اذن دخول بگیرم. در میان غلامان مأمون، غلامی بود به نام صبیح دیلمی که مورد توجه و علاقه‌ی زیاد مأمون بود. چون مرا دید گفت: تو می‌دانی که من معتمد مأمون بر اعمال و اسرار و علانیه‌ی او هستم. گفتم: می‌دانم. گفت: دیشب مأمون مرا با سی غلام معتمد دیگر احضار کرد. در [صفحه ۲۰۷] ثلث اول شب نزد مأمون رفتیم. از کثرت شمعدان، شب مثل روز بود. پیش روی مأمون شمشیرهای برهنه و تیز و زهر داده قرار داشت. هر یک از ما را خواند و عهد و پیمان گرفت، و غیر از ما کسی در آنجا نبود. به ما گفت: این عهد بر شما لازم است که آنچه را که به شما بفرمایم انجام دهید و هیچ مخالفتی نکنید. ما همه سوگند خوردیم. گفت: هر یک شمشیری بگیرید و بر علی بن موسی در حجره‌اش داخل شوید. او را در هر حالی که دیدید، ایستاده یا نشسته یا خفته، هیچ سخنی به او نگوئید و همه شمشیرها را بر او بزنید که اثری از او باقی نماند و تمام بدن او تکه تکه شود. پس از کشتن او، بساط او را در هم بیچید و شمشیرها را با بساط پاک کنید و به نزد من برگردید. برای هر یک از شما که این کار را انجام دهد و آن را از مردم پنهان کند، ده بدره‌ی درهم و دو ضعیه‌ی منتخب مقرر کردم که بهره‌ی آن برای شماست تا زمانی که زنده هستیم. صبیح دیلمی گفت: شمشیرها را گرفتیم و به حجره‌ی آن حضرت داخل شدیم. دیدیم که ایشان به پهلوی خوابیده دست‌های خود را حرکت می‌دهد و تکلم می‌کند. غلامان شمشیرها را بر بدن آن حضرت زدند. من ایستاده بودم و نگاه می‌کردم. گویا حضرت به علم غیب از قضیه مطلع بود، زیرا چیزهایی در زیر لباس پوشیده بود که اصلاً شمشیرها بر او اثر نکرد. غلامان پس از زدن شمشیر بر بدن آن حضرت، بساط او را در هم [صفحه ۲۰۸] پیچیدند و به نزد مأمون برگشتند. مأمون گفت: چه کردید؟ گفتند: آنچه فرمودی بجا آوردیم. گفت: این قضیه را به کسی نگوئید. چون صبح شد، مأمون مطابق معمول در بیرونی

قصر، در جای هر روزی خود با سر برهنه و دکنه های گشوده نشست. و اظهار کرد که علی بن موسی وفات یافته است. سپس به همان حال به طرف منزل آن حضرت آمد تا فوت ایشان را ببیند. من مقابل مأمون می رفتم تا به حجره‌ی آن حضرت داخل شد. صدای همهمه شنید، بدنش لرزید. گفت: نزد او کیست؟ گفتم: نمی دانم. گفت: بروید و ببینید در آنجا کیست؟ داخل حجره شدیم. دیدیم که آن حضرت در محراب مشغول نماز است. گفتم: یا امیرالمؤمنین، شخصی در محراب نماز می خواند. مأمون لرزید و گفت: مرا بازی دادید، خدا شما را لعنت کند. پس به من رو کرد و گفت: صبیح، درست دقت کن و بین که کیست. او را می شناسی؟ مأمون مراجعت کرد و من داخل شدم. چون به در حجره رسیدم، آن حضرت به من فرمود: یا صبیح! عرض کردم: لبیک یا مولای. و به روی پای آن حضرت افتادم. فرمود: برخیز. خدا تو را رحمت کند. می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، و خداوند تمام کننده‌ی نور خود می باشد، هر چند که کافران کراحت داشته باشند. صبیح گفت: به نزد مأمون برگشتم، و دیدم که روی او مثل شب، تاریک و سیاه گشته است. پس بندهای جامه‌اش را باز کرد و لباس [صفحه ۲۰۹] عزا را بیرون آورد و گفت: به مردم بگویید که آن حضرت غش کرده بود و به هوش آمد. هرثمه گفت: وقتی که شنیدم حال آن حضرت خوب است، بسیار شکر و حمد الهی بجا آوردم و بر آقای خودم، حضرت رضا علیه السلام داخل شدم. چون حضرت مرا دید، فرمود: ای هرثمه، آنچه صبیح با تو گفت به کسی نگو، مگر کسی که خدای عز و جل دل او را به ایمان و دوستی و ولایت ما امتحان کرده باشد. عرض کردم: بلی ای سید و مولای من. سپس فرمود: ای هرثمه، به خدا قسم، مکر و کید ایشان به ما ضرر نمی زند تا زمانی که کتاب و اجل، به مدت و وقت خود برسد. یعنی عمر ما تمام شود. [صفحه ۲۱۱]

شهادت آن حضرت، و ذکر اولاد آن بزرگوار

اشاره

شیخ صدوق به سند معتبر از هرثمه بن اعین روایت کرده است که گفت: شبی نزد مأمون بودم، و تا چهار ساعت از شب گذشته نزد او بودم. چون از منزل مأمون به خانه‌ی خود برگشتم، صدای در خانه آمد. یکی از غلامان من گفت: کسی جواب می دهد که به هرثمه بگو: مولا- و آقای شما، حضرت ابوالحسن علیه السلام شما را طلبیده است. با سرعت تمام لباس های خود را پوشیدم و به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم. داخل خانه شدم و دیدم که آن حضرت در صحن خانه نشسته است. فرمود: هرثمه! عرض کردم: لبیک ای مولای من. فرمود: بنشین. چون نشستم، فرمود: ای هرثمه، هر چه می گویم درست بشنو و آن را ضبط کن. بدان که رفتن من به سوی حق تعالی نزدیک است و نامه‌ی عمرم به آخر رسیده است. زیرا مأمون تصمیم گرفته است که به من زهر بخوراند. زهر را به وسیله‌ی سوزن داخل [صفحه ۲۱۲] انگور، و به وسیله‌ی ناخن بعضی از غلامان داخل انار خواهد کرد. مأمون فردا مرا می طلبد و با زور انار و انگور را به من می خوراند. بعد از آن، قضای حق تعالی بر من جاری می شود. چون از دنیا بروم، مأمون می خواهد که مرا غسل دهد. وقتی چنین اراده کرد، این پیام مرا در خلوت به او برسان: اگر متعرض غسل و کفن و دفن من شوی، حق تعالی تو را مهلت نخواهد داد، و به عذابی که در آخرت برای تو مهیا کرده، به زودی در دنیا گرفتار می شوی. هنگامی که این پیام را به او برسانی، از غسل دادن من خودداری خواهد کرد و آن را به تو واگذار می کند، و از بام خانه‌ی خود مشرف خواهد شد تا غسل دادن مرا مشاهده کند. ای هرثمه، مبدا متعرض غسل من شوی. منتظر باش تا ببینی در گوشه‌ی خانه خیمه‌ی سفیدی برپا شود. چون خیمه را مشاهده کردی، جسد مرا به اندرون خیمه ببرید، و خودتان در بیرون باشید. دامن خیمه را بالا نبرید و به داخل خیمه نگاه نکنید که هلاک می شوید. و بدان که مأمون از بالای بام به شما خواهد گفت: ای هرثمه، شما شیعیان می گویید امام را غسل نمی دهد مگر امام مثل او. پس علی بن موسی را چه کسی غسل می دهد با توجه به اینکه پسرش در مدینه

است؟ در جواب بگو: ما شیعیان قائل هستیم که امام را امام غسل می‌دهد. اگر ظالمی منع کند و میان او و فرزندش جدایی قرار دهد، امامت او باطل نمی‌شود. اگر حضرت امام رضا علیه‌السلام را در مدینه می‌گذاشتی، پسرش که امام زمان است، او را غسل می‌داد. در اینجا [صفحه ۲۱۳] نیز پسرش او را غسل می‌دهد، به طوری که دیگران نمی‌دانند. پس از ساعتی خواهی دید که خیمه باز می‌شود و مرا غسل داده و کفن کرده، بر روی نعش گذاشته‌اند. پس آن را بردارید و به طرف مدفن من بپرسید. چون مرا به قبه‌ی هارون ببرند، مأمون می‌خواهد که قبر پدر خود را قبله‌ی من قرار دهد. اما هرگز نخواهد شد و هر چه کلنگ بر زمین بزنند، ذره‌ای زمین کنده نمی‌شود. پس از مشاهده‌ی این حالت به نزد مأمون برو و از جانب من به او بگو: این اراده‌ای که کرده‌ای، هرگز صورت نمی‌گیرد و غیرممکن است. قبر امام باید مقدم باشد. اگر در قبله‌ی قبر هارون، یک کلنگ به زمین بزنند، قبر کنده و آماده با ضریح ساخته شده ظاهر خواهد شد. و از آن آب سفیدی بیرون خواهد آمد و قبر از آب پر خواهد شد. ماهی بزرگی نیز به طول قبر در میان آب ظاهر می‌شود و پس از ساعتی غیب می‌گردد و آب هم فرو می‌رود. سپس مرا در قبر بگذارید، و نگذارید که خاک بر قبر من بریزند. زیرا قبر خود به خود فوری پر می‌شود. در آخر فرمود: آنچه به تو گفتم، همه را حفظ کن و به آن عمل نما. نباید در هیچ یک از آنها مخالفت کنید. عرض کردم: ای سید و مولای من، به خدای پناه می‌برم که در امری از اوامر شما مخالفت کنم. هرثمه گفت: آن شب با گریه و حزن از خدمت آن حضرت بیرون آمدم و کسی از باطن و ضمیر من مطلع نشد. چون روز شد، مأمون مرا طلبید و تا ظهر نزد او بودم. گفت: ای [صفحه ۲۱۴] هرثمه، برو و سلام مرا به علی بن موسی برسان و بگو: اگر بر شما آسان است، به نزد ما تشریف بیاورید و اگر اجازه می‌دهید، من به خدمت شما بیایم. اگر آمدن نزد ما را قبول کرد، تأکید و مبالغه کن که زودتر بیاید. چون به خدمت حضرت رفتم، قبل از اینکه من سخن بگویم فرمود: وصیت مرا حفظ کردی؟ عرض کردم: بلی. پس حضرت کفش‌های خود را خواست و فرمود: می‌دانم چه کسی برای چه فرستاده است. پس کفش پوشید و ردای مبارک بر دوش انداخت و به طرف منزل مأمون متوجه گردید. چون داخل مجلس مأمون شد، مأمون حضرت را استقبال کرد و دست بر گردن ایشان انداخت. پیشانی مبارکش را بوسید و حضرت را بر تخت خود نشانید، و با حضرت مشغول صحبت شد. سپس به یکی از غلامان خود گفت: انار و انگور برای حضرت بیاورید. هرثمه گفت: چون نام انار و انگور را شنیدم، به یاد فرمایش حضرت که قبلاً به من فرموده بود، افتادم و لرزه بر اندام افتاد. برای اینکه مأمون متوجه تغییر حال من نشود، فوری از مجلس بیرون آمدم و خود را پنهان کردم. چون نزدیک ظهر شد، دیدم حضرت از مجلس مأمون بیرون آمد و به طرف منزل خود تشریف برد. بعد از ساعتی مأمون امر کرد که اطبا به خانه‌ی آن حضرت بروند. سبب این کار را از مأمون سؤال کردم. گفت: مرضی به حضرت عارض شده است و مردم در این باره گمان‌های مختلفی دارند. ولی به یقین داشتم که قضیه از چه قرار است. چون ثلثی از شب گذشت، صدای گریه و شیون از خانه‌ی آن [صفحه ۲۱۵] حضرت بلند شد. مردم به در خانه‌ی آن حضرت هجوم آوردند، و من هم با سرعت به آنجا رفتم و دیدم که مأمون ایستاده است. مأمون سر خود را برهنه کرده بندهای لباس خود را گشوده با صدای بلند گریه می‌کرد. چون من آن حال را مشاهده کردم، حالم منقلب شد و گریه کردم. چون صبح شد، مأمون بر در خانه‌ی خود برای تعزیت آن حضرت نشست. بعد از ساعتی به خانه‌ی آن حضرت آمد و گفت: اسباب غسل را آماده کنید که می‌خواهم حضرت را غسل دهم. چون این حرف را مأمون گفت، نزدیک او رفتم و پیام آن حضرت را به مأمون گفتم. چون آن تهدید را شنید، ترسید و از غسل منصرف شد و غسل را به من واگذار کرد. چون مأمون بیرون رفت، پس از ساعتی خیمه‌ای برپا شد. من با جمعیت بیرون خیمه ایستاده بودیم و صدای تسبیح و تکبیر از داخل خیمه می‌شنیدیم. همچنین صدای ریختن آب را که نشان دهنده‌ی تغسیل حضرت بود می‌شنیدیم. بعد از مدتی بوی خوشی از خیمه استشمام شد. مأمون از پشت بام مرا بانگ زد و گفت: ای هرثمه، شما شیعیان می‌گویید امام را غیر از امام مثل خود نباید غسل دهد. فرزند علی بن موسی که در مدینه است؛ پس چه کسی او را غسل می‌دهد؟ گفتم: اگر شما او را در مدینه گذاشته بودید، پسرش غسل می‌داد. اکنون در اینجا هم پسرش غسل می‌دهد. سپس دیدم دامن خیمه

بالا- رفت و حضرت، کفن کرده و طاهر و مطهر بر روی نعش قرار گرفت. نعش حضرت را بیرون آوردیم. مأمون و جمعیت بر حضرت نماز خواندند. چون به قبه‌ی هارون رفتیم، دیدیم تمام کلنگ داران در [صفحه ۲۱۶] پشت قبر هارون کلنگ به زمین می‌زنند و هرگز ذره‌ای از زمین کنده نمی‌شود. مأمون گفت: چرا زمین امتناع می‌کند از کندن قبر برای آن حضرت؟ هرثمه گفت: حضرت به من فرموده است: در جلوی قبر هارون قبر بکنید؛ قبر ساخته و آماده ظاهر خواهد شد. مأمون گفت: سبحان الله، این حرف خیلی عجیب و غریب است. ای هرثمه، هر چه او گفته است به آن عمل کنید. هرثمه گفت: من یک کلنگ به زمین زدم و دیدم که قبر ساخته و آماده ظاهر شد. در میان قبر هم ضریح ساخته شده‌ای قرار داشت. مأمون گفت: پس او را در قبر بگذارید. گفتم: حضرت فرموده مرا در قبر نگذارید تا امری چند واقع شود. فرموده است: از قبر آب سفیدی خواهد جوشید تا اینکه قبر پر از آب شود و ماهی‌ای در قبر ظاهر گردد که طول آن مطابق طول قبر خواهد بود. بعد ماهی ناپدید می‌شود و آب فرو می‌رود. آن وقت مرا در قبر بگذارید. من نعش آن حضرت را کنار قبر گذاشتم. دیدم پرده‌ی سفیدی روی قبر ظاهر شد به صورتی که ما قبر را نمی‌دیدیم. پرده از نظر ما کنار رفت. دیدیم که جنازه‌ی آن حضرت در قبر قرار دارد بدون اینکه کسی از ما به آن دست بزند. مأمون دستور داد تا خاک بر قبر بریزند. گفتم: آن حضرت فرموده است: خاک بر قبر نریزید، قبر خودش پر می‌شود. مردم متوجه قبر بودند که دیدند قبر پر شد، به طوری که از زمین بلندتر گردید و همه تعجب کردند. هنگامی که مأمون به خانه‌ی خود برگشت، مرا در خلوت طلبید و [صفحه ۲۱۷] گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که آنچه را از آن حضرت شنیدی برای من بیان کنی. گفتم: آنچه فرموده بود به شما گفتم. گفت: تو را به خدا، هر چه غیر از این مطالب گفته است برای من بیان کن. و چون من داستان انار و انگور را نقل کردم، رنگ مأمون تغییر کرد. گاهی سرخ و گاهی زرد و گاهی سیاه می‌شد. سپس به زمین افتاد و بیهوش شد. در حال بیهوشی می‌گفت: وای بر مأمون از خدا؛ وای بر مأمون از رسول خدا؛ وای بر مأمون از علی مرتضی؛ وای بر مأمون از فاطمه‌ی زهرا؛ وای بر مأمون از حسن و حسین؛ وای بر مأمون از زین العابدین؛ وای بر مأمون از محمد الباقر؛ وای بر مأمون از جعفر الصادق؛ وای بر مأمون از موسی بن جعفر الکاظم؛ وای بر مأمون از علی بن موسی الرضا. به خدا سوگند، این است زیان کاری هویدا؛ و مأمون مکرر این کلمات را تکرار می‌کرد و گریه می‌نمود و فریاد می‌زد. من از مشاهده‌ی این حال ترسیدم و در گوشه‌ای پنهان شدم تا او به هوش آمد. مرا خواست و گفت: به خدا سوگند، که تو و جمیع مخلوق روی زمین و آسمان، نزد من از آن حضرت عزیزتر نیستید. اگر بشنوم که یکی از این سخنان را در جایی و یا به کسی گفته باشی، تو را به قتل می‌رسانم. من در جواب گفتم: اگر یکی از این سخنان را در جایی و به کسی گفتم، خون من بر شما حلال است. سپس از من عهد و پیمان شدید گرفت که این سر را فاش نکنم. چون پشت کردم دست بر دست زد و اظهار ندامت کرد. [صفحه ۲۱۸] در تاریخ رحلت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام، اختلاف زیادی بین محدثان معروف وجود دارد. چون مجال نوشتن آنها نیست، فقط به یکی از آنها اشاره می‌کنیم. سید بن طاووس در اقبال از حمیری، و او از ثقه‌ی جلیل معمر بن خلاد نقل کرده است: روزی در مدینه حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرمود: ای معمر، سوار شو. عرض کردم: به کجا برویم؟ فرمود: سوار شو. پس سوار شدیم و با آن حضرت رفتیم تا به وادی و زمین پستی رسیدیم. فرمود: اینجا بایست. من آنجا ایستادم تا حضرت رفت و پس از ساعتی مراجعت کرد. عرض کردم: فدایت شوم، کجا بودید؟ فرمود: رفتم به خراسان و همین ساعت پدر بزرگوام را دفن کردم و آمدم. شیخ طبرسی در کتاب اعلام الوری از امیه بن علی روایت کرده است که گفت: در ایامی که حضرت امام رضا علیه السلام در خراسان بودند، من در مدینه بودم و به خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام می‌رفتم. اهل بیت و عموهای آن حضرت نیز برای احوال‌پرسی به حضور ایشان می‌آمدند و احترام و تعظیم می‌نمودند. روزی در حضور عموهای پدر خود، جاریه‌ی خود را طلبید و فرمود: به اهل خانه بگو که برای عزا و ماتم مهیا شوند. جماعت از آنجا متفرق شدند و در حالی که می‌رفتند به هم می‌گفتند: چرا از آن حضرت، علت ماتم و عزا را نپرسیدیم؟! چون فردا شد، همان فرمایش روز قبل را به جاریه فرمود. آن جماعت از علت آن سؤال کردند. [صفحه ۲۱۹]

فرمود: ماتم و عزا برای بهترین مخلوق اهل زمین. پس از چند روز خبر رسید که حضرت امام رضا علیه‌السلام در آن روز فرزند عزیز خود را در ماتم نشانده و به عالم بقا رحلت نموده است. و شخص امام جواد علیه‌السلام ایشان را غسل داده، و کفن و دفن کرده‌اند.

اولاد حضرت امام رضا

اکثر علما و محدثان، تنها فرزند آن حضرت را حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام دانسته‌اند. مانند ابن شهر آشوب که بدان تصریح نموده است. ولکن علامه‌ی مجلسی رحمه الله در کتاب بحار از قرب الاسناد از بنظری نقل کرده است که گفت: به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: یابن رسول الله، چند سال است که در مورد خلیفه‌ی بعد از شما سؤال می‌کنم و می‌فرمایید پسر خلیفه‌ی من است. برای شما فرزندی نبود، و حالا خداوند دو پسر به شما عنایت فرموده است. کدام یک از این دو پسر خلیفه‌ی شماست؟ ابن شهر آشوب در مناقب نوشته است: حضرت امام رضا علیه‌السلام در محل مسجد زرد که در شهر مرو است، نماز خواند. سپس مسجدی در آن محل بنا کردند. در آن مسجد پسر حضرت رضا علیه‌السلام را دفن نمودند که کرامت‌هایی از آن نقل شده است. علامه مجلسی در بحار از عیون اخبار الرضا نقل کرده است که حضرت رضا علیه‌السلام دختری به نام فاطمه داشت که از پدر بزرگوارش حدیثی روایت نموده که عبارت است از: «عن فاطمة بنت الرضا عن أبيها عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه و عمه زيد عن أبيهما علي بن الحسين عن أبيه و عمه عن علي بن [صفحه ۲۲۰] أبي طالب عليهم السلام عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال: مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَهُ وَ مَنْ حَسَّنَ خُلُقَهُ بَلَغَهُ اللَّهُ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ». «فاطمه دختر حضرت رضا علیه‌السلام، از پدران خود، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود: هر کس که غضب خود را باز دارد، خداوند تعالی او را از عذاب خود حفظ می‌کند. و کسی که اخلاق خود را نیکو کند، خداوند متعال او را به درجه‌ی روزه‌دار عبادت کننده می‌رساند.»

ولادت حضرت امام محمدتقی

علامه‌ی مجلسی در کتاب جلاء العیون ذکر کرده است که ابن شهر آشوب به سند صحیح و معتبر از حکیمه خاتون، صبیبه‌ی محترمه‌ی حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام روایت کرده است: روزی برادرم، حضرت امام رضا علیه‌السلام مرا طلبید و فرمود: ای حکیمه، امشب فرزند مبارک خیزران متولد می‌شود. باید در وقت ولادت او حاضر باشی. من در خدمت آن حضرت ماندم. چون شب فرا رسید، مرا با خیزران و زنان و قابله به حجره آورد. چراغی در حجره افروخت و در حجره را به روی ما بست و خود از حجره بیرون رفت. هنگامی که زاییدن او نزدیک شد، او را روی پشت قرار دادیم، و چراغ خاموش شد. همگی ما از خاموشی آن مغموم شدیم. ناگاه دیدیم که آن خورشید فلک امامت طالع گردید، و در میان پشت نزول نمود. آن حضرت را پرده‌ی نازکی مانند جامه احاطه کرده بود. نوری از او ساطع بود که تمام آن حجره منور شد، و ما از چراغ [صفحه ۲۲۱] بی‌نیاز شدیم. پس آن نور مبین را گرفتم و در دامن خود گذاشتم. آن پرده را از خورشید جمالش دور کردم و در حالی که او را در جامه‌های مطهر پیچیده بودیم، حضرت رضا علیه‌السلام به حجره آمد. آن گوشواره‌ی عرش امامت را از ما گرفت و در گهواره‌ی عزت و کرامت گذاشت. آن مهد شرف و عزت را به من سپرد و فرمود: از این گهواره جدا مشو. چون روز سوم ولادت آن حضرت رسید، دیده‌ی حقیقت بین خود را به سوی آسمان گشود و به جانب راست و چپ خود نظر کرد. و با زبان فصیح فرمود: «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله». چون این حالت را از آن نور دیده دیدم، خدمت برادر خود رفتم و آنچه از آن حضرت دیده بودم، به ایشان عرض کردم. فرمود: آنچه بعد از این، عجایب و معجزات از او مشاهده خواهی کرد، بسیار است. و نیز از حکیمه خاتون نقل کرده‌اند که گفت: روز سوم ولادت، آن حضرت عطسه کرد و فرمود: «الحمد لله و صلی الله علی سیدنا و محمد و علی الائمه»

الراشدین.» علامه‌ی مجلسی رحمه الله و دیگران نوشته‌اند: سن مبارک حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام در زمان رحلت پدر بزرگوارش، نه سال بوده است. بعضی هفت سال نیز گفته‌اند. حضرت امام جواد علیه‌السلام به هنگام شهادت پدر بزرگوارش، در مدینه بود. بعضی از شیعیان به واسطه‌ی صغر سن، در امامت آن حضرت توقف کرده بودند. تا اینکه در موسم حج از اطراف عالم، علما و فضلا و شیعیان به مکه مشرف شدند. پس از فراغ از اعمال و [صفحه ۲۲۲] مناسک حج، به خدمت آن حضرت رسیدند، و با مشاهده‌ی کثرت معجزات و علوم و کمالات آن بزرگوار، به امامت ایشان اقرار نمودند. شیخ کلینی رحمه الله و دیگران روایت کرده‌اند: در یک مجلس یا در چند روز، سی هزار مسأله از مسائل مشکل را پی در پی از حضرت جواد علیه‌السلام سؤال کردند، و ایشان همه را بدون وقفه با توضیحات کافی جواب فرمود. بعد از شهادت حضرت رضا علیه‌السلام، مردم مأمون را مورد سرزنش قرار دادند. او می‌خواست خود را از این جنایت دور سازد. بنابراین هنگامی که از خراسان به بغداد آمد، نامه‌ای به حضرت جواد علیه‌السلام نوشت، و ایشان را با کمال احترام از مدینه خواست و او را مورد اکرام و اعزاز قرار داد. [صفحه ۲۲۳]

ثواب زیارت حضرت رضا و برکات مشهد مقدس ایشان

اشاره

شیخ صدوق رحمه الله به اسناد خود، روایات زیادی در ثواب زیارت حضرت رضا علیه‌السلام نقل فرموده است که ما فقط به ذکر چند روایت تبرک می‌جویم. ۱- از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که فرمود: به زودی پاره‌ی تن من در زمین خراسان مدفون می‌گردد. مؤمنی او را زیارت نکند، مگر آنکه حق تعالی بهشت را برای او واجب گرداند، و بدنش را بر آتش جهنم حرام کند. ۲- به سند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیهما‌السلام مروی است که فرمود: هر کس قبر فرزندانم، علی را در خراسان زیارت کند، برای او نزد حق تعالی ثواب هفتاد حج می‌باشد. راوی عرض کرد: هفتاد حج مقبول؟ حضرت فرمود: بلی، هفتاد حج مقبول؛ چه بسیار حج که قبول در گاه حق تعالی نباشد. هر کس او را زیارت کند، و یک شب نزد قبر [صفحه ۲۲۴] شریفش بماند، چنان است که خدا را در عرش زیارت کرده است. راوی تعجب کرد و عرض نمود: خدا را در عرش زیارت کرده باشد؟! حضرت فرمود: بلی. چون روز قیامت شود، چهار نفر از پیشینیان و چهار نفر از پسینیان بر عرش الهی خواهند بود. حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی از پیشینیان، و حضرت محمد و علی و حسن و حسین از پسینیان می‌باشند. سپس در پای عرش الهی ریسمان می‌کشند، و زائران قبور ائمه، در کنار ما می‌نشینند. به درستی که درجه‌ی زائران قبر فرزندانم، «علی» از همه بالاتر، و عطای شان از همه بیشتر خواهد بود. ۳- به سند صحیح منقول است که حضرت امام رضا علیه‌السلام فرمود: هر کس مرا در غربت زیارت کند، روز قیامت در سه محل نزد او پیام تا او را نجات دهم و از هول قیامت خلاصی بخشم: هنگامی که نامه‌ی نیکوکاران به دست راست، و نامه‌ی بدکاران به دست چپ ایشان داده شود؛ نزد صراط؛ نزد ترازوی اعمال. ۴- در حدیث معتبر دیگر فرود: به زودی با زهر و از روی ظلم کشته می‌شوم، و در کنار هارون‌الرشید مدفون می‌گردم، و خداوند تربت مرا محل تردد شیعیان و دوستان قرار می‌دهد. پس هر کس مرا در این غربت زیارت کند، بر او واجب می‌شود که روز قیامت او را زیارت کنم. سوگند می‌خورم به خدایی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری گرامی داشت و او را بر جمیع خلایق برگزید، هر کس از شما شیعیان مرا نزد قبرم زیارت کند و دو رکعت نماز بخواند، البته مستحق آمرزش تمام گناهان از جانب حق [صفحه ۲۲۵] تعالی شود. به حق آن خداوندی که ما را بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امامت گرامی داشت، و به وصایت آن حضرت مخصوص گردانید، روز قیامت زائران قبر من، گرامی‌تر از هر گروهی نزد خداوند هستند. هر مؤمنی که مرا زیارت کند، و قطره‌ی بارانی بر وی برسد پس حق تعالی جسد و بدن او را بر آتش جهنم حرام گرداند. ۵- در روایت معتبر از محمد بن سلیمان منقول

است که گفت: از حضرت جواد علیه‌السلام سؤال کردم: شخصی حج واجب خود را ادا کرده و به مدینه رفته و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را نیز زیارت نموده است. سپس به نجف رفته و قبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام را زیارت کرده است. زیارتی از روی شناخت، و معرفت به اینکه او حجت خدا بر خلق و مقرب درگاه اوست، و راهی جز او برای رسیدن به خدا نیست. سپس به کربلا-رفته و حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام را زیارت کرده است. پس از آن به بغداد رفته و قبر حضرت موسی بن جعفر علیهما‌السلام را زیارت نموده و به شهر خود مراجعت کرده است. اگر بعد از این، خداوند به او مال زیادی عنایت کند، او باید مجدداً به حج برود یا به خراسان برای زیارت قبر پدر بزرگوار، حضرت امام رضا علیه‌السلام؟ حضرت فرمود: بهتر و افضل است به خراسان برود و پدر بزرگوار را زیارت کند. و باید این عمل در ماه رجب باشد. ۶- و نیز از آن حضرت مروی است که فرمود: من از جانب خداوند، بهشت را ضامنم برای کسی که قبر پدر بزرگوار را در طوس زیارت کند. در حالی که شناخت به حق او داشته باشد و او را با معرفت زیارت کند. [صفحه ۲۲۶]

معجزات و کرامات بارگاه حضرت رضا

معجزات و کراماتی که نزد بارگاه و قبر شریف آن حضرت، نسبت به زوار آن بزرگوار، شرف صدور یافته، زیاد است، و ذکر تمام آنها از حد و حصر بیرون و از قدرت این حقیر خارج است. به عنوان تبرک به چند حکایت اکتفا می‌کنیم: مرحوم شیخ حر عاملی، صاحب کتاب وسائل الشیعه، در کتاب اثبات الهداء، پس از ذکر معجزات حضرت رضا علیه‌السلام گفته است: آنچه پس از شهادت حضرت امام رضا علیه‌السلام برای عموم مردم از شیعه و سنی، آشکارا دیده شده، بی‌شمار است. چه بسیار کور مادرزاد که شفا یافته، و حاجت‌ها که برآورده شده، و دعاها که مستجاب گردیده است. شیخ حر عاملی رحمه الله می‌گوید: من خودم در مدت بیست و شش سال که مجاور مشهد مقدس بودم، کرامات و معجزات زیادی از آن حضرت دیدم. به خاطر ندارم که حاجتی از آن بزرگوار خواسته باشم و برآورده نشده باشد، و به سبب طولانی شدن از تفصیل آنها صرف نظر کردم. یکی دیگر از کرامات، شفا یافتن کوری به نام سیدحسین، خلف سیدمحمد رضا، فرزند سیدمهدی بحرالعلوم طباطبایی رحمه الله است. برادر آن جناب، آقا سیدعلی، صاحب کتاب برهان قاطع، از شاگردان مرحوم صاحب جواهر است که مورد توجه استاد خود بوده است. مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله در کتاب فوائد الرضویه، داستان او را چنین نوشته است: [صفحه ۲۲۷] سیدحسین که از نوادگان مرحوم بحرالعلوم طباطبایی است، در اواسط عمر مبتلا به ضعف بصر گردید، و کم کم ضعف آن شدت پیدا کرد تا نابینا شد. پس، از نجف اشرف به قصد زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام به مشهد آمد و به حرم شریف مشرف گردید. به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کرد: من برای شفای چشمان خود به حضرت امیرالمؤمنین و حضرت سیدالشهدا و به پدرت حضرت موسی بن جعفر و سایر حجج علیهم‌السلام متوسل شده‌ام. هیچ یک مرحمتی نفرموده مرا شفا ندادند. فعلاً به حضرت پناهنده شده‌ام و از شما شفا می‌خواهم. اگر شفا ندهید قهر می‌کنم. خداوند به توجه صاحب قبر شریف، او را شفا داد و هر دو چشمش فوراً بینا شد و با چشمان روشن از حرم بیرون آمد، و تا آخر عمر که نود سال بود، محتاج به عینک نشد. همچنین شیخ صدوق رحمه الله نوشته است: شخصی به نام حمزه از اهالی مصر به زیارت حضرت امام رضا علیه‌السلام مشرف گردید. چون موقع غروب بود، پس از زیارت در حرم مطهر مشغول نماز مغرب و عشا شد. بعد از نماز دیگر غیر از او کسی در حرم نبود. خادم خواست که او را بیرون کند و در حرم را ببندد. آن زائر مصری از او خواهش کرد: بگذار من امشب در حرم بمانم و عبادت کنم. تو در حرم را ببند. چون خادم متوجه شد که این شخص از راه دور آمده است، درخواست او را قبول کرد و در حرم را بست. [صفحه ۲۲۸] چون به بزم دوست خواهی رفت، شب‌ها بهتر است گر دلیل راه خواهی، اشک شب‌ها بهتر است پس زائر مصری تنها در حرم مشغول نماز و دعا شد. تا اینکه خسته شد و سر روی زانوی خود نهاد تا لحظه‌ای استراحت کند. چون سر بلند کرد، دید که مقابل او بر دیوار رقعته‌ای است که

در آن دو بیت شعر نوشته شده است: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَرَى قَبْرًا بِرُؤْيَيْهِ يُفَرِّجَ اللَّهُ عَمَّنْ زَارَهُ كَرْبُهُ فَلْيَأْتِ ذَا الْقَبْرِ إِنَّ اللَّهَ أَسْكَنَهُ سُلَالَةً مِنْ نَبِيِّ اللَّهِ مُتَتَجِّبَةً زَائِرِ مِصْرِي گفت: پس مجدداً برخاستم و تا به سحر مشغول نماز شدم. دوباره نشستم و سر به زانوی خود نهادم. بعد از آنکه بیدار شدم، دیگر آن رقعہ بر دیوار نبود. شیخ رضی الدین علی بن یوسف حلی، برادر علامه حلی در کتاب عدد القویه از کتاب بحار قضیه‌ی این دو بیت را چنین نقل کرده است: حاکم خراسان، صاحب کتاب مقتفی نوشته که من در عالم خواب در مشهد دیدم که فرشته‌ای از آسمان نازل شد و لباسی سبز دربرداشت. من متوجه بودم و دیدم که بر دیوار قبر مطهر حضرت امام رضا علیه‌السلام این دو بیت را نوشت. من این دو بیت را حفظ کردم و در خاطر من ضبط نمودم.

اصحاب حضرت رضا

شیخ طوسی رحمه الله در رجال، اصحاب حضرت امام رضا علیه‌السلام را سیصد و هفده نفر ضبط فرموده است. از جمله‌ی مشاهیر آنان، زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد اشعری قمی، ثقه‌ی جلیل‌القدر است، [صفحه ۲۲۹] که نزد آن حضرت صاحب مقام و منزلت بوده است. شیخ کشی از زکریا بن آدم روایت کرده است که گفت: به حضرت امام رضا علیه‌السلام عرض کردم: می‌خواهم از میان اهل بیت خود بیرون روم. زیرا در میان ایشان سفیهان زیاد شده‌اند. حضرت فرمود: این کار را نکن. زیرا به واسطه‌ی تو بلا از ایشان دفع می‌شود. همچنان که به واسطه‌ی حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام بلا از اهل بغداد دفع می‌گردید. از علی بن مسیب همدانی که از ثقات اصحاب حضرت رضا علیه‌السلام است مروی است که گفت: به حضرت امام رضا علیه‌السلام عرض کردم: راه من دور است و همه وقت نمی‌توانم خدمت شما شرفیاب شوم. از چه کسی احکام دین خود را اخذ کنم؟ حضرت فرمود: معالم دین و احکام را از زکریا بن آدم قمی اخذ کن. زیرا او بر دین و دنیا مأمون است. از جمله‌ی سعادت‌های زکریا بن آدم قمی این بود که یک سال با حضرت امام رضا علیه‌السلام به زیارت بیت الله برای حج مشرف شد. مرحوم مجلسی در تاریخ قم نقل کرده است: اکثر اهل قم از اشعریین می‌باشند، و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم در حق ایشان دعای آمرزش کرده و فرموده است: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْأَشْعَرِيِّينَ صَیْغِرِهِمْ وَكَبِيرِهِمْ» همچنین فرموده است: اشعریین از من هستند. از مفاخر ایشان آن است که اول کسی که تشیع را در قم ظاهر کرد، موسی بن عبدالله بن سعد اشعری بود. و نیز از مفاخر آنهاست کلام حضرت رضا علیه‌السلام درباره‌ی زکریا بن آدم که فرمود: خداوند به واسطه‌ی او بلا را از اهل قم دفع می‌کند. [صفحه ۲۳۰] از مفاخر دیگر آنان، وقف کردن املاک و مزارع زیادی برای ائمه‌ی اطهار است. ایشان اول کسانی بودند که خمس برای ائمه‌ی اطهار فرستادند. زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد اشعری و پسر عمش ابو جریر زکریا بن ادريس بن عبدالله بن سعد اشعری، از اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد علیهماالسلام شمرده شده‌اند. قبر زکریا بن آدم در قم، وسط قبرستان شیخان است و در جوار او پسر عمش، زکریا بن ادريس مدفون است. دیگر از اشعریین، آدم بن اسحاق بن عبدالله بن سعد اشعری، برادرزاده‌ی زکریا بن آدم است که ثقه و جلیل‌القدر، و از اصحاب حضرت جواد علیه‌السلام محسوب می‌شود. این بزرگواران مورد توجه حضرات ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام بودند، و زیارت شان به منزله‌ی زیارت امام است. الاحقر العاصی، حاج سیدمحمد صادق هاشمی ۲۰ جمادی الاولی ۱۴۰۹ هجری قمری التماس دعا

باورقی

[۱] آل عمران / ۳۴. [۲] حجرات / ۱۳. [۳] انعام / ۱۴۱. [۴] قیامت / ۲۲ - ۲۳. [۵] رحمان / ۲۶ - ۲۷. [۶] قصص / ۸۸. [۷] رحمان / ۴۳ - ۴۴. [۸] ص / ۷۵. [۹] بقره / ۱۷. [۱۰] بقره / ۷. [۱۱] نساء / ۱۵۵. [۱۲] فصلت / ۴۶. [۱۳] انعام / ۱۲۵. [۱۴] هود / ۷. [۱۵] یونس / ۹۹ - ۱۰۰. [۱۶] مائده / ۳. [۱۷] مائده / ۶۷. [۱۸] اعراف / ۱۹۹. [۱۹] بقره / ۱۷۷. [۲۰] مریم / ۱۵. [۲۱] مریم / ۳۳. [۲۲] مقصود این است که خداوند از شبهه‌ای که در مال او واقع شده است، سؤال نکند. و در عوض صاحبان مال او را راضی گردانند.

[۲۳] «أَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ». [۲۴] «أَنْ أَشْكُرَ لِي وَلَوْلَا ذِكُّكَ». مراد از شکر، تعظیم و احترام و اطاعت والدین است. پس توهین به پدر و مادر توهین به خداست. [۲۵] انعام / ۱۶۴. [۲۶] منظور حضرت امام رضا علیه السلام از «سوم از فرزندان» حضرت قائم صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه - می باشد. در بعضی روایات منسوب به آن حضرت، «الثَّالِثُ مِنْ وَلَدِي» فرموده است. [۲۷] زمر / ۱۰. [۲۸] فاطر / ۳۲. [۲۹] فاطر / ۳۲. [۳۰] فاطر / ۳۳. [۳۱] احزاب / ۳۳. [۳۲] حدید / ۲۶. [۳۳] هود / ۴۵. [۳۴] هود / ۴۶. [۳۵] آل عمران / ۳۳ - ۳۴. [۳۶] نساء / ۵۴. [۳۷] نساء / ۵۹. [۳۸] شعراء / ۲۱۴. [۳۹] احزاب / ۳۳. [۴۰] آل عمران / ۶۱. [۴۱] اسراء / ۲۶. [۴۲] شوری / ۲۳. [۴۳] هود / ۲۹. [۴۴] هود / ۵۱. [۴۵] شوری / ۲۲ و ۲۳. [۴۶] شوری / ۲۴. [۴۷] احقاف / ۸. [۴۸] شوری / ۲۵. [۴۹] احزاب / ۵۶. [۵۰] یس / ۱ - ۴. [۵۱] صافات / ۷۹. [۵۲] صافات / ۱۰۹. [۵۳] صافات / ۱۲۰. [۵۴] صافات / ۱۳۰. [۵۵] انفال / ۴۱. [۵۶] مائده / ۵۵. [۵۷] توبه / ۶۰. [۵۸] نحل / ۴۳. انبیا / ۷. [۵۹] طلاق / ۱۰ - ۱۱. [۶۰] نساء / ۲۳. [۶۱] غافر / ۲۸. [۶۲] طه / ۱۳۲. [۶۳] جهت رؤیت تفصیل روایت، به عیون اخبار الرضا علیه السلام جلد اول مراجعه شود. [۶۴] طه / ۱۲۱. [۶۵] بقره / ۳۵. [۶۶] اعراف / ۲۰ - ۲۱. [۶۷] طه / ۱۲۲ - ۱۲۱. [۶۸] آل عمران / ۳۳. [۶۹] اعراف / ۱۹۰. [۷۰] اعراف / ۱۸۹. [۷۱] بقره / ۲۶۰. [۷۲] بقره / ۲۶۰. [۷۳] قصص / ۱۵. [۷۴] قصص / ۱۶. [۷۵] شعراء / ۲۰. [۷۶] شعراء / ۱۹. [۷۷] ضحی / ۶ - ۸. [۷۸] اعراف / ۱۴۳. [۷۹] اعراف / ۱۴۳.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه

www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر (تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) (طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۱۸۰-۰۰-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

فائمه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹